



سید موسی موسوی هلمندی

شناسنامه کتاب

نویسنده: سید موسی موسوی هلمندی

حوزه علمیه قم - تابستان ۱۳۸۹

عنوان کتاب: ناگفته های انقلاب در جامعه هزاره

تیراژ:

ناشر:

نوبت چاپ:

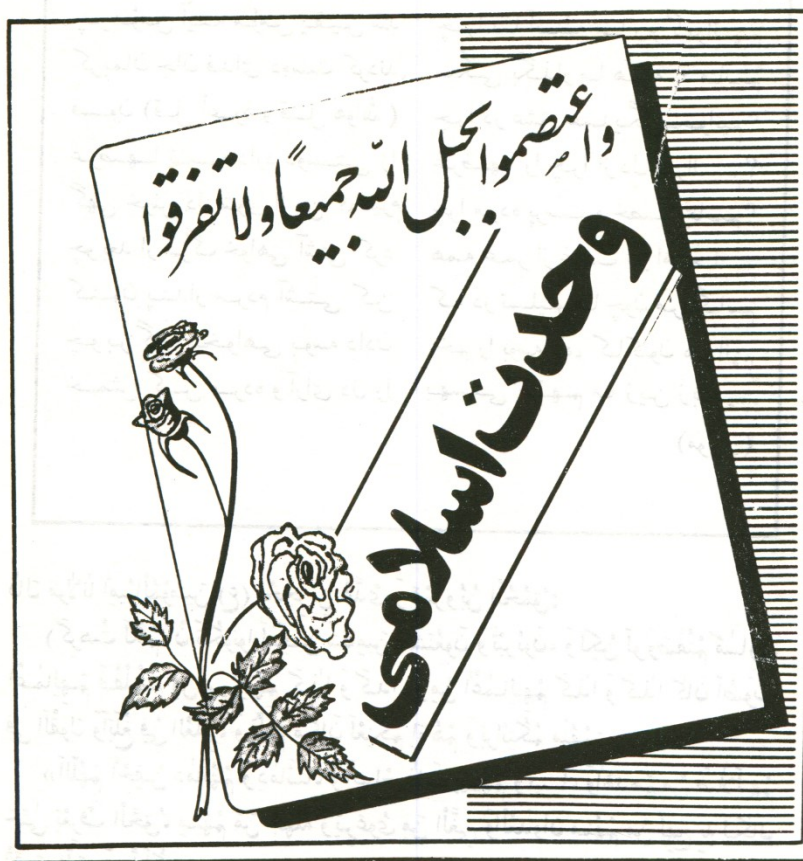
بخش یک



مشاهدات میدانی

دوران جهاد





درخت دوستی بنشان که کام دل بیار آرد

درخت دوستی بنشان که کام دل بیار آرد
نهال دشمنی برکن که رنج بی شمار آرد
چو مهمان خراباتی بعزت باش با رندان
که درد سرکشی جاننا گرت مستی خمار آرد
شب صحبت غنیمت دان که بعد از روزگار ما
بسی گردش کند گردون بسی لیل و نهار آرد
عماری دار لیلی را که مهد ماه در حکمت
خدا را در دل اندازش که بر مجنون گذار آرد
بهار عمر خواه ای دل وگر نه این چمن هر سال
چو نسرين صد گل آرد بار و چون بلبل هزار آرد
خدا را چون دل ریشم قراری بست با زلفت
بفرما لعل نوشین را که زودش با قرار آرد
درین باغ از خدا خواهد دگر پیرانه سر حافظ
نشیند بر لب جوئی و سروی در کنار آرد

إِلَيْكَ يَا بَقِيَّةُ اللَّهِ

بیشک با مصلح حقیقی و مستقیم واقعی :

مقتدری که کتب آسمانی مرده انشعیت و وجودش دادند .

و انبیا علیهم السلام سخن از علایم و عظمتش گفتند .

و ائمه معصومین علیهم السلام وعده ظهور و دیدارش را دادند .

بنایت شرمساری ، از این بضاعت مُرَجَاة

حضور اقدس مقدس حضرت ولی عصر صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه ایداء شد .

إِنَّ الْهَدَىٰ أَيْضًا عَلَىٰ مَفْذَرٍ مُّهْدٍ بِهَا

باشد که به دیده عنایت بنگرد .

و خداوند کریم جلّت عظمتش ، ثواب آن را به روح والدین نویسنده شایسته فرماید ، که با محبت محمد و آل

صلوات الله علیهم جمعین آشنایش ساختند .

رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ (ابراہیم ۴۱)

فهرست مطالب

۱۳	سر آغاز نفوذ انحراف در جامعه‌ی هزاره
۱۹	اهداف عناصر و گروه‌های انحرافی
۲۳	فصل فی الایات الواردة فی النسب و الفضیله
۲۸	کراهت شدید‌ی ازدواج در چند مورد
۳۸	تخریب وحدت ملی
۳۹	وحدت از منظر حضرت امام و مقام معظم رهبری
۴۰	وحدت و اخوت اسلامی از منظر شهید علامه بلخی
۴۲	فتوای آیت الله محقق کابلی درباره منحرفین مجله طرح نو
۴۳	جمیعت سادات معظم کثر الله نسلهم در جهان
۴۴	جایگاه اهل‌بیت علیهم السلام در جوامع اسلامی
۴۷	وطن‌دار عزیز من بن‌ازم چشم مست را
۵۱	مختصری از تاریخ هزاره‌ها و هزاره‌جات
۵۳	مدحت سلاطین غوریه
۶۰	عبدالرحمن خان و جنگ‌های ارزگان
۶۴	عزم تسخیر ارزگان
۶۷	دست درازی عمال امیر به مردم هزاره
۷۰	جنگ سرداران امیر با سرداران هزاره
۷۷	داستان کوه چهل دختران در سنگ‌ده ارزگان

۷۹	قصه بارگاه و کرامت شاه طوس
۸۵	احضار سادات، ملا، کربلایی و زوار و میر به کابل
۸۷	تحریف تاریخ
۸۸	عبرت نگرفتن هزاره‌ها بنابه روایت عین الوقایع
۹۱	«سید علی بهشتی» و تشکیل شورای اتفاق
۹۲	چگونگی تشکیل شورای اتفاق در ورس
۹۳	بیوگرافی حضرت آیت الله «سید علی بهشتی»
۹۹	گفتگوی نگارنده با «سید علی بهشتی»
۱۰۲	شورای اتفاق و روابط خارجی
۱۰۶	دو پیشنهاد بدولت ایران
۱۱۱	پیام یک مجاهد
۱۲۲	اولین فتنه میان شورای اتفاق و صادقی نیلی
۱۲۸	مشاهدات، تجربیات و خاطرات شخصی
۱۳۰	جعل کاری تا کجا؟!
۱۳۳	هیأت بازگشایی در ارزگان خاص
۱۳۴	هیأت بازگشایی مدارس در در اجرستان - میرآدینه
۱۳۵	هیأت بازگشایی در شیر قلا - اجرستان
۱۳۷	حکایت فرار دختر افغان با جوان هزاره شهرستانی
۱۳۸	هیأت بازگشایی در ولسوالی شهرستان
۱۴۲	هیأت بازگشایی در مرکز نیلی

- ۱۴۴ هیأت بازگشایی در ناوه و گیر
- ۱۴۶ معذرت خواهی صادقی از هیأت
- ۱۴۸ نظر صادقی درباره‌ی شورای اتفاق
- ۱۴۸ یادنامه‌ی «شاه ناطق» نیلی و میرناصربیگ
- ۱۵۸ سنگ به پای لنگ
- ۱۵۸ هیأت بازگشایی در قریه محمدخوجه - «دایکندی»
- ۱۵۹ هیأت بازگشایی در ناوه پشتروق - «دایکندی»
- ۱۶۱ هیأت بازگشایی در منطقه کیان - «دایکندی»
- ۱۶۳ هیأت بازگشایی در قریه سنگینک - «دایکندی»
- ۱۶۷ هیأت بازگشایی در ناوه تمران
- ۱۶۹ هیأت بازگشایی در ولسوالی کیتی
- ۱۶۹ هیأت بازگشایی در قریه رویان کیسو
- ۱۷۰ جنگ عقیده با محبت
- ۱۷۱ هیأت بازگشایی در ولسوالی ناومیش - هلمند
- ۱۷۲ روایت اهالی از تهاجم افغان‌ها در ناومیش
- ۱۷۳ جریان اشغال ناومیش توسط مهاجمین مغرور
- ۱۷۷ زندگینامه شهید نطق
- ۱۷۹ خسارات و پیامدهای اشغال ناومیش
- ۱۹۵ هیأت بازگشایی در «بند نوشور»
- ۲۰۲ گوشه‌ی از زندگی نامه شهید شریفی

۲۰۵	بازهم عهد شکنی و دروغ در سایه‌ی آشتی
۲۱۲	هیأت بازگشایی در شکر دره
۲۱۳	داستان مدرسه علمیه توحیدیه برغص
۲۱۵	هیأت بازگشایی در خدیر - مرکز ولسوالی «دایکندی»
۲۱۹	حکایت غم‌انگیز از موسوی هلمندی در سال ۱۳۶۹
۲۲۳	باز هم سادات کشی و مسافرکشی در ناوه کرگه
۲۲۵	بی‌رحمی مضاعف در کرگه
۲۳۰	گریه‌ی بی‌صدا
۲۳۱	گریه‌ی با صدا در قبیچینی منطقه «بند نوشور»
۲۳۵	پیامد کشتن سادات مظلوم در کرگه
۲۳۷	طرح رذیلانه‌ی دیگر شیطان در «بند نوشور»
۲۳۸	ماجرای کشته شدن سید وکیل نیلی توسط
۲۴۰	طرح شکار یک سید و همراهانش در حسینه‌ی لعل
۲۴۱	ملاقات‌های نگارنده با صادقی نیلی
۲۴۳	ملاقات در بیری و برمنی - ولسوالی گیزاب - ارزگان
۲۵۰	دیگر موارد از طرح‌های «سید زدایی» در هزاره‌جات
۲۵۲	سوء استفاده نیونازیسیم از موقعیت سادات معظم
۲۵۴	سوء استفاده اقتصادی از هزاره‌ی مخلص و ساده دل
۲۶۱	سید زدایی
۳۹۵	اسناد، ضمائم و مدارک و ملاکشی

از فرمایشات گهربار امام علی (ع) به حبرین عدی

قَالَ مَوْلَانَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) لِحَبْرَيْنِ عُذِّي وَعَمْرُو بْنِ الْحُمُقِ:
 (كِرِهْتُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا لِعَانِينَ شَتَائِينَ، تَشْنَعُونَ وَتَبْرَثُونَ، وَلَكِنْ لَوْ وَصَفْتُمْ مَسَاوِي
 أَعْمَالِهِمْ فَقُلْتُمْ مِنْ سَيْرَتِهِمْ كَذَا وَكَذَا، وَمِنْ أَعْمَالِهِمْ كَذَا وَكَذَا كَانَ أَصَوَّبَ
 فِي الْقَوْلِ وَآبَلَغَ فِي الْعُذْرِ، وَقُلْتُمْ مَكَانَ لَعْنِكُمْ إِيَّاهُمْ وَبَرَأْتِكُمْ مِنْهُمْ:
 «اللَّهُمَّ أَحِقِّنْ دِمَائَهُمْ وَدِمَائَنَا، وَأَصْلِحْ ذَاتَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَنَا، وَأَهْدِهِمْ مِنْ ضَلَالَتِهِمْ
 حَتَّى يَعْرِفَ الْحَقُّ مِنْهُمْ مَنْ جَهِلَهُ وَبِرَعْوَى مِنَ الْغَيِّ وَالْعُدَاوَانِ مِنْهُمْ مَنْ لَهَجَ بِهِ لَكَانَ
 أَحَبَّ إِلَيَّ خَيْرًا لَكُمْ»:
 فَقَالَا يَا (أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ) نَقْبَلُ عِظَتَكَ وَنَتَّأَذُّ بِإِدْبِكَ.

(کتاب صفین لنصرین مزاحم ص ۱۰۳ -

المتوفی / (۲۱۲/ ق) تحقیق عبدالسلام محمد هارون / ط/ ۱۳۸۲/ ۲)

سرآغاز نفوذ انحراف در جامعه‌ی هزاره



الحمد لله ربّ العالمين و الصلوة والسلام على سيّدنا، سيّد الانبياء و المرسلين
و على آله و اصحابه اجمعين.

و بعد: قال الله الحكيم في كتابه الكريم: «من يهد الله فهو المهتدي و من يضلل فاولئك هم الخاسرون». «ولقد ذرأنا لجهنم كثيراً من الجنّ والانس لهم قلوب لا يفقهون بها و لهم اعين لا يبصرون بها و لهم اذن لا يسمعون بها * اولئك كالانعام بل هم اضل * اولئك هم الغافلون».

"قرآن کریم: ۷/۱۷۸ - ۷/۱۷۹"

«آنان را که خداوند هدایت کند اوست هدایت شده و آنان را که گمراه کند آنانند زیان کاران».

«و به تحقیق جهنم را پر خواهیم کرد از بسیاری جن و انس، چه آن که آنها را دل‌هایی است بی ادراک و معرفت و دیده‌هایی است بی نور و بصیرت (که حقایق را نمی‌بینند) و گوش‌هایی است که حقیقت را نمی‌شنوند؛ آنان همانند چهار پایان‌اند و بلکه پست‌تر و گمراه‌تر؛ و اینان گروه غافلین‌اند».

غرب زدگی و شرق زدگی و به یک سخن «استعمار زدگی» انسان را کر و کور و بی عقل و بی ادراک می سازد، نه کر و کور و دیوانه‌ی عصبی و فیزیکی که احتیاج به مراجعه به گوش پزشک و چشم پزشک و روان پزشک داشته باشند، که کر و کور و دیوانه‌ی معنوی؛ یعنی همان‌های را که قرآن می گوید: مغز دارند ولی حقایق را نمی فهمند، گوش دارند ولی مسایل حقیقی را به گوش نمی گیرند، چشم دارند ولی حقایق محسوس و ملموس را نمی بینند؛ بنابه فرموده‌ی قرآن کریم: «مِثْلَ الَّذِینَ حَمَلُوا التَّوْرَاتِ ثُمَّ لَمْ یَحْمِلُهَا کَمِثْلِ الْحِمَارِ یَحْمِلُ اسْفَارًا بُئِیْ مِثْلَ الْقَوْمِ الذِّینَ کَذَبُوا بَآیَاتِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ لَیْهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ».

(سوره جمعه، آیه ۵)

به قول مولانا:

بر سیه دل چه سود گفتن وحی نرود میخ آهنین در سنگ

سخن بر سر نابهنجاری‌های دینی، مذهبی، اخلاقی و معنوی امروز جامعه‌ی تشیع افغانی و هزاره است که از نتایج تشکیل پدیده‌ی نامبارک بنام «شباب هزاره» در نجف اشرف (عراق) در سال ۱۳۵۲ (هش) می‌باشد. از جمله پیامدهای آن، موارد ذیل بوده است:

۱- تشکیل «نسل نو هزاره مغول» در کوئته پاکستان:

در زمان ذوالفقار علی بوتو که با دولت افغانستان مشکل سیاسی و مرزی داشت و برنامه‌ی مخصوص هزارگی از رادیو کوئته برای هزاره‌های افغانستان پخش می‌شد؛ بالمقابل برنامه‌ی «پشتونستان» از رادیو کابل پخش می‌گردید.

۲- تعدادی از طلاب هزارگی با گرایش "نیونازیسم" از عراق بسوی افغانستان و پاکستان عازم شدند:

و تحت عنوان تبلیغ دین و احداث کتابخانه‌ها فعالیت کردند، لکن اهداف اصلی آن‌ها مبارزه با مقدسات و لوث کردن تعلیمات دینی و تخریب عقاید مردم هزاره در هزاره‌جات بود. از جمله: در ولایت «دایکندی» اعضای شباب الهزاره ۳ نفر بنام‌های نظر علی موحدی قوخورى، جان محمد مهدوی و دوست محمد رحیمی بودند که ابتدا (قبل از رفتن به نجف) از شاگردان حجت الاسلام سید اسدالله علوی بودند. آن‌ها در ابتدای حکومت خلقی‌ها از فرصت استفاده نموده با همکاری آقای ناطقی کیانی سید علوی را مرتبط با مراجع دینی مقیم عراق معرفی می‌کردند که گویا سالانه مبالغ کلان پول ملت را بنام وجوهات شرعیه به عراق ارسال می‌کند و خود دژ محکم در مقابل حکومت خلقی‌ها می‌باشد...

از قضای روزگار ولسوال خلقی‌ها (بنام بوستان علی) خود آن‌ها را (نفرات ثلاثه‌ی اول را) بدام انداخته و چاهی را که با هدف «سید زدایی» برای سید اسدالله علوی حفر کرده بودند، خودشان بداخل آن سقوط کردند و تا هنوز

کسی سرنوشت آن‌ها را نمی‌داند. شاید مخالفت مهدوی با ناطقی باعث گرفتاری آنها گردیده باشد.

بنابه گفته‌ی شاعر:

مکن چاه در ره هر بینوایی که آخر مفتکی خودت به چاهی
دیگری شیخ خادم حسین ناطقی کیانی فرزند شفا از مردم ولسوالی شهرستان ساکن قریه‌ی کیان «دایکندی» محصل نجف اشرف بود که توانست عده‌ی از طلاب جوان هزاره را دور خود جمع کند و برنامه‌های از قبل تعیین شده خود را از طریق آن‌ها در میان اقوام هزاره‌جات ابلاغ نماید. ایشان در اول حکومت خلقی‌ها به نمایندگی از ولسوالی‌های هزاره‌نشین مربوط ولایت ارزگان مقدار سلاح کهنه و قدیمی که در دست مردم بود، همراه ولسوالان خلقی جمع‌آوری کردند و در عوض به مردم وعده‌ها دادند و گفتند تنها راه نجات شما همکاری با حزب خلق است، حکومتی ستم شاهی همه چیز را از دست شما گرفته است و شعار حزب خلق که از بطن مردم زیردست و پافتاده‌ی افغانستان است، چنین است: «کور وِرگوُم، کالی وِرگوُم، دودی وِرگوُم»

یعنی خانه، لباس و نان که این ۳ چیز حق اولیه‌ی هر انسان است؛ پس شما نیاز مبرم به این سه چیز دارید. در عین حال سلطان علی کشتمند و جنرال خداداد هزاره از قوم شما است که از اعضای مؤثر حزب می‌باشند.

بعد از جمع‌آوری، سلاح‌ها را در موترها بار نموده خود و عده‌ی دیگر از همکاران بقصد جایزه گرفتن از کمونیست‌ها سوار شده و با موترهای حامل سلاح به طرف مرکز ولایت ارزگان حرکت کردند. نگارنده بعد از این قضیه

بطرف قندهار حرکت کرده و در مدرسه‌ی آیت الله محسنی در قندهار بودم در آن زمان حضرت امام خمینی (ره) در پاریس (نوفل لو شاتو) اقامت داشتند مبارزه ادامه داشت و محسنی قندهاری از دست کمونیست‌ها به‌کشور سوریه فرار کرده بود، من در اتاق نشسته بودم که ناطقی وارد شد با هم حال و احوال کردیم سوال کردم سلاح‌های مردم را در کجا تحویل دادید؟

گفت: در مرکزترین کوت. گفتم بعد از آن چه کار کردید؟

گفت: بعد از تقدیر و تشکر زیاد، من و همراهانم را به نمایندگی از مردم «دایکندی» به کابل فرستادند و با نور محمد تره‌کی و عبدالکریم میثاق و ملا محمد علی کیسوی ارزگانی از اعضای حزب خلق ملاقات داشتیم و گفت خودم بیانیه و تبریکه را خواندم آن‌ها نسبت به مردم هزاره نظر نیک داشتند و وعده‌ها دادند و بنابه اعتراف ناطقی جان محمد مهدوی نیز در آن جلسه بوده که شدیداً به ناطقی اعتراض کرده و گفته ما کمونیست نمی‌شویم.

گفتم: چه مقدار پول برای شمایان دادند؟

گفت: خیلی زیاد، بعداً معلوم شود چه می‌شود.

ناطق از من سوال آیت الله محسنی را گرفت. و بعد خودش گفت: دیروز از میدان هوایی قندهار فرار کرده و انگار اطلاع دقیقی داشت و گفت شما سیدی بسیار فعال هستید در قندهار چه کار دارید؟ گفتم: به طرف ایران می‌روم چون انقلاب جهانی حضرت امام خمینی شروع گردیده و مساعدت لازم است.

گفت: زمینه‌ی کار و فعالیت فعلاً در افغانستان بسیار مناسب است اگر به طرف منطقه برگردید شما را کمک می‌کنم، که من قبول نکردم. بعد از ناامید

شدن از من، گفت: معلوم نیست امام خمینی پیروز شود به فرض اگر هم پیروز شود چیزی بمن و تو نمی رسد چه بهتر که در وطن خود خدمت کنیم. من فردای آن روز به طرف هرات حرکت کردم.

ناطقی بعد از رسیدن در «دایکندی» درضمن استقبال از وی برای طلاب و اهالی چنین توصیه کرده بود که از حزب دمکراتیک خلق حمایت کنند و صندوق های کوپراتیف تشکیل دهند و در حسینیه ها از تره کی تبلیغ شود و گفته شود: نور محمد تره کی «نورش نور محمد(ص) است، نامش نام محمد(ص) است و کارش کار محمد(ص) است.»

بعد از آن شعار مردم همین بود. ناطقی ارتباط تنگاتنگی با حزب خلق برقرار کرده بود. و نیز یکی از اعضای فعال «تنظیم نسل نو هزاره مغول» بود که در سال ۱۳۵۸ تعداد چهار صد قبضه سلاح از حاجی برکت و حاجی رسول بنام اتحادیه از پاکستان وارد «دایکندی» نمود که اختلاف و تفرقه علیه شورای اتفاق توسط ایشان به اوج خود رسید و یکی از اعضای جهت دهنده ی سازمان نصر افغانستان هم بود که در جنگ های داخلی با همکاری افکاری شهرستانی سهم بسیار کلانی داشت.

۳- تشکیل گروهی بنام «سازمان نصر افغانستان» در ایران، پاکستان و افغانستان جهت پیشبرد اهداف از پیش تعیین شده...

بقول صاحب سخن:

آب نجف خوردید و فاسق شدید روی سیاهان خلائق شدید

و بنا به گفته‌ی حافظ شیرازی:

من از بیگانگان هرگز ننالم که با من هرچه کرد آن آشنا کرد
گر از سلطان طمع کردم خطا بود ور از دلبر وفا جستم جفا کرد
وفا از خواجگان شهر با من کمال دولت و دین بوالوفا کرد
آقایان از سفره‌ی پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت عصمت و طهارت (ع) نمک
خوردند و نمکدان را شکستند و بیگانگان را شاد نمودند. و مسیر خودشان را از
اهلیت عصمت (ع) بردند.

به قول شاعر:

ترسم نرسی به کعبه‌ای اعرابی این ره که تو می‌روی به ترکستان است
ای برادر بدان و آگاه باش که طبق احادیث نبوی: عترت و ذریه‌ی پیامبر اسلام
تا روز قیامت از آن حضرت جدا نمی‌باشند چنانچه خود آن حضرت در یکی از
احادیث متواتره فرمود: «کل حسب منقطع یوم القیامه الا حسبی و نسبی».

اهداف عناصر و گروه‌های انحرافی

۱- تلاش برای دین‌زدایی از جامعه‌ی مؤمن و اثنی عشری هزاره، چون آن‌ها
دین را افیون ملت‌ها می‌دانستند و وجوهات شرعی را بنابه قول مستر هامفر
انگلیسی: "قانون شیره کشی از انسان‌ها می‌خواندند."

وجوهات واجبه شرعيه مثل خمس، سهم امام (ع) زکوات اموال اربعه و فطره را علما، مراجع، آیات عظام اهل تشیع و اهل سنت طبق شرایط از واجبات شرعيه می دانند و نه شیره کشی، چنان که نازیسم می گوید.^۱

۲ - مشترکان خونی را باید منسجم کرد و هزاره ها را بنابر عقاید مختلفی که دارند از بقیه اقوام افغانستان تخلیص نمود و مشترکان دینی مانند اهل سنت و مشترکان زبانی مثل تاجیکان و ایرانیان... در طول تاریخ نه تنها درد آن ها را دوا نکردند، که به نحوی استعماری و برتری طلبی از هزاره ها سوء استفاده نیز کرده اند.

۳ - یکی از مسائلی که شدیداً به آن حمله ور شده و جزء بدعت های نابخشودنی سادات، بخورد جوانان و عوام هزاره داده است مسئله ی ازدواج است و می گویند سادات معظم (کثر الله نسلهم) از هزاره ها دختر می گیرند و در مقابل به هزاره ها دختر نمی دهند. مثلاً در نشریه ای وضع و محقر با عنوان «طرح نو» که در حقیقت کاه کهنه را باد می کند، چند سند جعلی چاپ شده (که سوال کننده حتماً از خود آن هاست) از آیت الله سیّد صادق و سیّد محمد شیرازی اشاره می کند که در آن ادعا شده که هزاره از مسوخت است و ازدواج با آن ها چه حکمی دارد؟

^۱ - در این مورد متن فتوای آیات عظام سیّد ابوالحسن موسوی و میرزای نائینی را در قسمت

ضمائم ص ۴۰۱ بخوانید.

در عین حال که هیچ سید و غیر سیدی در افغانستان قوم هزاره را از مسوختا نمی‌داند، آن‌ها انسانند و مسلمان متدین و پیرو اهل بیت (ع) هستند. لابد خود گردانندگان آن نشریه نسبت به خود شک دارند. (عین تصویر استفتاء را در ضما ص ۴۲۲ بخوانید).

آن نشریه‌ی بی‌مایه درباره‌ی سادات محترم می‌گوید: «و ان تعدوا حیلهم و مکائدهم و خدعهم و اکاذبهم لا تحصوها»^۱

در جواب باید گفت: تا زمان تحریر این وجیزه تعداد ۲۰ نفر از روحانیت معظم سادات در قم، سمنان و مشهد دختر به هزاره داده‌اند و نیز در داخل افغانستان ازدواج‌های زیاد دختری و پسری میان سادات محترم و هزاره‌های شریف اثنی عشری واقع شده و سادات محترم هزاره‌ها را مسوخ، ناف سگ، کافر حربی، سگ بالای گوسفند، هزاره سرش زدن و مالش خوردنی، هزاره پای سگ، هزاره‌ی موش خور... نگفته‌اند و در ایران بخاطر جرم ازدواج هزاره با سادات حتی یک مورد سیدی هزاره‌ای را نکشته است.

این نشریه علاوه بر توهین به تشیع، به ساحت مقدس میر سید علی یخسوز آقا، مدفون در بامیان نیز توهین کرده است.

در حالی که میر سید علی یخسوز آقا یکی از علما سادات سربداریه‌ی سبزوار بوده که با افتخار حکومت سربداران شهید اول شیخ شمس الدین محمد مکی مقتول در سال ۷۸۶ هـ ق کتاب خود شرح لمعه را به نام سلطان علی مؤید

^۱ - طرح نو، ص: ۱۳۰ تابستان ۸۹ شماره ۲۲

سربرداریه تالیف کرده و به خراسان فرستاد تا شیعیان طبق فتوای شهید اول عمل نمایند. علت تشکیل حکومت سربرداریه خراسان از جور متجاوزان مغول مرگ را به جان خرید از سال ۷۳۷ تا سال ۷۸۳^۱ حکومت سربرداریه بدست امین الدوله عبد الرزاق بن خواجه فضل الله که از طرف پدر به امام حسین (ع) نسبت داشت و از طرف مادر به یحیی بن خالد برمکی نسبت می رسانید از برامکه بلخ متوطن قریه باشد^۲ از قرات خراسان در سال ۷۲۷ (ه.ق) تاسیس و بعد از شکست حکومت سربرداریه توسط هجوم تیمور لنگ مغول در سنه ۷۸۳ منقرض گردید.^۳

میر سید علی یخسوز همراه خیل و حشم خود به بامیان هزاره جات منتقل شده است. پس نتیجه می گیریم که طبق فتوای حضرت آیت الله محقق کابلی: «تو و همکاران نزدیکت منحرف هستید» و با شجره ی طیبه دشمنی دارید. از جعفر جحفی از امام باقر (ع) از شجره ی طیبه که در قرآن ذکر شده است سوال کردند، حضرت فرمود:

«و اما الشجره فرسول الله (ص) و فرعها علی ابن ابیطالب (ع) و غصن الشجره فاطمه (س) و ثمارها اولادها و ورقها شیعتنا.»^۴

^۱ - تاریخ طبقات ناصری - سلاطین اسلام - تاریخ تمدن جرجی زیدان جلد ۵

^۲ - شیعه می پرسد جلد ۳ ص ۵۶۰ از محب الاسلام

^۳ - افغانستان بیک نظر میر سید غلام محمد غبار ص ۱۳۶

^۴ - معانی الاخبار ابن بابویه قمی.

بفرموده‌ی قرآن کریم «الم تر كيف ضرب الله مثلا كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها في السماء.» (سورة ابراهيم آيه ٢٤)

آيت الله العظمیٰ مرعشی نجفی (ره) نسابه کبير در "كشف الارتباب" می فرماید: «ولا يخفى ان ولد علي (ع) و فاطمه (س) ما عدا المعصومين شجرة واحدة لم يزد بعضهم على بعض الا بالمعرفة، فمن عرف هذا الامر منهم لم يكن كسائر الناس، و علو بعضهم على بعض فيما بعد ذالك فبالعلم و العمل و التقوى. و اما من حيث الانتساب الى علي و فاطمه (بعد المعصومين، فالكل سواء) و قد وردت اخبار كثيرة ان العلوي اذا كان من اهل المعرفة لا يموت حتى يرض الله عنه، و ان لم يكن من اهل المعرفة لم يمت حتى يعرف وليه.»^١

فصل في الايات الواردة في النسب و الفضيلة

قال الله تعالى: «يا ايها الناس اتقوا ربكم الذي خلقكم من نفس واحدة و خلق منها زوجها و بث منهما رجالا كثيرا و اتقوا الله الذي تسائلون به الارحام.» (سورة النساء، ١)

قوله: «خلقكم من نفس واحدة» اي: من آدم عليه السلام (و بث منهما) اي: اظهر البشر من آدم و حواء عليهما السلام.

^١ - لباب الانساب ج ٢ - ص ٢٠٩

قال اکثر المفسرين: اى واتقوا الارحام ان تقطعوها، و هذا عام و دليل على انه لايجوز قطع رحم النبى صلى الله عليه و آله.

قال الامام على بن احمد الواحدى، فيما حدثنى به الامام محمد بن الفضل الفزارى عنه: اتقوا الله الذى تسائلون فيما بينكم حوائجكم و حقوقكم به، فيقولون: اسألك بالله و انشدك الله وكذا كانت العرب يقول.

قال اكثر المفسرين: والارحام عطف على اسم الله فى قوله تعالى واتقوا الله (والمعنى: اتقوا الارحام فصلوها ولا تقطعوها).

قال رسول الله (ص): قال الله تعالى: «انا الرحمن خلقت الرحم و شققت لها اسما من اسمى، فمن وصلها وصلته، و من قطعها قطعته»^١.

قال بعض العلماء: التقوى اجتماع الطاعات، و اوله ترك الشرك، و آخره اتقاء كل ما نهى الله تعالى عنه. و قوله تعالى (و خلق منها زوجها) حكم الله تعالى بسكون الخلق مع الخلق لبقاء النسل، ورد المثل الى المثل، ثم نبه اصناف الناس على غوامض الحكمة حين خلق جميع هذه الخلائق من نسل شخص واحد على اختلافهم و تفاوت صورهم و تباین اخلاقهم. و تكرير الامر بالتقوى فى قوله تعالى: (اتقوا الله الذى تساءلون به والارحام) يدل على تأكيد حكمته. ولا طريق الى صله الرحم الا بمعرفة الانساب.

قال النبى صلى الله عليه و آله: صله الرحم تزيد فى العمر.^٢

^١ - رواه الحاكم بعده طرق فى المستدرک ج ٤ / ١٥٧ - ١٥٩ والبيهقى فى السنن الكبرى ج ٧ / ٢٦

^٢ - رواه المولى الهندى فى وسيله النجاة، ص: ٥٥ / ط: لکهنو.

و قال عليه السلام: اعرفوا انسابكم لتصلوا به ارحامكم.^١
وقال عليه السلام: الوصول من وصل رحماً بعيداً، والقطع من قطع رحماً قريباً.
قوله تعالى: «قل لا اسألكم عليه اجرا الا المودة في القربى»^٢
قال ابن عباس: لما قدم رسول الله صلى الله عليه وآله الى المدينة كان يلزمه حقوق من جهة الصادر والوارد، ولم يكن عنده صلى الله عليه وآله سعة من المال، فقال الانصار: ان رسول الله صلى الله عليه وآله رجل هدانا الله به، وله نسب منا ويلزمه حقوق وليس في يديه مال، فتعالوا حتى نجمع له من اموالنا ما لا يصرفه و ينفقه، حتى نستعين به على اداء حقوق يلزمه، ففعلوا ذلك، ثم عرضوا هذا المال عليه، فتوقف رسول الله صلى الله عليه وآله في قبول المال حتى نزل جبرئيل و انزل الله تعالى هذه الآية.^٣ قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى.

وقيل: القربى هم الذين تحرم عليهم الصدقة و يقسم فيهم الخمس، و هم بنو هاشم و بنو المطلب، و قال الله تعالى (واعلموا انما غنمتم من شيء فان لله خمسة و للرسول و لذى القربى) (و قال تعالى) وآت ذالقربى حقه. (سورة الاسراء الاية ٢٦)

^١ - رواه الحاكم في المستدرک ج ٤/١٦١.

^٢ - سورة الانفال الاية ٤١.

^٣ - رواه المولوى الهندى فى وسيله النجاة ص ٥٥ ط لكهنو.

و ذكر الامام ابواسحاق الثعلبی فی تفسیره عن جریر بن عبداللہ البجلی عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ انه قال: من مات علی حب آل محمد فقد مات شهیداً، و من مات علی حب آل محمد و قد غفر اللہ له، ألا و من مات علی حب آل محمد بشره ملک الموت بالجنه، ثم منکر و نکیر، ألا و من مات علی حب آل محمد فتح اللہ فی قبره ابواباً من الجنه، ألا و من مات علی حب آل محمد جعل اللہ زوار قبره ملائکة الرحمه، ألا و من مات علی حب آل محمد مات علی السنه والجماعه.^۱

ثم قراء رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ «و من یقترب حسنة نزد له فیها حسنا ان اللہ غفور شکور» (سورة الشوری الاية: ۲۳)

قال ابن عباس: (و من یقترب حسنة نزد له حسنا) المودة فی آل محمد (ص).^۲
و نهی اللہ عن قطع الرحم، حیث قال: «فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم» (سورة محمد (ص) ۲۲)
و روى عبداللہ بن معقل ان النبی صلی اللہ علیہ و آلہ قراء: «فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض».

^۱ - رواه فی ملحقات الاحقاق ج: ۹ / ۴۸۶ - ۴۸۷ عن تفسیر الثعلبی المخطوط. و رواه

الزمخشري فی الکشاف، ج: ۳ / ۴۶۷

^۲ - الدر المنثور ج: ۶ / ۷ عن ابن عباس.

و قال الله تعالى في سورة مريم: «اولئك الذين انعم الله عليهم من النبيين من ذرية آدم و ممن حملنا مع نوح و من ذرية ابراهيم و اسرائيل». آیه ۵۸

هذه الآية دليل واضح على شرف الانساب و وجوب حفظ النسب، و قد جمع الله تعالى بين و صفهم بالنبوة و ذكر انسابهم الى آدم و نوح و ابراهيم و اسرائيل عليه السلام، فلولم يكن النسبة الى الانبياء شرفا و فضيلة لما قرنها الله تعالى مع شرف النبوة. والسلام.^۱ اما انگل انحراف می گوید: «سادات به جهت انتساب به پیامبر (ص) شرف ذاتی ندارد برعکس فرموده قرآن که ملاحظه فرمودید». (مجله طرح نو) برتری نژادی ذریه رسول الله را تبعیض کورکورانه نژادی میدانند و حدیث متواتر از رسول الله را که فرمود «کل حسبی و نسبی منقطع یوم القيامة الاله حسبی و نسبی را مورد هجمه قرار می دهد و تکذیب می کند.

مستند به آیات فوق، ازدواج علویه با عامیه نهی گردیده، مگر در موارد ضرورت. چون در ازدواج سادات به غیر سادات صلهی رحم قطع می شود و فرزندان سیّده بنابه فتوای مراجع، غیر سیّد است و در مسئلهی ازدواج طرفین باید از هر نظر هم کفو یکدیگر باشند و رضایت پدر و مادر نیز لازم است. عامیه هم کفو علویه در ازدواج نمی باشد. از باب مثال ازدواج حضرت علی و فاطمه زهرا (سلام الله علیهما) که قرابت نسبی و خویشاوندی با هم داشته اند از بهترین و عالی ترین خویشاوندی ها شمرده شده است و عمر اطراف از فرزندان حضرت علی را چون مادر ایشان غیرهاشمی است نسابه های عظام به او لقب

^۱ - لَبَاب الانساب، صص: ۲۰۹ - ۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۶ - ۲۱۷

«اطرف» داده‌اند و عمر «اشرف» بن زین العابدین (ع) را که مادرش ام عبدالله فاطمه بنت الحسین بن علی بن ابی طالب است ذی شرافتین گویند...^۱

نظریه‌ی کتاب «لباب الانساب» تالیف نسابه کبیر حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره) را در ضمائهم بخوانید. که ازدواج سادات را با عامیه نهی نموده‌اند. چون هم کفو نمی‌داند و حتی اجرای حد بر علوی را توسط غیر علوی جایز نمی‌داند.^۲ (ضمائهم ص ۴۰۰)

کراهت شدیده‌ی ازدواج در چند مورد

باب " کراهت التزویج سیئی الخلق " کتاب جواهر، مقدمات نکاح (ص: ۸۱) قال کتب الی ابی الحسن الرضا (ع) ان لی قرابه قد خطب الی و فی خلقه سوء قال (ع) لا تزوجه ان کان سئی الخلق. قال الصادق (ع) عن امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب (ع): «قال ایاکم و تزویج الحمقاء فان صحبتها بلا و ولده ضیاع».^۳

عن امام الصادق (ع): «لا تنکحوا من الاکراد احدا فانهم جنس من الجن».

ازدواج با انسان‌های منحرف حرام است اگر ازدواج با علویه بخاطر باج‌خواهی منحرفین جهت توهین و تحقیر سادات معظم باشد، قطعاً حرام است.

^۱ - المعقبون ج: ۲ ص: ۱۱ سید مهدی رجایی.

^۲ - لباب الانساب، ص: ۷۲۲ ج: ۲

^۳ - جواهرالکلام، ج: ۲۰ ص: ۸۴

داستان حضور جوان هزاره در پژوهشکده انساب حوزه علمیه قم

جوان مؤمن هزاره در پژوهشکده انساب سادات با نسابه‌ی بزرگوار و مدافع بحق ذریه‌ی رسول الله (ص) حضرت آیت الله رجایی (دام عزه) ملاقات نموده و سوال‌های ذیل را مطرح نمود:

سوال: حضرت عالی درباره‌ی فلان و فلان امام زادگان مشهد و قم چه نظری دارید؟

حضرت آقا جواب‌های لازم را دادند. سوال: من متولد ایران هستم از وضعیت افغانستان اطلاعی ندارم و می‌گویند در افغانستان سادات و ذریه‌ی رسول الله وجود ندارند و افرادی که خود را سادات می‌گویند از اقوام دیگری هستند مانند پشتون و تاجیک... و سادات جعلی می‌باشند مانند سادات سمت شمال.

جواب: بهترین تیره‌های شناخته شده‌ی سادات در افغانستان وارد شده و شناخته شده‌اند، بسیاری از آنان از زمره‌ی علماء، محدثین و محققین بوده‌اند، سوابق، آثار و نسخه‌های از مشجرات تعدادی از آنان نزد ما موجود است.

سوال: تعدادی از آن‌ها هم هستند که شجره‌نامه ندارند.

جواب: اگر هفت پشت آن‌ها شهرت به سیادت داشته باشند طبق فتوای تمام مراجع شهرت نسبی و بلدی کفایت می‌کند (مشهورالنسب و مشهور البلد بودن). سوال: اگر به آن‌ها خمس داده شود چه حکمی دارد؟ جواب: برائت ذمه حاصل می‌شود. سوال: آخر آن‌ها هزاره‌ها را انسان و مسلمان نمی‌دانند و منسوخ از نسل میمون می‌دانند، چنانچه در استفتائیه که هزاره‌ها از آیت الله

سیدصادق شیرازی کرده‌اند درباره‌ی ازدواج علویه با هزاره‌ها که از کلمه‌ی مسوخ استفاده کرده است. و آن‌ها به ما دختر نمی‌دهند.

جواب: هیچ مسلمان حق ندارد که مسلمان دیگر را از اسلام خارج بداند و مساله ازدواج شرایط خاصه خودش را دارد. سپس مسئول محترم پژوهشکده سوال کرد: جوان محترم چه کسی به شما این مسائل تفرقه انگیز را می‌گوید؟

جوان هزاره گفت: برخی از آقایان روحانیون ما در جلسات عزاداری و حوزات چنین تبلیغ می‌کنند و نشریه‌ها و جرائدی دارند... من که اصلاً افغانستان را ندیده‌ام...

۴- قداست شکنی در ابعاد مختلف توسط انگل انحراف هزاره با الفاظ رکیکه دین زدایی، توهین به مزارات ذوی‌الاحترام برای اهل تشیع و اهل سنت. توهین به رسومات ملی، توهین به علما، سادات، مقدسات و مؤمنین با الفاظ رکیک در مجله‌های کذایی و به کارگیری الفاظی چون: درندگی، بر پدیده‌ی خرافه، عقاید باطل، مردم سالاری، باورهای خرافه، خرافات دینی، سید پرستی، طبقه‌ی اشراف، انحرافات دینی، انحرافات اجتماعی، پدیده نامبارک سادات، بینش غلط برتری طلبی، مناسب اطاعت پذیری، دشمنان اسلام، از پشت خنجر زدن، عامل تفرقه و نفاق، عناصر اطلاعاتی دشمن، ستون پنجم دشمن، جیب سید پرکردن، از هدایای گران‌بها، غیربهداشتی بودن آب دهن سادات، سادات علیل و بیمار، عدم صحت جسمی و روحی سادات، خرافه بوسیدن دست سادات، انحراف

متمادی، خرافات ستیزی، خرافه گستری، برتری نسبی خونی نژادی سادات، ملا معیاری، حاجی و زوارمداری، خرافات فردی...^۱

علم منسوب به حضرت امام حسین (ع) نمونه‌ی بارز خرافات، نقش متولیان دین در ترویج خرافات...^۲

عوامل بازتولید خرافات اجتماعی، آخوندها و اکل مال به باطل، آخوندهای شیعه، معیشت متکی بر زنده کردن خرافه بنام دین، شیپور نفاق، اختلاف مذهبی، طالبان زیر عنوان ولایت فقیه، کلاه خدا را بر سرخلق خدا گذاشتن، زندگی لذت بخش و مرفه سادات، اخذ پول در مقابل زیارت پرچم امام حسین (ع)، شفا دادن توسط تعویض نویسی ملاحا، زیارت گاه‌های موهوم، سوداگران جهل و خرافه، پارچه متبرکه امام حسین بعنوان خرافه که با بت‌های دست ساز اعراب جاهلی تفاوت ندارد بعد از ۱۴۰۰ سال پارچه‌ای را بجای پرچم حضرت ابوالفضل العباس قالب کردن دروغ است...^۳

روحانیت شیعه اسیر خرافات، پیروی از خرافات اجتماعی، افراد اسیر نان و در بند شکم، تحریک مهاجرین بر علیه کشور میزبان...^۴

۱ - طرح نو، سال: ۱۳۸۸ ص: ۱۵۶-۱۶۳

۲ - همان.

۳ - همان.

۴ - همان.

سادات مجهول الهویه، خیانت پیشگان، کافر، بازار سادات بازی، شجره نامه های قلابی سادات، مجموعه مجهول، دو چهره گان، رها شده، فساد اخلاقی و خانوادگی سادات، ملعون، مزدور، مشکوک، جاسوس، عدم پرداخت وجوهات شرعیه برای سادات، عدم براعت ذمه، متقلبان، سادات قلابی تاجیک تبار، جاسوس اسرائیل، آمریکا، جاسوس کشورهای همجوار، سادات شیعه عموزادگان پشتونهای سنی، سیاه قلبان، ازبکان، آیت الله مرعشی گفتند باید خود را سادات نگویند، سید حبیب و بی دین، شادی سادات از نابود شدن قوم هزاره شیعه، سادات مطرود، ضدیت همیشگی سادات با توان و نیروی هزاره، نقش سادات در شهادت عبدالخالق قاتل نادرشاه، سید شریف قاتل عبدالخالق، جلادان مزدور، سادات شیعیان عامل بیگانگان، سادات عامل شکست ارزگان، ضربه های جبران ناپذیر سادات، سوء استفاده از سیادت، سادات کاذب، عاملین دشمن، بدعت های سادات، مجموعه ملعون، رابطه خصمانه دشمن...^۱

دسیسه ی نافرجام شیطان در ۲۳ سنبله سادات، سمبل نفاق، تزویر و ریا در سیمای مذهبی آیت الله محسنی، شیادان عصر، ائتلاف زر و زور و تزویر، درباره ی سادات می گویند نسب شیطان شیطان است، شیعه از دست سید و ملاها تباه شد، عناصر ضعیف النفس، کوران نژادی، خائنین ملی، شرف باخته

^۱ - شبنامه ای با عنوان «پایان یک صبر» ص: ۱ - ۱۱ - قم ۱۳۸۸.

های معامله‌گر، حرکات تحقیر آمیز سادات، نژاد پرستی، علامه بلخی جهت نفی نژادی عمامه‌ی سیاه را کنار گذاشته بود.^۱

جعل فضیلت‌های دروغین، بت‌های دیروز و زیارتگاه‌های دروغین امروز، بت پرستان، دجال کیست و چیست، سید ابوالحسن فاضل قاضی شریح، پرچم پشت بام مدرسه‌ی خاتم الانبیا در کابل بنام امام حسین (ع) خرافه است، سود جویان، دغل بازان حرفه‌ای سادات، دزدان و کیسه‌بران ساده، پرچم خاتم الانبیا شرکت پر درآمد، سوءاستفاده از دین، مشکل یزید و ابن زیاد توسط یک عالم دینی حل می‌شود مثل سید ابوالحسن فاضل که خود قاضی شریح است.^۲

در مرکز بامیان زیارتگاهی است به نام سید میر سید علی آقا «یخسوز» (ضمائم ص ۴۲۷) وجه تسمیه این که در زمستان‌ها یخ را چون زغال و چوب خشک و روغنی می‌سوزانیده است چنانچه متولی مدرسه‌ی خاتم الانبیا به شکل مدرن ترش از این شیوه استفاده کرده است و مبالغه‌نگفتی که لااقل سه نسل او را بس است اخاذی نموده، سید علی یخسوز آقا و پرچم خاتم الانبیا بدون اذن خدا این همه تاثیرات را دارد هرکه آنان را زیارت کند کور باشد بینا می‌شود، بیمار باشد صحت پیدا می‌کند، زن خشک و نازا باشد آبستن و زایا می‌شود...

بعد از توهین به دیگران با الفاظ رکیک و تخصصی و سعی مضاعف در خرافه وانمود کردن مزارات حدود ۳۳۱ ولی الله در هرات و مزارات چشت شریف،

^۱ - نشریه‌ی «رسا» ص: ۲۵ - شماره ۴

^۲ - طرح نو، صص: ۹۱ - ۸۱

فرا، نیمروز، گرشک، عینک، لشکرگاه، قندهار، کشک نخود، خاکریز، ارزگان، غزنین، هزاره جات، بامیان، دایکندی، میدان، کابل، گردیز، لوگر، پکتیا و پکتیکا، ولایت پروان، مزار شریف، سرپل، طالقان، بدخشان... فقط یک جا را از خرافه بودن مصون می داند که در غرب کابل از هفتاد سیر کابل سنگ گران قیمت تراشیده شده بنام تندیس بابۀ مزاری...! این یعنی که: «هزاره هم از خود مزاری دارد»!

بنابراین همه و همه پیش به سوی زیارت تندیس بابۀ مزاری که در زمستان کنده های یخ را بهتر از سیّد علی یخسوز آقا می سوزاند نیازی به چوب خشک نیست هر که آن را زیارت کند کور باشد بینا می شود، بیمار باشد صحت پیدا می کند؛ زن خشک و نازا باشد آبستن و زایا می شود، گرسنه باشد سیر می شود بی خانه باشد خانه دار، می شود، فقیر باشد غنی می شود، بی سواد باشد با سواد، می شود، زشت باشد زیبا می شود، هر درد لا علاجی داشته باشد معالجه می شود، لال باشد گویا می شود، کولی باشد، کولی تر می شود، پیس باشد پیس تر می شود... هر حاجتی که داشته باشد حاجت روا می شود...!

عبد العلی مزاری تندیس دارد اما مزاری ندارد!

حکایت از این قرار است بعد از فرار و کشته شدن بسیار پیچیده مزاری در ولایت غزنی دشت اسفنده پیروان سبک سر وی جنازه مزاری را بعد از طی ۲۵ روز مسیر و عبور دادن از هزاره جات در مزار شریف در بقعه متبرکه ابوالحسن

علی ابن ابیطالب دفن نکردند با این که دوستم بر اوضاع مسلط بود و امکان چنین کاری وجود داشت به خاطر ایجاد یک مزار مستقل هزاره گی ناموزون جنازه مزاری را در چند کیلومتری در مقابل مزار شجره طیبه و ذریه رسول الله دفن نمودند و پول ساختن یک شهرک را دلاری خرج کردند و طرح از حرم تا حرم روی دست گرفتند که طرح از حرم تا حرم شعار و برنامه ای بود در جمهوری اسلامی ایران یعنی از حرم امام خمینی (ره) تا حرم حضرت معصومه (س) را بسازید آباد کنید و درخت کاری نمایید که در گزینه اول یک طرف حرم ذریه حضرت رسول (ص) بود و در مقابل غیر ذریه قرار داشت که بعد از تسلط طالبان در مزار گروهی از شیعیان مظلوم را بدور قبر مزاری دور داده و در جا قتل عام کردند و بعد از نبش قبر استخوان های مزاری را از قبر بیرون کشیده آتش زده و به باد دادند و تمام ساختمان مجللی که ساخته شده بود منهدم کردند به نظر نگارنده اگر جنازه مزاری را در هر نقطه ای از هزاره جات و بقعه مزار شریف دفن می کردند قبر مزاری محفوظ می ماند. بنا به گفته شاعر:

مکن گردن‌کشی‌ها تا نسازد دهر پامالت

که نی آخر ز ظلم سرکشی‌ها بوریا گردد.

شجره نامه امامزاده ابوالحسن علی ابن ابیطالب ملقب به یارخدایی

زیارت گاه مزار شریف

ایشان فقیه و فاضل زمان خود بود و خدمات علمی زیادی را برای مسلمین انجام داد.

بن حسن ابوطالب.... بن ابی علی عبیدالله (ابوعبدالله) ملقب به یارخدایی بن الحسین ابوعبدالله امیر سمرقند بن جعفرالحجّه و کان زاهدا فقیها... بن عبیدالله الاعرج بن الحسین الاصغر بن علی زین العابدین بن الحسین (ع) بن علی ابن ابیطالب (ع) بن فاطمه الزهرا (س) بنت محمد رسول الله (ص) و نسابه کبیر حضرت آیت الله العظمی سید شهاب الدین الحسینی المرعشی النجفی به خط مبارک ایشان شجره فوق را تایید نموده است که در هامش نسخه (ن) در کتابخانه ایشان در قم موجود است. (کتاب تاریخ الفصول ص ۱۴)

و برادران اهل سنت مزار شریف را به عنوان خلیفه چهارم حضرت علی کرم الله وجهه زیارت می کنند چون اسم و کنیه و اسم پدر ایشان با حضرت علی شباهت داشت و در زمینه اقوال دیگری نیز وجود دارد. (الفخری تالیف نسابه کبیر اسماعیل بن احمد مروزی (ارزگانی) ص ۶۴ با مقدمه آیت الله مرعشی) اما افسوس، صد افسوس که در مقابل توهینی که به مقدسات و سادات شده مدافعی وجود ندارد.

به گفته شاعر:

افسوس که این مزرعه را آب گرفته است

دهقان مصیبت زده را خواب گرفته است

اگر سید محمد رضا علوی کتاب «سید زدایی» از جامعه هزاره را با مدارک و استدلالات قوی می‌نویسد و این نام مثل دشنه‌ی در قلوب منحرفین فرو می‌رود، منحرفین و معاندین دست‌پاچه می‌شوند و آسمان را با ریسمان می‌بندند و می‌گویند نام بسیار تند و تحریک‌آمیز است، در نتیجه سید محمد رضا علوی بعد از انتشار کتاب «سید زدایی» در یک جلسه توسط روحانیت سادات افغانستان محاکمه می‌شود و کتاب مزبور در جلسات متعدد از طرف تعدادی از سادات، مراکز فرهنگی و برخی شیوخ افغانستان مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد و حتی در شبکه‌ی اینترنت کشیده می‌شود و راجع به جمله جمله‌ی کتاب اظهار نظر می‌شود... اما علوی فقط روی یک کلام تأکید می‌ورزد: «من به آشکاراگویی و شفافیت باور دارم؛ آن را فدای هیچ چیز نخواهم کرد».

در چنین حالتی باید از روحانیت معظم سادات و آقایان شیوخ و شورای محترم علما، مجمع علما، دفتر تقلین و دیگر نهادهای دینی و مذهبی افغانستان سوال کرد که حدود پنجاه سال است که انگل انحراف هزاره‌گی به اسلام، مقدسات، اهلیت (ع) مزارات، سادات، پیروان طریقت، علما، محدثین، پیشکسوتان، و مفاخر اقوام مختلف افغانستان در جای جای دنیا توهین نموده حتی در حوزات علمیه نجف اشرف، قم، مشهد، گستاخی می‌کند؛ شما عزیزان از باب امر به معروف و نهی از منکر، در مقابل این هجمه‌های گسترده و هدفمند چه کرده‌اید؟ آیا شما وظیفه ندارید که از اسلام و مقدسات دفاع نمایید؟ در چنین حالی که افغانستان تحت هجمه و اشغال بیگانگان است و ۲۷ کشور از چپ و راست به اسلام عزیز، مقدسات و فرهنگ و اعتقادات مردم حمله می‌کنند،

متأسفانه کسانی از فرزندان ملت مؤمن و متدین افغانستان گروه گروه به آیین مسیحیت گرویده می شوند، باز هم وظیفه ی دفاع از اسلام ندارید؟ آن هم در حوزه علمیه قم؟!

پس در کدام زمان و یا کدام مکان شمشیر را از غلاف بیرون می کشید؟! در طرف دیگر انگل انحراف و جعل فتوای مجتهد در جنگ با مقدسات، پرچمی بنام امام حسین (ع) که در پشت بام حوزه خاتم الانبیا بود پی می کند و حوزه را تصرف می نماید و قبل از آن فتاوایی را در یک نشریه ی منحرف بچاپ می رسانند. یکی از آیت الله سید صادق شیرازی و دیگری از آیت الله مکارم شیرازی که برای مورد خاص در جای دیگر (مزاری در اصفهان) سوال شده بدون چاپ متنی اصل سوال در مقابل سوال جعلی اصل جوابیه را چاپ نموده است که خود جعل در فتوای مجتهد است و نیز فتوایی را از آیت الله محقق کابلی مثل دو فتوای اول بچاپ رسانیده و از فتاوی سوء استفاده کرده به پرچم امام حسین (ع) و حوزه خاتم الانبیا در کابل حمله کرده و متصرف شده است که خود داستان مفصل دارد و شما می توانید صحت و سقم فتوا را از دفاتر آیات بپرسید و اصل تصویر فتاوا را در بخش اسناد و ضمائ (۴۲۶) ملاحظه نمایید.

۵- تخریب وحدت ملی افغانستان در عین حال که وحدت ملی در شرایط کنونی در افغانستان از اوجب واجبات است بنا به فرموده ی قرآن کریم:

«واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا ولا تنازعوا فتفشلوا وذهب ريحكم» اختلاف و تفرقه باعث نابودی اسلام است از آن پرهیزید.

نظریه‌ی حضرت آیت الله العظمی روح الله الموسوی الخمینی (ره):

وحدت کلمه رمز پیروزی است آن‌هایی که در میان اهل تشیع و اهل سنت اختلاف ایجاد می‌کنند در واقع دشمن اسلام و عمال اجانب‌اند پس وای بر آنانی که در میان سادات و تشیع اختلاف ایجاد نمایند... درود خداوند بر امام امت اسلام. به گفته‌ی شاعر:

هیئات ان یاتی الزمان بمثله وان الزمان بمثله لعقیم

همچنین مقام معظم رهبری و سلاله‌ی پاک رسول الله حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای الحسینی وحدت مسلمین را از اوجب واجبات می‌داند و نیز بدستور معظم‌له دار التقرب بین المللی مذاهب اسلامی تحت ریاست و نظارت حضرت آیت الله تسخیری در تهران دائر گردیده که جلسات بسیار مفیدی از علمای مذاهب اسلامی همه ساله در آن جا برگزار می‌شود و مسلمین جهان را از اختلاف و تفرقه برحذر می‌دارند و در راستای این آرمان مقدس وحدت مسلمین جلسه‌ی تاریخی لوی جرگه (جلسه‌ی بزرگ ملی افغانستان) متشکل از علماء تشیع و تسنن و روشن‌فکران و متنفذین افغانی و... مذهب حنیف اثنی عشری جعفری و مذهب حنیف حنفی را رسماً در قانون اساسی افغانستان اعلان نموده و دستورات مذهبی را برای پیروان هر یک نافذ و واجب و تخطی از آن را حرام می‌دانند که خود در تاریخ افغانستان برای وحدت ملی پدیددهی بسیار میمون و مبارک است انشاالله و در تاریخ سابقه ندارد.

وحدت و اخوت اسلامی از منظر شهید علامه بلخی (ره)

جامعه‌ی افغانستان متشکل از اقوام، ملیتها و مذاهب مختلف است. ایجاد یک تغییر اساسی و بنیادی در ساختار سیاسی این کشور بدون در نظر گرفتن بافتهای قومی، نژادی و مذهبی آن امکان‌پذیر نیست. علامه بلخی با در نظر گرفتن این خصیصه‌ی مهم، حرکت انقلابی و نهضت اسلامی خود را پی ریزی کرد. چون می‌دانست که دشمنان این مرز و بوم و استعمار و استبداد با استفاده از این شرایط سال‌ها و قرن‌ها بر این مردم حکومت کرده‌اند و با حربی «اختلاف بینداز و حکومت کن» تیشه بر ریشه‌ی این جامعه زده‌اند.

او مهم‌ترین رکن ایجاد یک حکومت مردمی با چنین خصوصیت را وحدت و همبستگی با در نظر گرفتن اصول و مبانی اسلامی می‌دانست. در بررسی‌های ریشه‌ای اش از اوضاع افغانستان به این نتیجه رسیده بود که سرچشمه‌ی بدبختی این مردم و این جامعه اختلافات قومی، نژادی و مذهبی است. لذا باید این مانع بزرگ با اخوت اسلامی و همبستگی ملی در چهار چوب قوانین و مقررات دینی، برداشته شود. با این هدف شعار وحدت فرق و مذاهب اسلامی و اقوام و نژادها و ملیتهای مختلف را سر داد و شبانه روز تلاش کرد که آن را در جامعه‌ی اسلامی خود عملی سازد. تا الگویی باشد برای جهان اسلام و تمام سرزمین‌های که مسلمانان در آن‌ها اکثریت نفوس را دارند. این حرکت اصلاحی را همزمان با تشکیل حزب سیاسی ارشاد اسلامی و همگام با سایر فعالیت‌های

سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، و نظامی خود آغاز کرد و وحدت را رمز پیروزی
مسلمین می‌دانست و در این راه جان خودش را فدا کرد.

ج

روشنگر شمع خطاب به ملت افغانستان

ما جان به فنا دادیم، تا زنده شما باشید
بر خاک مزار ما، دائم به دعا باشید
چون شمع وجود ما، قربان شما گردید
روشنگر شمع ما، شاید که شما باشید
در پیچ و شکنج دهر، نومید نباید شد
مردانه در این وادی، با شور و نوا باشید
یک روز اگر آیید، بر خاک مزار ما
قرآن خدا خوانید، مشغول ثنا باشید
با خرد و بزرگ قوم، از مهر چنین گوید
با سید خود «بلخی»، دایم به وفا باشید
امروز اگر طوفان، بر کشتی ما افتاد
ممکن که شما فارغ، از غرق و فنا باشید

ای برادر مسلمان آگاه باش و بدان که از ایجاد اختلاف در بین مسلمین هیچ فرونگر چالاکی سودی نبردند تاریخ صدر اسلام و امویان و عباسیان و... را بدون تعصب مذهبی و قومی مطالعه فرمائید که اختلاف باعث ذلت مسلمین بوده است و ضرر و زیان غیر قابل جبران در پی داشت.

و نیز حضرت آیت الله محقق کابلی در تاریخ ۱۳۸۹/۳/۳۰ فتوایی را منتشر می کند اتحاد، وحدت، هماهنگی در میان مسلمانان خصوصا در افغانستان را از اوجب واجبات می داند و طالبی را که باعث اختلاف، افتراق، حرمت شکنی، اهانت، در مجله طرح نو شده اند از منحرفین از اسلام می خواند.^۱

توهین و هجمه انگل انحراف هزاره گی در نشریه ی سخیف و بی مایه ی طرح نو و سایر جزوات مخرب ایشان قلب بیش از ۲ میلیون سادات معظم افغانی اعم از تشیع و برادران اهل سنت را که در جای جای افغانستان مانند هرات، نیمروز، فراه، گرشک، لشکرگاه، قندهار، غزنین، ارزگان، بامیان، دایکندی، میدان، کابل، لوگر، گردیز، پکتیکا و پکتیا، پروان، مزار شریف، تخار، بدخشان، طالقان... زندگی و خدمت می کنند جریحه دار کرده و فراتر از آن به کل سادات جهان توهین نموده است.

^۱ - متن فتوا ونصیحت پدرانہ ی آیت الله محقق کابلی، صادره در مورخ ۱۳۸۹/۳/۳۰ را که جهت

اخطار به منحرفین تفرقه انداز میان سادات محترم ذوی الاحترام و هزاره های مؤمن اثنی

عشری صادر شده در بخش ضمائ است بخوانید. ص ۴۲۳

جمعیت سادات معظم کثر الله نسلهم در جهان

جمعیت سادات در حال حاضر در حوزه جنوب آسیا شامل کشورهای ایران، افغانستان، پاکستان، کشمیر و هندوستان زندگی می‌کنند و کشورهای عربی شامل عراق، سوریه، لبنان، مصر و سراسر حوزه شبه‌جزیره عربستان در مراتب بعدی قرار دارند آمار دقیقی از تعداد نفوس و سرشماری سادات در دست نیست گفته می‌شود که جمعیت سادات در کشور مصر حدود هشت میلیون نفر و در عراق بیش از دو میلیون نفر و در مراکش پنج میلیون نفر و در ایران، افغانستان، اندونزی پاکستان، مالزی، یمن و هند نزدیک بیست و سه میلیون نفر می‌رسند که در بین آن‌ها علما و مراجع دینی امراء و وزراء دولتی و افراد و شخصیت‌های برجسته‌ی اجتماعی وجود دارند.^۱

آیت الله فقیه سید محمد کاظم قزوینی راجع به آمار سادات در جهان عقیده‌ای دارد که بیش از سی و پنج میلیون سادات در جهان زندگی می‌کنند در حقیقت هیچ کشوری در جهان نیست که در آن از این سلسله‌ی طیبه حضور نداشته باشند و از قول آیت الله شیخ محمد واعظ زاده خراسانی رئیس مجمع سابق تقریب مذاهب اسلامی می‌گویند نفوس سادات در جهان به شصت میلیون نفر می‌رسند. بعضی از نسابه‌ها جمعیت سادات در جهان را ۲۰۰ میلیون می‌دانند.

^۱ - کتاب فاطمه زهرا (س) ص: ۷۷-۷۸

جایگاه اهل بیت علیهم السلام در جوامع اسلامی

روزنامه جمهوری اسلامی ایران در شماره ی مورخ دو شنبه اول مرداد ۱۳۸۰ خورشیدی ضمن درج گزارش سمینار مجمع اهل بیت (ع) در سال ۱۳۷۹ (ه.ش) که در مکه مکرمه برگزار شد پیشنهاد کرد که احصائیه و سرپرستی و نقابت سادات کما فی السابق در جهان احیاء گردد این عمل در جهان بسیار جاذبه دارد و بدین وسیله می توان با کلیه ی خاندان سادات در جهان رابطه برقرار کرد و از این راه اسلام را روح و صفای دیگری بخشید که ابناء کوثر خود مایه ی خیر و برکت اند.

همچنین فقیه اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام حضرت آیت الله العظمی وحید خراسانی بمناسبت بزرگداشت شهادت حضرت فاطمه زهرا (س) در بیانیه ی خود به جمله ی آخر وصیت نامه ی آن حضرت اشاره می کند که برای حضرت علی (ع) وصیت نمود: «واقرئوا علی ولدی السلام الی یوم القیامة» این جمله گواه آن است که آن حضرت با ارتباطش به عالم غیب و احاطه اش به عالم شهود می دانست که تا روز قیامت سلسله ی اولاد او منقرض نخواهد شد فرزندان فاطمه ی زهرا باید بدانند که تاج افتخار بر سر آنها گذاشته است (عمامه ی سیاه یا سبز) تاج سلاطین دنیا کجا و دفتر ناموس خدا بر سر ذریه ی زهرا کجا؟

پس باید گفت: یا رسول الله!

آثار اقتدار تو تا حشر متصل خصم سیاه روی تو بی حاصل و خجل

به نقل از کوثر النبی (۱) صص: ۲۶ و ۲۷ سید جعفر عادلی: سادات در میان مردم واسطه‌ی خیر و وسیله‌ی اتحاد و دوستی مبدل گشته که هر حاجت‌مندی جهت حل مشکل خود به سادات رجوع می‌کند همه‌ی مردم اعم از داشتن هر نوع عقیده‌ی مذهبی سادات را از خود دانسته و آن را پیرو مذهب خویش می‌پنداشته‌اند بنا به قول شاعر:

همه خواهند تو مسلم و ترسا و یهود
راستی بر سر کوی تو عجیب غوغائیست.

همچنین سادات ذوی‌الاحترام بعد از هجرت به افغانستان در زمان‌های مختلف امور مذهبی مردم را در اختیار گرفته و در ترویج و ابقای تشیع و اسلام و تعلیم آن به مردم خدمات ذی‌قیمتی انجام داده‌اند.^۱

مزار و مدفن بسیاری از سادات مانند زیارت شاه مقصود در شمال ولایت قندهار و شاه حسن در گردیز ولایت پکتیکا و شاه قلندر در وردک ولایت میدان شهر و شاه سید بابا آتش نفس در تکانه و شاه قباد ولی در سنگلاخ و

^۱ - تاریخ هزاره‌ها، ص: ۵۰ حسین علی‌یزدانی

شاه دلیر در دره‌ی ترکمن و امامزاده عبدالله بن جعفر طیار و امامزاده محمد ابوالقاسم بن جعفر الصادق (ع) و امامزاده عبدالله الواحد معروف به میر سلطان، سید احمد کبیر در هرات و سید تاجدار ولی و سید بهار شاه و سید میر داوود آقا در گرشک و سید ابراهیم شاه و سید قمبر آقا در بغنی و باگران و سید میر سالم و سید میربلند آقا در عینک لشگرگاه و سید شیر سرخ در کشک نخود، و سید حسین زنجیر پا و سید میرکلان سید حسن بابای ولی سید سلطان شاه و سید زید در قندهار، و سید علوی الباسانی سید شاه ظفراولیا، سید سرتیر، سید شاه علیرضا در غزنی و مزارات جاغوری و سید محمد دیوار سوار (شاه دو شمشیره) و سید محبت شاه، سید مهدی آتش نفس، سید جلال، سیدهمدانی، سید جمال الدین، حضرت ابن قاضی، شاه دولا، علامه شهید سید اسماعیل بلخی، در کابل و مزار شریف به نام یارخدایی از احفاد امام سجاد (ع) در شمال، و مزار امامزاده یحی بن زید شهید و مزار امامزاده جعفر و مزار میر سید مراد در سرپل و مزار سید ناصر خسرو بلخی قبادیانی در یمگان بدخشان و مزار میر سیدعلی ولی مزار سید ماه روی و مزار سید محمد ولی در بلخاب و امام زاده کلان و مزار سید میر هاشم و مزار سید ابوالقاسم در سانچارک، و مزار میر سید محمد علی احرار در استالیف (شمال کابل) و مزار شاه تراب در شهرستان و مزار میر سید علی یخسوز و سید احمد کبیر معروف به شاه برهنه در بامیان و مزار شاهزاده ابولقاسم در کوه شاه طوس و مزار سید حیدر کلان در دره سنجد ورزگان و سید غلام حیدر و سید شاه محمد در بندر و سید «شاه ناطق» نیلی در «دایکندی» و مزار امامزاده عبدالله در نوگنبد و مزار سید طاهر و سید شاه

الماس و سید مسیب در کجران و امامزاده‌گان از ذراری رسول الله و شرح حال مفصل مزارات افغانستان را در کتاب شجره طیبه که در دست اقدام است انشا الله می‌توانید بخوانید، گواه بر این حقیقت می‌باشد.

نظریه نگارنده درباره ملت و دولت و شهدای افغانستان

وطن‌دار عزیز من بنازم چشم مست را

ملت شریف افغانستان از دو بخش تشکیل می‌شود: اول اهل تشیع که در جهان اسلام بهترین، صادق ترین، خالص ترین و مؤمن ترین تشیع‌اند؛ دوم اهل سنت و جماعت که در جهان اسلام بهترین، صادق ترین، خالص ترین و مؤمن ترین تسنن و نمونه‌اند، مشروط بر این که ایادی خارج از جهان اسلام در آن‌ها نفوذ نکنند. جنگ خونبار و تحمیلی سه دهه‌ی اخیر و تهاجم همه جانبه شرق و غرب بر ملت افغانستان نه تنها نتوانسته است غیرت دینی و ملی را از ملت افغانستان بگیرد، بلکه غیرت دینی و ملی بالنده‌تر هم شده است اگر چنان‌هاجمه ای به دیگر کشورهای اسلامی می‌شد معلوم نبود چه مصیبتی بر سر مکتب اسلام و عقاید آن‌ها وارد می‌شد. پس درود خداوند و ملائکه و اولیاءالله و مؤمنین بر آن ملت شجاع، صبور، صادق، خالص، مؤمن، باد به حول و قوه‌ی خداوند که این ملت پیروز است «انشاء الله» و آینده‌ای درخشان دارد.

لازم به ذکر است که وحدت کلمه شرط اول و احترام متقابل شرط دوم موفقیت است.

بنا به گفته‌ی برادران پشتون: احترام متقابل

که زه وایم زیم، ته وای زیم نه زیم ونه ته‌ای

که زه وایم ته‌ای، وته وای ته‌ای هم زیم و هم ته‌ای

متاسفانه نازیسم هزارگی می گوید:

پورته ستاره دی

کته هزار دی

همچنان که خاندان شاهی و آل یحیی می خواستند حکومت قبیله ای، ابدی داشته باشند باز هم نشد که دیدید و خلقی ها بعد از کودتای ننگین ۷ ثور چنین شعار می داد: داوود، مستبد، گوره

دتور اشپک خندان دی ته نه ای

جهان گلستان دی ته نه ای

و نیز شعار می دادند:

وطن داران وطن از آن ما شد

جهان از دست اهریمن رها شد

و کمونیست ها و ترکی خیل شعار می دادند:

پورته آسمان دی

کته سلیمان دی

یعنی غیر از اقوام خودش اقوام دیگر را قبول نداشتند تو خود شاهد بودی که چه فجایع عظیم، قتل، کشتار، غارت، تباهی، آوارگی و... در پی داشتند اگر برادر، همه در کنار هم، غمخوار هم، همیار هم، همکار هم باشیم پیروزیم، بنابه فرموده‌ی قرآن مجید: «ان الله مع الصابرين»

و به قول شاعر:

بگذرد این روزگار تلخ‌تر از زهر
باردگر روزگار، چون شکر آید
وطن دار عزیز من مؤمن باش و حقوق برادران دینی خود را از هر قوم و
قبیله‌ای که باشند، رعایت کن.

وطن‌دار عزیز من بنام چشم مست را وطن‌دار عزیز من ببوسم هر دو دست را
مع الوصف ناگفته نباید گذاشت که سران دولت افغانستان در طول تاریخ
خائن‌ترین، جاهل‌ترین، ظالم‌ترین و بی‌کفایت‌ترین سران دولتی در جهان
بوده‌اند و هیچ وقت به فکر ملت مظلوم افغانستان نبوده‌اند.

در سرزمین ما گنج‌های قیمتی و معادن عظیم، نفت، گاز، طلا و... نهفته است و
متأسفانه ملت بیچاره ما در فقر مطلق و بیسوادی مثل رُمه گوسفند بدون چوپان
در داخل و خارج افغانستان مورد هجمه، توهین، تحقیر و تهدید جانی قرار می
گیرند و در آوارگی و مهاجرت به سر می‌برند و از سران و دولتمردان مدافع
ملت خبری در کار نیست.

بیاد شهدای مظلوم و گمنام افغانستان که حامی و دلسوز ندارند

ای زنده همیشه جاوید ای شهید
ای مشعل هدایت و ای مظهر امید
ای قطره قطره خون تو اندر ره مصاف
صد جوی و رود خروشان بیافرید
ارزانی تو باد شهادت از آنکه حق
این جامه را به قامت آزردهاگان برید
شایسته ملتی که بنازد به مرگ سرخ
پایسته امتی که در عالم بود شهید

ملت مظلوم افغانستان به نیابت از تمام جهان اسلام بر علیه کفر و الحاد جهاد کردند و فدایی شدند اما سود این فداکاری را دیگران بردند.

إِلٰهِ كُنِي بِعِمْرَانَ أَكْبَرُ لِلَّهِ عَبْدًا
وَكُنِي فِيْ خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ
أَنْتَ كَمَا أَحْبَبْتَ جَعَلَنِيْ بِكَ مُمَاتًا

خداوند منم و عیسی را بزرگترین بندگان تو
و منم در خیر انبیا
تو را چون دوست دارم

مختصری از تاریخ هزاره‌ها و هزاره‌جات

در تاریخ "مختصرالمنقول" (ص ۹۵) اثر "علامه محمد افضل بن وطن داد زابلی مغولی" آمده است: «ولایات معروف هزاره‌جات هشت ولایت‌اند»:

اول - ده‌زنگی: که در تواریخ و جغرافیا "غرجستان" نام دارد. در زمان احمد شاه ابدالی و تیمور شاه این ولایت از نهب و تاراج آسوده بود. و اسماء طوائف آن‌ها عبارتند از: قوم شکر، قوم الودار، بچه غلام، مردم سه پای و مردم نیفور. مردم ده‌زنگی منسوب‌اند به شمس الدین محمد تاج الدین زنگی که از ملوک غوریان است و در بامیان سلطنت کرد و این‌ها را ملک الجبال می‌گفتند نادرشاه افشار دو هزار خانوار هزاره تایمنی را (حدود سنه ۱۱۵۵ ه.ق) در آنجا روانه کرد بعد از آن این‌ها را هم هزاره شمردند.

دوم - ده‌کندی: مردم آن عبارتند از: قوم غلام شاه، مردم بیگلی، مردم میریزار، قوم عرب، قوم لیزیر، قوم محمد بیگ، قوم علیکه، قوم بای و بوغه، قوم نظر و دولت بیگ. مردم بیگلی ترکند، مردم میریزار مغولند، قوم دولت بیگ ایرانی هستند، مردم نیفور چینی هستند از مردم اویغور.

علمای تاریخ درباره‌ی نسب آن‌ها فرموده‌اند که در زمانی که فریدون بر ضحاک تازی غالب آمده طائفه‌ای از اولاد او گریخته و مأمنی طلب کردند، آخر الامر به کوهستانی که میان بلخ و کابل است در آمدند و از آن جا به جبال غور و غرجستان رفته مسکن گرفتند سلاطین غوریه که از غور ظهور کردند و الپ سبگتکین غزنویه را بر باد کردند از همین اولاد ضحاک تازی هستند. ضحاک

تازی خواهر زاده‌ی جمشید است از نسل ملوک فرس و او قصد کرد و جم را هلاک نمود بعد از هلاکت او ضحاک بسوراسب که ناحیه‌ای است پادشاه شد و در استاق (کتاب زردشت) که بنام اوستا می‌باشد گوید: ضحاک از عرب بود که پدرش اوردسیف ملک عرب بود و روات عرب گویند ضحاک از قوم عاد است بنابه روایتی از عمالیک و حمیر و ازد است و شهر قدیمی بامیان در افغانستان بنام شهر ضحاک است گوید شهر غلغله بامیان را ضحاک بنا کرده^۱ و به سلاطین شنسبانی معروف شدند که در رأس آن‌ها شخصی بنام شنسب بن جزمک قرار داشت. به نقل از طبقات ناصری (ص ۳۳) همین که حکومت بسطام بن سام در غور مسلم شدند کلیه‌ی فرزندان ضحاک از اطراف جهان رو بسوی جبال غور نهادند و سلسله‌ی شنسبانی تا زمان عهد اسلام در غور حاکم بودند و ظن غالب بر آن است که شنسب حاکم غور عهدنامه و لوایی از حضرت علی (ع) گرفت (که منظور نامه‌ی حکومتی و پرچم اسلام است) و هر که از خواندن شنسب که به سلطنت رسید عهدنامه‌ی حضرت علی (ع) و لوایی را که به شنسب فرستاده بود به سلطان بعدی تسلیم می‌نمودند و سلاطین غور از جمله موالیان علی کرم الله وجهه بودند و محبت ائمه و اهل بیت مصطفی (ص) در اعتقاد ایشان راسخ بودی...

^۱ - الفصول الفخریه، ص: ۲۶

مدحت سلاطین غوریه

- ۱- ساختن یک هزار و اندی محراب و منبر بجای بت خانه ها.
- ۲- رد فرمان شوم معاویه درباره ی سب و لعن حضرت علی (ع) و منع هتک حرمت خاندان عصمت و طهارت.
- ۳- نام و نشانی سلاطین غوریه از زمان تور فریدون (که بر اولاد ضحاک هجوم بردند) تا زمان هارون الرشید ادامه داشت و در زمان حکومت بنی العباس سلاطین غور تا حدی از آن ها تبعیت می کردند. سلاطین آن ها باید به بغداد رفته از دست خلیفه بیرق اسلام و فرمان کشوری را دریافت می کردند چنانچه در زمان خلافت حضرت علی (ع) بیرقی برای آن ها فرستاده بودند (که جز سنن آن ها قرار گرفته بودند) و در زمان حکومت سلطان محمود سبکتگین غزنوی که کشور غور را فتح نمود و جز قلمرو کشور خود قرار داد، حکومت سلاطین غوریه منقرض گردید.

نظریه نگارنده

اگر روایات کتاب «الفصول» را قبول کنیم که کتابی بسیار معتبر است و آل شنسب را عرب یا از قوم عاد یا عمالیق، حمیر، ازد، بدانیم افتخارات عهدنامه حکومتی حضرت علی (ع) پرچم ولایتی، نامه ی طریقه، یاد دادن نماز، محتوای خطبه ی پنجاهم نهج البلاغه که شنسبیان را از مرزداران کشور اسلام معرفی نموده اند، از هزاره های اثنی عشری فعلی گرفته می شود. فقط افتخارات آن ها

اسلام و محبت اهل بیت عصمت و طهارت (ع) است و بس. زندگی دنیوی آن ها را ظالمانه دیگران گرفته اند. اگر مغول‌یست‌ها، مائوئیست‌ها، نازیسم‌ها... و در یک جمله بنابه فرموده حضرت آیت الله العظمی محقق کابلی باند انحراف هزاره‌گی موفق شوند دین و عقیده را از مؤمنین شریف هزاره های اثنی عشری بگیرند مصداق کامل خسرالدنیا و الاخره می‌شوند، فذلک هو الخسران المبین.

ولایت سوم هزاره جات

سوم- جاغوری: در جنوب غربی غزنی واقع است از چهار منزلی قندهار ممتد است تا غزنی در اطلس مطبوعه‌ی لندن جاغوری را ضبط کرده الکائیسث مشتمل بر پنج جلکاء هفتاد قریه و ده، طول چهار منزل و عرض سه منزل، چهل هزار خانواده در آن جا سکنی داشتند الان جلکاء مسکه و قنلدر را افغان گرفته است دارالحکومه آن جا سنگ ماشه است امیر شیرعلی خان سردار شیر علی خان او از ولوس وقی جاغوری به ملک خودش سنگ ماشه مامور نمود هفت فوج افغان پیاده و چهار فوج سواره و هفت عراده توپ همراه او کرد. برای تصرف ارزگان.

اما نسب ولوس جاغوری منسوبست به "سوماجوووری" که از مردم ختای است و از فراری‌های چنگیزخان ولوسی که مغولند. آتا، بابا، وقی، ده برکه، اما پشی از اولاد چنگیزخان است. چهارم: طبق حساب تاریخ مختصر المنقول (ص: ۱۰۰)

چهارم- مالستان و اجرستان

که در ناحیه‌ی مغربی غزنی واقع است الکائیسیت مشتمل بر دو جلکاء یکی مالستان و دیگر اجرستان، اصل نامش آغاچرستان است که اول ولوس اغانی چری در آن جا مسکن نمودند سه منزل طول و دو منزل عرض دارد تقریباً در اطلس مطبوعه‌ی لندن مالستان ضبط کرده ششصد قلعه در او موجود بود قریب سی هزار نفوس که ده هزار خانوار باشد در آن جا سکونت داشتند الان جلکاء اجرستان را افغان متصرف است و در مالستان فی‌الجمله هزاره باقیست اما اسماء ولوس آن‌ها عبارتند از: (۱) دایه، (۲) پولوا، (۳) حیدر، (۴) باسی، (۵) پشتو، (۶) بهادر، (۷) خوردک زائده، (۸) کلان زائده، (۹) حاجی ساره. ولوس دایه منسوب بتیانک خان حاکم ختای است، ولوس پولوا و حیدر و باسی و پشتو و بهادر خوردگ زائده و کلان زائده و همه چقماق، اما نسب آن‌ها مغولند اما حاجی از همان ولوس حاجرات است که اهل ختای هستند (کشور مغولستان).

پنجمین ولایت هزاره‌جات: ارزگون است که در پنج منزلی شرقی شمالی قندهار واقع است در تواریخ و جغرافیا و بعضی نقشه‌جات اسم او سالی بسین مهمله برده شده با اعتبار ولوس شالی که در جنوب او سکونت داشتند در اطلس مطبوعه‌ی لندن ورغان (warghan) ضبط نموده و علامت شهر گذاشته، امیر عبدالرحمن هم می‌گوید شهر ارزگان را محکم‌ترین مرکز هزاره بود ولی در زمان سابق شهر نبود حالا شهر مانند شده است حاصل ارزگون جلگائیسیت

(ناوه) مشتمل بر باغات و زراعات، بیست و هفت میل طول و بیست و هفت میل عرض و مساحت دارد زمینش مدور و هموار، واقع مشتمل بر هزار قلعه و بیست هزار خانوار در آن جا سکونت داشتند الکائی ارزگون با توابعش سه منزل طول و دو منزل عرض دارد هشت هزار آبادی و سی هزار خانوار در آن ملک سکونت داشتند اطرافش کوه پیچیده و انبوه که سه راه بیش تر ندارد (مثل کلات نادر که در خراسان است) اکنون طوائف افغان در آن ملک سکونت دارند لفظ ارزگون لفظی است مغولی اصلش ارگنه قون بوده به جهت کثرت استعمال ارزگون گفتند. در تواریخ مغول دارد که در آن زمان که توربن فریدون در ماوراء النهر و بعضی بلاد ترکستان استقلال پیدا کرد و چهار هزار و چهار صد سال بعد از هبوط آدم علیه السلام گذشته بود که توربن فریدون با مغولان جنگ کرده بر سر آنها شبیخون زدند بسیار از آنها را کشتند و باقیمانده همه فرار کرده از مغولستان بیرون رفتند تمام بلاد ترکستان را متصرف شد ترکان را از آن بعد تورانی از این جهت نامیدند. تمام مورخین متفقاند که شاهزاده مغولها که قیان بن ایلخان باشد بانکوز پسر خان خود و باروزن شان که سوار بر چهار اسب سوار شده گریخته رفتند و رفتند تا این که به موضعی رسیدند که کوه انبوه باطرافش دارد آن جا را مسکن قرار داده و ارگنه قون نامیدند ارگنه کوه را گویند و قون بند یعنی کوه بند.^۱ اما اسماء طوایف آنها: (۱) مردم علی بیگ (۲) مردم سلطان احمد (۳) مردم حسینی قراقرو (۴) مردم خواجه علی

^۱ - تاریخ مختصر المنقول، صص: ۱۰۱-۱۰۲

(۵) نیکروز (۶) بیروز (۷) عیدروز (۸) شالی (۹) قدم (۱۰) ارال (۱۱) خوردی (۱۲) دوستی (۱۳) سید درویش (۱۴) مردم شیخه (۱۵) مردم زاوولی (۱۶) مردم زرتک

اغلب این مردم ایرانی هستند در صدهی هشتم قبل از تیمور که ایران ملوک الطوائفی بود آن‌ها فراری شده از ایران در آن جا رفتند و مسکن گرفتند طوائف که ایرانی‌اند مردم علی‌بیگ و سلطان احمد و خواجه علی و نیکروز و بیروز و عید روز و خوردی دوستی سید درویش مردم شیخه جورکه و مغول. اما مردم علی‌بیگ منسوب به علی‌بیگ جونی قربانیست که در مازندران حکومت می‌نمودند امیر تیمور او را گرفته به سمرقند فرستاد و بعضی خواص دولت او فرار کرده در اینجا آمدند اما مردم سلطان احمد منسوب به سلطان احمد که آخرین سلاطین آل مظفر است که امیر تیمور در سنه ۷۹۵ امر به قتل ایشان کرده نیست و نابود گردانید، این‌ها فراری شده در آن جا رفتند و مردم خواجه علی منسوب است به خواجه علی موید سبزواری که شصت و دو سال در سبزواری و اطرافش حکمرانی کرد تا زمان امیر تیمور در آن وقت خدمت امیر تیمور شتافته امیر تیمور او را نوازش نموده همراه خود داشت بعضی از ارکان دولت او در آن اطراف رفته مسکن نمودند خواجه علی موید در خدمت امیر تیمور بوده و خدمت‌ها کرده در سنه ۹۸۸ کشته شد خواجه علی موید از ملوک سربداریه است که همه شیعه بوده‌اند شهید اول کتاب لمعه را بنام او نوشته است. و مردم چور که مغول همان چریک مغولند که در خدمت و حشم سلطان احمد بود در کرمان؛ اما مردم نیک روز از اولاد قطب الدین نیکروز

است که سی و پنج سال خودش با پدرش محمد بن برهان در کرمان حکومت کردند از جانب شاه خدا بنده (هلاکو) مامور شد در سنه ۶۰۷ ششصد و هفت، آخر الامر مبارزی غالب آمده در سنه ۷۴۱ آن ها فراری شدند بیروز و عید روز از اولاد اوست اصلاً از ترکان ختای بودند. اما مردم شیخه منسوب است به امیر شیخ ابواسحق بن شاه محمود اینجوویه. تبیین این مقال آن که سلاطین اینجوویه که از نژاد خواجه عبدالله انصاری بوده که از مشایخ صوفیه است و قبرش در هرات معروف است در شیراز سلطنت نموده اول شخص از این طائفه شرف الدین شاه محمود بوده که در زمان مغول وکیل خاصه دیوان ایشان بوده و چون اموال خاصه آن ها را جمع و نسق می نمود او را اینجوویه خواندند خلاصه شرف الدین شاه محمود در شیراز اموال زیاده به راه رسانید و شوکت و جلالت حاصل کرد آخر بدست اریاخان کشته شد و پسران او امیر مسعود شاه و شیخ ابو اسحق خیال حکمرانی داشتند بعد از امیر شیخ حسین چوپانی که او کشته شد امیر شیخ ابو اسحق خود را پاد شاه خواند چهارده سال سلطنت کرد امیر مبارزی جدال مظفر او را در سنه ۷۵۷ کشت حافظ شیرازی در آن زمان بوده پسران او با خویشان و با معدودی چند فراری شده در این دیار مسکن نمودند ازین جا است که بعضی مردمان هزاره می گویند که ما از اولاد خواجه عبدالله انصاری هستیم.^۱ ششمین ولایت هزاره جات: عبارت از "شوی" بوده است که در سه منزلی مشرقی قندهار واقع بوده و دارای دو جلگهء مشتمل بر زراعات و

^۱ - تاریخ مختصر المنقول، صص: ۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵

باغات بوده است. هشتاد و پنج هزار خانوار در آن زندگی می‌کرده‌اند و مردم آن طایفه‌ای از ترک از اقوام آغوز خان بوده‌اند. هفتمین ولایت هزاره: "چوره و کمسون" واقع در دو منزلی مشرق شمالی قندهار، مشتمل بر پنج جلگه به طول چهار و عرض سه منزل، تعداد دو صد قلعه و و شصت هزار نفوس، این مناطق اکنون در تصرف افغان است.

هشتمین ولایت هزاره‌جات: "شیخعلی" است که در شمال مغربی بامیان موقعیت دارد و قریب شصت هزار نفر در آن سکونت دارند و از تیره‌های ترک، ازبک، مغول و تاجیک‌اند. باز هم محبت اهل بیت (ع) کار ساز است:

طوباك طوبًا يَا دَافِعَ الْكِلَابِ

أَبُو مُحَمَّدٍ (ع) قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا (ع) أَفْضَلُ مَا يُقَدِّمُهُ الْعَالِمُ مِنْ مُحِبِّينَا، وَ مَوَالِينَا أَمَا مَهْ لَيَوْمِ فَقْرِهِ وَفَاقَتِهِ وَذَلِكِ وَ مَسْكَنَتِهِ أَنْ يُغَيَّبَ فِي الدُّنْيَا مَسْكِينًا مِنْ مُحِبِّينَا مِنْ يَدِ نَاصِبٍ عَدُوِّ اللَّهِ وَرَسُولِهِ يَقُومُ مِنْ قَبْرِهِ وَ الْمَلَائِكَةُ صُفُوفٌ مِنْ شَفِيرِ قَبْرِهِ إِلَى مَوْضِعِ مَحَلِّهِ مِنْ جَنَانِ اللَّهِ فَيَحْمِلُونَهُ عَلَى أَجْنَحَتِهِمْ يَقُولُونَ لَهُ مَرْحَبًا، طُوبَاكَ طُوبَاكَ يَا دَافِعَ الْكِلَابِ عَنْ الْإِبْرَارِ، وَ يَا أَيُّهَا الْمُتَعَصِّبُ لِلْأَمَّةِ الْآخِيَارِ.

۲- قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيُّ (ع) مَنْ قَوِيَ مَسْكِينًا فِي دِينِهِ ضَعِيفًا فِي مَعْرِفَتِهِ عَلَى نَاصِبٍ مُخَالِفٍ فَأَفْحَمَهُ لَقْنَهُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ يُدْلَى فِي قَبْرِهِ أَنْ يَقُولَ اللَّهُ رَبَّنِي وَ مُحَمَّدٌ نَبِيِّي وَ عَلِيٌّ وَ لَيْسَى وَ الْكَعْبَةُ قَبْلَتِي وَ الْقُرْآنُ بَهْجَتِي وَ عُذَّتِي، وَ الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَانِي فَيَقُولُ اللَّهُ أَذْلَيْتَ بِالْحِجَةِ فَوَجَّيْتُ لَكَ أَعَالَى دَرَجَاتِ الْجَنَّةِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يُتَحَوَّلُ عَلَيْهِ قَبْرُهُ أَنْزَهُ رِيَاضِ الْجَنَّةِ.

۳- وَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيُّ (ع) إِنَّ مُحِبِّي آلِ مُحَمَّدٍ (ص) مَسَاكِينُ مُوَالَاتِهِمْ أَفْضَلُ مِنْ مُوَالَاةِ مَسَاكِينِ الْفُقَرَاءِ وَ هُمْ الَّذِينَ سَكَنَتْ جَوَارِحُهُمْ وَضَعْفَتْ قُوَاهُمْ مِنْ مُقَاتِلَةِ أَعْدَاءِ اللَّهِ الَّذِينَ بُعِثَتْ قُوَاهُمْ بِدِينِهِمْ وَ يُسْقِهُونَ أَخْلَاقَهُمْ إِلَّا قَمَنَ قَوْلَاهُمْ بِفَقْهِهِ وَ عَلَيْهِ حَتَّى أَزَالَ مَسْكَنَتَهُمْ ثُمَّ يُسَلِّطُهُمْ عَلَى الْأَعْدَاءِ الظَّاهِرِينَ النَّوَاصِبِ وَ عَلَى الْأَعْدَاءِ الْبَاطِنِينَ إِنِّي لَيْسَ وَ مَرَدِّهِ حَتَّى يَهْزِمُوهُمْ عَنْ دِينِ اللَّهِ وَ يَدَّوْدُوهُمْ عَنْ أَوْلِيَاءِ آلِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) حَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى تِلْكَ الْمَسْكَنَةُ إِلَى شَيَاطِينِهِمْ فَأَعْجَزَهُمْ عَنْ إِضْلَالِهِمْ قَضَى اللَّهُ تَعَالَى بِذَلِكَ قَضَاءً حَقًّا عَلَى لِسَانِ رَسُولِ اللَّهِ (ص).

عبدالرحمن خان و جنگ های ارزگان

در ذکر ارسال قشون امیر عبد الرحمن به ملک ارزگون و تسلیم شدن اهالی به دامن جنگ؛ این مطلب باید دانسته شود که تمام هزاره جات پانصد هزار خانوار بودند، سیصد هزار خانوار شان همه رعایا، مطیع و فرمان بردار بودند. بلی، سه ولایت ایشان که ارزگون و شوی و اجرستان باشد بعد از احمد شاه ابدالی مطیع و منقاد تام نبودند. هزاره ی شیخ علی هم که در شمال مغربی بامیان سکونت داشتند مطیع تام نبودند در سنه ۱۳۰۷ امیر عبدالرحمن فوج فرستاد و مدت شش ماه با فوج امیر جنگیدند آخر الامر بسیاری شان قلاده ی اطاعت را در گردن خود پذیرفتند. قریب بیست خانوار آن ها را اسیر کرده شهر به شهر گردانیدند، تا عبرت سایرین باشد.

امیر عبدالرحمن وقتی که از جنگ های افغان فارغ شد خیال لشکرکشی طرف ملک ارزگون در دماغ او جا گرفت پاینده خان بن جرس خان را که در ملک مالستان می نشست در کابل خواسته به او گفت که به شما قشون و توپ می دهم که طرف ملک ارزگون بروی و تو را حاکم آن جا قرار می دهم در آنجا باید قشون گذاشته شود که قلب هزاره جات و پشت و پناه این مردم هزاره ارزگون است. پاینده خان قبول نکرده گفت فوج و توپ خانه سرکار تلف می شود ملک هزاره جات کوهستانی است، راه های صعب در پیش است این کار از عهده ی من بر نمی آید. بعد از این که از پاینده خان مایوس شد او را حبس کرد تا آن که در محبس فوت شد. میر محمد عظیم خان ده زنگی را خواسته لقب سرداری

به او داده و از او درباره‌ی فتح ارزگون مشورت خواست، او چنان مشورت داد که از چهار طرف ارزگون باید لشکر کشیده شود نه خالص افغان بلکه هزاره اطراف، نیز ردیف و ایلجاری جمع شود و مردمان هزاره را مقابل هزاره ارزگون و افواج افغانه پشت سر هزاره‌ها قرار داده شود اگر این طور شود مطلوب به دست خواهد آمد؛ چون هزاره‌ها همه شیعه هستند و هزاره‌ی شیعه خودشان را نخواهند زد این مشورت را امیر پسندید، لکن جمع نمودن ردیف از خود مردمان هزاره به سر خودشان که همه یک مذهب‌اند، کاری است مشکل که هیچ عاقل باور نمی‌کند، لهذا امیر عبدالرحمن در این امر تعجیل نکرد. در سینه ۱۳۰۶ میر محمد عظیم خان ده‌زنگی را امر به دعوت مردمان ارزگانی نمود، وی سه چهار دفعه نامه به مردم زاولی و سلطان احمد نوشت که مشتمل بر تهدید و دلجوئی بود یک دو مرتبه با خوانین آن حدود نیز مجلس آراسته گفتگوی بسیار نمود؛ حاصل این بود که هر که صاحب حکومت بود حالا رعایای وی اطاعتش نمی‌کنند وقتی که شماها اظهار اطاعت کنید صاحب حکومت خواهید شد، آخر الامر قلوب رؤسا را از ملک منحرف و طرف پادشاهی منعطف گردانید. از طرف دیگر دهقانان را در مابین رعایا فرستاده آن‌ها را نیز طرف حکومت کابل مایل گردانیده به این نحو که بر شماها ظلم می‌شود اگر امارت کابل در این ملک تسلط پیدا کند، شاه و گدا با هم مساوی خواهند شد. بی‌چاره رعایا که تا حال حکومت کابل را در خواب هم ندیده بودند و از رؤسای خودشان نیز ظلم دیده بودند، وقتی که این مطلب را شنیدند صبح و شام بلکه علی‌الدوام دست برداشته به مناجات قاضی الحاجات مستدعی بودند که خداوندا حکومت کابل را

بر این ملک مسلط گردان تا ماها از این خانه جنگی و بیدادی رؤسای خودمان برهائیم؛ لیکن اظهار نمی توانستند بکنند ولی قلباً همه مایل بودند. حالا نتیجه این امر هم معلوم خواهد شد که این شخص چه خدمت بزرگی برای حکومت کابل کرد.^۱

از طرف دیگر ملک اجرستان که دو هزار قشون در بین آنها موجود بودند همگی خودشان را از قید بندگی آزاد کرده بر افواج افغانه حمله کردند. مدتی در جدال و قتال بودند قریب سیصد نفر آنها را کشتند همگی در دو قلعه بودند. انبار گندم و کاه و جو آنها را نیز متصرف شدند بعد از دو ماه آنها از قلعه فرار کردند خودشان را در زمین دشت هموار جا دادند زمین را کنده تمام افواج خودشان را زنده در قبر نهادند وقتی که زمین را کردند و خودشان را در زمین با تمام اسبها و سایر لوازمات در زمین جا دادند، آن وقت فتح یابی بر آنها مشکل شد چون زمین دشت هموار بود جای کوهبندی نداشت که مردم سنگر قرار دهند و سنگر مردم هزاره دور بود، هزارهها شبها شبیخون می زدند همین که آنها بیرون می آمدند چون قلعه و کوهی نزدیک نبودند هزارهها فرار می کردند. روزی یک دفعه دو دفعه معرکه آرائی می شد از قشون نظامی بسیار تلف می شد از هزارهها بسیار تلف نمی شد چون هزارهها در سنگرهای خودشان بودند و افغانه از سمت رو به طرف آنها می رفتند، هرچه هزارهها می زدند آدم کشته می شد و هر چه افغانه می زدند به سنگر می خورد.

^۱ - تاریخ مختصر المنقول، صص: ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸

مدت دو ماه طول کشید تقریباً هزار نفر آن‌ها بدست مردم هزاره کشته گردید، لکن افسوس که مردم دایه بی‌غیرتی را قبول کرده و قلاده‌ی اطاعت افغانه را بگردن انداخته گندم و کاه و جو و روغن برای آن‌ها بردند. ایشان که از گرسنگی قریب به موت بودند جان گرفته دو مرتبه قوت آن‌ها بیش‌تر شد مردم دایه که اصلاً از مردم ختای هستند و با چنگیزخان مردانگی‌ها و رزم‌آزمائی‌ها کرده بودند در تحت ریاست تایانک خان حاکم ختای، در این جا طوری بی‌غیرتی را پیش گرفتند که عقلاء استبعاد می‌کنند که اگر مردم دایه این کار را نمی‌کردند تمام قشون از گرسنگی فوت می‌شدند.

مدت محاصره‌ی افغانه بطول انجامیده کار قشون نظامی ایشان بجایی رسیده بود که از گرسنگی علف می‌خوردند که آن هم بدست شان نمی‌آمد. و بسیاری آن‌ها از این راه هلاک شدند. چند دفعه مردم هزاره را به حضرت امام حسین (علیه السلام) قسم دادند که به آبروی امام حسین (ع) ملاحظه کنید و از برای ماها آب بدهید، هزاره‌ها چون اسم امام حسین (ع) را می‌شنیدند رقت بر ایشان طاری شده آب می‌دادند. همین که افغانه سیراب می‌شدند بناء فحش و دشنام را گذاشته، شروع به جنگ می‌نمودند.

به تاریخ هشتم رمضان دو هزار قشون نظامی به سرکردگی برگید فیض محمدخان که به مدد برادر خود زبردست خان آمده بود با دو هزار سوار ردیف و ایلجاری از مردم ده‌زنگی به سرکردگی سه نفر از میرهای خودشان که یکی از آن‌ها میر محمد رضا بیگ القان (مرکز شهرستان) بود شبانه طی منازل نموده وارد ارزگون شدند، مردم هزاره وقتی که مطلع شدند که داخل ولایت شده

بودند جمعیت مردم هزاره آن وقت قریب به سی هزار بودند. هرچه از اطراف شلیک کردند و کشتند نتوانستند که آنها را برگردانند. لکن قریب صد نفر از ایشان کشته شدند. از رسیدن این افواج فی الجمله قوت گرفتند لکن آذوقه نداشتند باز هم مبتلا به گرسنگی شدند. سه چهار دفعه دیگر نیز سخت معرکه آرائی شد در هر دفعه از افاغنه دویست، سیصد نفر مقتول می گشت. بعد از چندی مردم آن ردیف که از مردم ده زنگی بودند قاصد پیش مردمان ارزگانی فرستادند که از سر تقصیر ماها بگذرید، و بر ما رحم کنید که ماها برویم. بعد مردم ارزگانی از سر تقصیر ایشان گذشتند و آنها بیرون آمدند همگی را مهمان کردند و طرف ملک شان روانه کردند.^۱

عزم تسخیر ارزگان به روایت عین الوقایع

در سنه ۱۳۰۸ هجری مطابق ۱۸۹۱ مسیحی امیر عبدالرحمان خان در کابل عزم تسخیر ارزگان و طوایف یاغی الگای جنوبی بربرستان (ارزگان هزاره جات) را نمود. سردار عبدالقدوس خان را از بامیان با جمعی سواره و استعداد حربی و کلنل فرهاد خان را از کابل با یک فوج هزاره کوهستانی پیاده نظام و یک رجمنت رساله که تحت فرمان محمدالله خان کرنیل بودند معی دوازده عراده توپ مامور فتح ارزگان نمود.^۲

^۱ - تاریخ مختصر المنقول، صص: ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱

^۲ - عین الوقایع، ص: ۲۰۸

حرکت سردار عبدالقدوس خان جانب هزاره‌جات و وقایع آن سامان

القصة: سردار عبدالقدوس خان که روانه‌ی بربرستان (ارزگان هزاره‌جات) شد، قبل از این که به محل معهود برسد تقریباً ده هزار از مردم به‌سود و سایر نقاط بربرستان (ارزگان هزاره‌جات) تشویق کرده بعضی را مقدمه‌الجیش فرستاد که به کرنیل فرهاد خان ملحق شوند و خودش بسیاری میرهای بربرستان (ارزگان هزاره‌جات) را مثل محمد امیربیک پسر میرمحب علی بیک و سردار محمد عظیم خان پسر میرعلی رضائی‌خان را با خود متفق کرده متوجه ارزگان شد.

کرنیل فرهاد خان با توپخانه و سپاه نظامی که همراه داشت به سرحد اجرستان - نقطه‌ی میرآدینه - ورود کرد و اهالی مالستان به او همراهی کرده چهار پنج هزار ایجاری هزاره به کمک او آمدند و مختصر جنگی با مردم اجرستان نمودند. پس از قتل شش نفر اجرستانی که به طایفه‌ی دایه معروف‌اند و کشته شدن سه نفر، اهالی اجرستان به دلالت مردم مالستان سلامی گرفتند (یعنی تسلیم شدند) در این اوقات میراکبربیک حکمران هشت‌رلی «دایکندی» که تعویق در پرداختن سیورسات و اردوهای افغانه نموده بود میدان را وا گذاشته فرار کرد و به طرف هندوستان رفت و از طریق بندر عباس به ایران آمد.

هم در آن ایام کوماندان صمد خان معه‌ی پنج هزار سواره ایلجاری بربری (هزاره) و افغان و فوج بهلولی غزنوی و چهارصد سوار رساله و چهار عراده توپ به‌نقطه‌ی کنج طاله ورود کرد. اهالی ارزگان و زولی برآنها سد راه شدند و جنگ در پیوست. با وجود استعداد نظامی کابل، کوماندان مذکور کاری از پیش

نبرد، و بربریان (هزاره‌ها) یاغی کفایت به خرج دادند. بعد کرنیل فرهاد خان با سپاه خود به مالستان ورود کرد. به راهنمایی او و اتفاق اهالی و همراهی بربری‌ها (هزاره‌ها) به سودی و دستیاری چند هزار ایلجاری ملاخیل افغان و غیره که همراه او بودند در نقطه‌ی زردک با چهار هزار جمعیت یاغیان ارزگانی جنگیدند و آنها را شکست دادند و به نقطه‌ی سبز چوب زاولی که سه منزلی مسافت دارد ورود کرده خیمه و خرگاه سرپا نمودند. کوماندان صمدخان با عساکری که همراه داشت در این نقطه به اردوی فرهاد خان ملحق شد، و همه به اتفاق پس از هشت روز اطراق عزم ورود به ناحیه‌ی سلطان احمد نمودند، که دو منزل مسافت بود. وقتی بدان ناحیه رسیدند به نقطه‌ی آهو پیران فرود آمدند. اهالی پیروی به بربریان (هزاره‌ها) تابع نموده سلامی گرفتند (تسلیم شدند) و اردوی مذکور از آن جا روانه‌ی ارزگان شدند و در نقطه‌ی آرال چادر زدند. به سه ساعت فاصله، سردار عبدالقدوس خان نیز با توپخانه و سواره و همراهان و بزرگان بربری (هزاره‌ها) و سواران قندهاری از راه رسیده، بدان نقطه فرود آمده به اردوی بزرگ ملحق شدند. و پس از ده روز برکت زبردست خان با کرنیل فیض الدین خان و قشون نظامی و توپخانه‌ای که از هرات همراه داشت در این نقطه به اردو پیوست. و اردوی مزبور مرکب از بیست و دو هزار جمعیت سواره و پیاده و سی و چهار عراده توپ شد و همه در تحت حکم سردار عبدالقدوس خان بودند. اهالی نقاط مزبور از در اطاعت درآمده به سردار عبدالقدوس خان قول تبعیت دادند که همه ساله خانواری یک روپیه کابلی مالیات بدهند و اوامر امارت را تابع باشند. راپورت حال را سردار معزی‌الیه که

مرد خوش نیتی است با روسای طوائف مزبور و میرهای نقاط مذکور که همه را به مواعید گوناگون امارت امیدوار ساخته به کابل فرستاد. وقتی نزد امیر رسیدند، دستاخ نظر شدند و طولی نکشید که زمستان رسید و اردو را به نقاط معینه منقسم نمودند که هر کدام در محلی مقیم باشند.

به قرار تفصیل: کوماندان صمدخان با فوج غزنوی و توپخانه و رساله که همراه داشت مامور اقامت مالستان شد. کرنیل فرهادخان با سپاه و توپخانه خود به ساخلوی نقطه‌ی سنگ ماشه خاک جاغوری که محل سردار شیر علی خان بربری (هزاره‌ها) بود معین گردید. سردار عبدالقدوس خان با خوانین بربری (هزاره‌ها) و افغان که همراه او بودند معی چهار عراده توپ به گیزاب رفت. برکت زبردست خان با کرنیل فیض الدین خان و لشکریان و توپخانه ابواب جمعی خود مامور اقامت ارزگان شد. محمد الله خان کرنیل با فوج رساله به اجرستان اقامت ورزید. و به تمام این اردوها آذوقه و قورخانه به حد افراط حاضر بود. تا در بین زمستان که حکم امیر به چیدن اسلحه‌ی اهالی شد.^۱

دست درازی عمال امیر به مردم هزاره

تمام اسلحه‌ی آن مردم را که قرار بود از هر خانوار یک تفنگ و یک کمر کیسه و یک قبضه کارد گرفته شود، گرفتند. بعد از آن دست تعدی افغانه دراز شد. ظلم زیادی کردند من جمله: کرنیل فرهادخان بعضی از اهالی را به بهانه‌ی این

^۱ - عین الوقایع، صص: ۲۱۲ - ۲۱۳.

که چرا یاغی بوده‌اند، دست و گردن بسته، نزد سگان درنده که همراه داشت می‌انداخت که زنده زنده پاره کنند. و نیز سپاهیان فوج کابلی برگت زبردست خان به خیال هرزه‌گی خود شخصی از طایفه‌ی پالان که خانوار آن‌ها پانصد نفر بیش‌تر نیست گرفتند و ریگ‌ها را میان آتش انداختند تا مثل آهن گداخته شد. آن وقت به یخن پیراهن آن مرد انداختند در صورتی که دست‌هایش عقب سر و کمرش روی لباس‌ها بسته بود. برادر آن شخص آمد و حال برادر خود را آن طور دید. رفت به اهالی خبر داد. چند نفر آمدند. سه نفر سربازی را که فاعل آن ستم بودند به قتل رسانیدند و جمعیتی متفقاً رفته انبار آذوقه‌ی سپاه را متصرف شدند.

این خبر که منتشر شد تمام اهالی آن نقاط سر به شورش نهاده به اردوهای افغانه حمله بردند. من جمله افواج برگت زبردست خان را در ارزگان محاصره نمودند، به‌طوری که سیصد نفر آن‌ها به قتل رسیدند و زخم شدیدی به دست راست صاحب منصب مزبور خورد که از کار افتاد. لهذا اسلحه و بنه را با دو عراده توپ از دست داده، شکست خورده بی‌آذوقه از ارزگان خارج و محاصره شدند. نظم:

میان مردم از یک کار ناجا فتنه‌ها خیزد

بلی سرمایه صد خرمن آتش یک شرر گردد

معلوم است سنگ گداخته با گوشت آدمی‌زاد آشنایی ندارد و نتیجه‌ی جز سوختن بدن ندارد. القصه: آتش فتنه در تمام نقاط مذکور مشتعل شد و سپاه

افغانه را از اوطان خود دور ساختند و در این مورد از بس که لشکریان افغان به رعایای تابع بربری (هزاره‌ها) دشنام پیرو مذهب می‌دادند و تعدی و دست اندازی به مال و ناموس آن‌ها می‌کردند، روسای بربرستان هم که به امداد و آذوقه همراهی به اردو داشتند سخت رنجیده هر کدام به محل خود شتافته بر ضد امارت افغانستان و شرکت یاغیان اقدام کردند بدین قرار که: محمد امیرخان ایلخانی (هزاره) به یکاولنگ محل حکومت خود رفت که سد راه ترکستان و حمله‌ور به بامیان شود. سردار محمد عظیم خان را نیز اهالی اجرستان به ریاست خود قبول کرده مستعد دفاع شدند. آن گاه سردار عبدالقدوس خان هم لاعلاج به کلات غلیجایی رفت. این خبرها که به امیر عبد الرحمن خان رسید، نادم از خیال فتح ارزگان شد اما ناچار که مردم نگویند عاجز از تسخیر و طرف شدن با آن طایفه است به تهیه سپاه زیادی پرداخت. نخست به جنرال شیر محمدخان که قبل از این وقایع به ماموریت بربرستان هزاره جات با پنج هزار سپاه نظام و دوازده عراده توپ معین شده بود فرمان در پیشقدمی و حمله داد و مشارالیه بی‌باکانه متوجه آن نواحی شد.^۱

^۱ - عین الوقایع، صص: ۲۱۴ - ۲۱۵

جنگ سرداران امیر با سرداران هزاره

امیر عبدالرحمان خان جنرال میرعطاخان را با ۸۰۰۰ سپاه نظام از سواره و پیاده و ۱۲ عراده توپ و چند خمپاره که در کابل تهیه شده بود، مامور داشت که از طرف غزنین به یاغیان حمله ببرند. به سپهسالار غلام حیدرخان لندی (به لفظ پشتون، کوتاه قد) نیز امر نمود که از ترکستان ازبک با استعداد و افری از سپاه و توپخانه متوجه بربرستان (ارزگان هزاره جات) شود. اول به تسخیر یکاولنگ و تدمیر ایلخانی پردازد و بعد از نظم آن صفحات به ارزگان برود. سپهسالار مذکور با هشت هزار سپاه نظامی متوجه بربرستان (ارزگان هزاره جات) شد. مقارن این احوال سردار عبدالقدوس خان میر محمدحسن بیگ پسر یوسف بیگ بربری هزاره حکمران لعل را که همراه خود داشت از کلات غلیجایی به کابل فرستاده بود و امیر او را به لقب خانی و خلعت و نشان الماسی بنواخت و مامور امداد و راهنمایی سپهسالار به تدمیر یاغیان نمود و او به سپهسالار پیوست.

ایلخانی در یکاولنگ همه جهت هشت هزار پیاده و سواره ایلجاری به دور خود جمع کرده عزم تسخیر بامیان را نمود. وقتی به هفت فرسنگی بامیان رسید، سردار محمدخان با دو فوج پیاده نظام که در آن نقطه ساخلو (قوه منتظره) بودند معی شش عراده توپ به جلوگیری ایلخانی رفته مصمم جدال شدند. و در آن ایام که این اخبار به کابل نشر کرد بسیاری اهالی که باطنا به مخالفت امیر عبدالرحمان خان اقدام داشتند به آتش فتنه دامن زدند. حتی اهالی نواحی و

کوهستان کابل به ایلخانی و سایر رؤسای یاغیان نامه‌ها نوشتند و دلالت و دستور العمل به پیشقدمی نمودند. مقارن آن حال میر محمد حسین بیگ از راه دره صوف سپهسالار و لشکر و توپخانه را به یکاوانگ - نقطه‌ی ده سرخ - محل سکناى ایلخانی آورد و قلعه را محاصره کردند و برادر زاده او محمد اکبر بیگ (هزاره) ساکن سیاه دره را به مخالفتش واداشتند. ایلخانی هم در کوهسار پنج فرسنگی بامیان با سردار محمد عمرخان افغان تلاقی نموده به نقطه‌ی که از تنگی دره برای عبور لشکریان افغانه بیش‌تر از دو نفر گنجایش نداشت. و نیز مقدمه الجیش سپاه ایلخانی بیش از یازده نفر نبودند که خود ایلخانی هم جزو آن‌ها بود.

القصه: طرفین به یکدیگر رسیدند و جنگ شروع شد. آن‌چه از سپاه افغان دو نفر، دو نفر از آن تنگی قدم پیش می‌گذاشتند هدف گلوله ایلخانی و همراهان او می‌شدند تا هجده نفر به قتل رسیدند. بعد از آن که سپاهیان افغان جمعیت سواره و پیاده متعاقب ایلخانی را به نظر در آوردند قوه واهمه بر آن‌ها غالب شده توپ‌ها را گذاشته فرار را برقرار ترجیح دادند. چنان به سرعت و اضطراب گریخته بودند تا بامیان، که چند نفر در راه نفس سوخته به هلاکت رسیده بودند. توپخانه و بعضی اسلحه و قورخانه آن‌ها به تصرف ایلخانی درآمد. و در همین روز بسیاری بزرگان طوایف افغانه آن نواحی حتی مردم سرچشمه معه‌ی چند نوشته از بزرگان داخله کابل به ایلخانی واصل شد که همه را مقصود در اظهار همخیالی و همراهی با او بوده است. فردا صبح که ایلخانی عزم حرکت به محاصره و تاراج بامیان داشت خبر ورود سپهسالار غلام حیدرخان را شنید که

محل سکناى او را گرفته‌اند. بسیار مشوش شد. هم در آن اثنا برادر زاده او به اردو رسیده شورش در انداخت که اهالى متفرق شوند، اما ایلخانى به قصد جنگ حاضر بود تا محمد اکبریک برادرزاده اش مردم را از همراهى او بازداشت. در این مورد دسته‌ی از سپاه افغانه که بسیاری آن‌ها بربرى (هزاره) بودند به همراهان ایلخانى دچار شده جنگ شروع کردند. برادر زاده‌ی نمک به حرام او از راه خیانت تفنگى به طرف ایلخانى خالى کرد اما گلوله خطا شد. بربرى‌هاى (هزاره) اردو که این حال را دیدند و شنیدند که سپهسالار غلام حیدرخان به محل سکناى آن‌ها حمله برده متوحش و نادم شده هر کدام به خیالى جوقه جوقه (دونفرى) گشته به سمتى رفتند. ایلخانى چهارده سوار که همراه او ماندند به داخله‌ی بربرستان (هزاره‌جات) راه فرار پیش گرفت. خدابخش نام که نوکر سابق و خادم قدیمى ما خانواده بود (خانواده ریاضى) و در آن ایام به داد و ستد در آن صفحات زندگانی مى‌کرد دلیل راه ایلخانى شده از بی راهه و کوهسار صد و شصت فرسنگ راه را پیمود. پس از چندی او را به سرحد خواف ایران رسانید و همین مطلب باعث اتهام اقوام و اقارب مولف محمد یوسف هروى (ریاضى) شد، تا به شرح آن برسیم.

القصه: غلام حیدرخان سپهسالار به راهنمایى محمدحسین خان بربرى (هزاره) قلعه‌ی ایلخانى را به ضرب توپ ویران کرد و تکیه بسیار عالى که ایلخانى در آن محل به مدت چند سال توسط استادان ایرانى و غیره ساخته بود به کلی منهدم کردند و عیال و اطفالش را اسیر نموده به کابل فرستادند. اموال و دارایی او نیز تاراج لشکریان شد. دو پسرش موسوم به کرم على و على جان همراهش

رفتند و یک پسرش که مهر علی نام داشت و پیشخدمت امیر بود در کابل ماند. هم در آن حیص و بیص سردار محمد عظیم خان در نقطه گل بادام (اجرستان) با دسته‌ی عمده سپاه نظامی افغان که از طرف کابل و غزنین می‌رفتند جنگ سختی کرد و انبوهی از طرفین به قتل رسیدند. به چند یوم فاصله جنگ دیگری در تنگی چخماق نزدیک طاله شادیخان اتفاق افتاد. سردار محمد عظیم خان رستمانه جنگید و بعضی غنایم بدست آورد. در این وقت خبر شکست و فرار ایلخانی گوشزد بربری‌ها (هزاره) شد. پریشان گشته خود را عقب کشیدند. وقتی اردوهای جدید الورود افغان به سپاه محصور ملحق شدند و اردوی سپهسالار ترکستان هم رسید و محمد حسین خان بربری (هزاره) به راهزنی مردم بربری (هزاره) مشغول شد. در نقطه‌ی قشونک (هزاره‌های قول آدم و میرآدینه) تلاقی سردار بربری به عساکر مزبور روی داد. پس از هفت ساعت جنگ و قتل جمعی از طرفین ژنرال‌های افغان تدبیر به کار برده از چند نقطه شروع به پیشقدمی کردند و به آن دسته‌ی قلیلی که سردار محمد عظیم خان میان آن‌ها بود و شجاعانه می‌جنگید عمده سپاه افغان حمله ور شده او را شکست دادند. مشارالیه شب فرستاد عیال و اطفالش که در جایی سپرده بود به او رسانیدند و با یازده سوار اناث و ذکور متوجه هرات به عزم رفتن ایران شد. فوج قزاق افغان با جمعی سوار از او تعاقب کردند وقتی به او رسیدند مشارالیه برگشته جنگ شدیدی با افغانه کرد و سی و دو نفر در این میدان از آن‌ها کشت و رساله‌ها به او دست نیافتند، اما دو نفر از همراهان او به قتل رسیدند. هم در آن گیرودار اسبی که پسر هشت ساله او سوار بود تیر خورد و آن حیوان رم

برداشته خواسته فرار نماید، بچه از زین پرت شده پایش به رکاب مانده و از صدمه در دم جان داده بود. میر محمد عظیم خان وقتی رساله‌ی افغان را عقب نشانید. بچه‌ی خود را دراندکی فاصله مرده دید. خواست او را دفن نماید، چیزی میسر نبود. شال کمرش را کفن قرار داد و با پایه‌ی تفنگ‌ها قدری زمین آبشاری را گود کرده بچه را دفن نمود و روانه‌ی راه شد، تا به نقطه دولت‌یار رسید. در جای مخصوصی اطراق کرد.

اما سردار محمد خان تایمنی دولتیاری دست به حيله نزد او آمده گفت: شما قوم و اقربای من هستید، و مهمانداری و پذیرایی شما بر من واجب است. داخل آبادی شوید که عیال‌ها در صحرا نباشند و کسی شما را نبیند. سردار محمد عظیم خان ندانست که قومی تایمنی با بربری مثل وصلت گرگ با میش است. به سخن‌های آن مرد مطمئن شده عهد و سوگند قرآن از او خواست که به خیانت او اقدامی ننماید. آن هم به‌جا آورد و سردار را به خانه برد. مشارالیه با همراهانش که چند شبانه روز خسته و ذله در جد و جهد جنگ و فرار بودند، پس از صرف غذا خوابیدند. سردار محمدخان نامرد سواران و همراهان خود را اخبار داده اطراف محل اقامت را محاصره کردند. آن وقت یراق‌های آن‌ها را برداشتند و خود ایشان را مقید ساختند و راپورت این مطلب را به هرات فرستادند. یک دسته سوار مامور آوردن آن‌ها به هرات شدند. تا رسیدن این‌ها به دولتیاری دو نفر دیگر از همراهان سردار محمد عظیم خان به هر وسیله بود از نزد سردار تایمنی فرار کردند و خود او را با هفت نفر همراهان به هرات آوردند. از زنان همراه یک نفر عیال خاطر تعلق سردار مشارالیه بود که به لباس مردانه

درآمده بود و مغلولاً آنها را به دربار عام ورود دادند. سعد الدین خان نائب الحکومه‌ی هرات با آن همه علم و فضل خودداری آبروی آنها را ننمود، و بنای دشنام را به سردار گذاشت و سر آن عیال را که لباس مردانه داشت در ملاء عام برهنه کردند. سردار محمد عظیم خان به جواب نائب الحکومه جز این چیزی نگفت که: مرا به نامردی گرفته‌اند، نه در میدان جنگ. حال هم دست و بازوی من بسته است و در قید شمایم که دشنام می‌دهید. مادامی که دستم رها بود از این گونه حرف‌ها نشنیدم. اما اگر مردان مقصر را بکشند گوارتر از دشنام و دست‌اندازی به ناموس است. پس از این نطق ریش او و همراهانش را کردند و بعد از استخوان‌های زیاد با جگر بند گوسفند در گردن آنها انداخته میان بازارها گردش دادند و جارچی هرچه دستورالعمل داشت ندا کرد.

و پس از حبس چند روز که راپورت به امیر دادند قرار شد آنها را مغلولاً به کابل بفرستند. از راه قندهار تحت الحفظ فرستادند و در کابل سردار مذکور را به قتل رسانیدند. و بسیاری نقاط معموره داخله بربرستان به ضبط لشکریان امیر عبدالرحمان خان درآمد، و کدخدایان و میرهای آن طوایف را یک یک گرفته به کابل می‌فرستادند، و سپهسالار غلام حیدرخان با سپاه خود به نظم داخله بربرستان کوشیده متوجه سمت ارزگان شد.^۱

لکن چون اهالی ارزگان و نقاط محکمه آن نواحی رئیس مخصوصی نداشتند در فصل پاییز ۱۳۱۰ (ه.ق) نفاق بین آنها در گرفت و بنای لجاجت را با یکدیگر

^۱ - عین الوقایع، صص: ۲۱۶-۲۱۷-۲۱۸-۲۱۹-۲۲۰-۲۲۱

گذاشتند. بعضی از آن قوم که گله دار بودند و همه ساله از چمن ها علوفه برای خوراک گوسفندان و دواب خود ذخیره می کردند در این وقت بدان خیال افتاده پی کارهای شخصی خود رفتند و دره ها و راه ها را وا گذاشتند و جمعی رشوه گرفته تفرقه میان طایفه خود انداختند تا افغانه از هر طرف حمله آورده داخل الگای آن ها شدند. تعداد مهاجمین بر ارزگان را تواریخ ۱۵۸ هزار نفر برآورد کرده اند.

القصة: طوایف صحرانشین و افغان به همین مطلب خوشنود شده از هر بلاد و از هر طبقه ی اجتماعی در امداد امیر عبدالرحمان و اقدام جنگ هزاره ها نمودند، من جمله از قندهار متجاوز از ۲۰۰۰۰ ایلجاری تحت ریاست سردار عبدالله خان تیموری هراتی که حکمران قندهار بود عازم ارزگان شدند. همچنان دفع الوقت پانزده خروار گلوله (۱۲۰۰) سیر و هفت خروار باروت (۵۸۰) سیر برای ذخیره یک صد و پنجاه و هشت هزار نفر نیروی مسلح مهاجم قرار گرفت و صد ضرب توپ علیه قیام کنندگان به گلوله باری روان گردید. ۲۷۳۰ خروار گندم و جو که معادل ۲۱۸۴۰۰ سیر کابل می شد به وسیله ی مردم قندهار برای مصرف ارتش وحشی در سنگر جنگ علیه هزاره ها حمل گردید با آن که فوج های منظم به سرکردگی کرنیل فرهاد خان و برگید زبردست خان و غیره تحت ریاست سردار عبدالقدوس خان با هزاره های ارزگان، و دای چوپان، و قلندر، داخل پیکار بودند. قوای تازه دم نظامی از بدخشان و ترکستان و کابل و

غزنی و خوست و قندهار و پشت رود (ولایت هلمند) و سایر جاها یورش آوردند که در سراج التواریخ مفصل تشریح گردیده است.^۱

داستان غمبار کوه چهل دختران در سنگده ارزگان

در نقطه‌ی سنگده ارزگان بربری‌ها (هزاره‌ها) اجماعی کردند و جنگ سختی روی داد. بعد از دو ساعت مقابله قلعه‌ی آن‌ها از توپ منهدم گردید و به‌کوهسار متفرق شدند و لشکریان دست به قتل و غارت گشودند و آن چه خواستند، کردند.^۲

من جمله چندین طفل را به سرنیزه‌ها برداشتند و بسیاری زنان را سینه بریدند و مردان آن‌ها را کشتند، اناث و ذکور نکو منظری که در آن طایفه بودند همه را اسیر نمودند، ۴۷ نفر از دختران و زنان نیکو شمائل سید و عام بزرگان آن طایفه در مغاره مقیم شده بودند سپاه وحشی صفت که به آن کوه در تفحص بودند آن‌ها را دیدند و به قصد آن‌ها دویدند آن مه طلعتان باخبر شده دامن همت و غیرت به کمر زده پا به دامن کوه گذاشتند از آن کمرسنگ لاخ رو به فرار نداشتند و زیاده برصد زرع ارتفاع آن کوه تا به کمر صاف بود سپاه خونخوار هلهله کنان چون نره دیوان بقصد وصال پریان نزدیک به آن ماه رویان رسیدند:

^۱ - کله منارها، ص: ۱۶۸

^۲ - عین الوقایع، ص: ۲۲۸

به قصد غزالان نیکوسیرت
 همه تیغ بر کف تفنگ ها بدوش
 غزالان بر آن کوه بالا بلند
 نه دست ستیز و نه پای گریز
 زنامحرمان هر یکی در حجاب
 یکی گشت پنهان پی لایخ سنگ
 ز زلف پریشان به صورت نقاب
 ز بیمی که بر طرف دامانشان
 کشیدند افغان به صد شور و شین
 همه مضطرب حال گریان شدند
 بچشم پر از اشک و مژگان تر
 زغیرت از آن کوه گردون سریر
 برآن سنگ خارا و ریگ درشت
 بهر سنگ یک قطعه چون بلور
 بدادند جان و ندادند دست
 بلی رسم غیرت همین است و بس
 بباید پی حفظ ناموس و دین
 به جائی گرش عرصه گردید تنگ
 خوشا حال مردی که ناموس او
 ریاضی به تاریخ گوهر فشان

چو گرگان شدند از قفا حمله ور
 تعاقب کنان جمله اندر خروش
 به لافی سر راه شان گشت بند
 سراسر به احوال خود اشک ریز
 به مو سایه افکنده در آفتاب
 یکی بود با طالع خود به جنگ
 چو ابر سیه بر رخ آفتاب
 مبدا رسد دست نامحرمان
 بگفتند فریاد رس یا حسین
 سراسیمه از بیم افغان شدند
 وداعی نمودند با یکدیگر
 فکندند خود را یکایک به زیر
 یکی بر سر افتاد و دیگر به پشت
 جدا شد ز اعضای آن خیل حور
 که ناید به ناموس آن ها شکست
 نه زن عشوه گر باشد و بوالهوس
 چو آن ماه رویان به عزم متین
 زغیرت زند شیشه تن به سنگ
 ندارد به مرد دیگر گفتگو
 چنین زد رقم حال آن مهوشان

و لکن شنیدم که جمعی دیگر	ز زن های آن مردم نامور
چو شیرین معروف با تیغ تیز	بکشتند خود را ازین ننگ نیز
تاسف به خیل قشون ماند و بس	طمع می‌نباید به ناموس کس
ریاضی ز حال ارزگانیان	سخن بس کن از توب غیبی بیان ^۱

قصه بارگاه و کرامت شاه طوس

در کوهسار اجرستان یک منزلی کنده آب الگای فولادان کوه شاه یکی از اختران تابناک شاه زاده ابوالقاسم از فرزندان امام موسی کاظم (ع) مدفون است. بنابه روایت شاهزاده ابوالقاسم را اهالی ارزگان، مالستان، اجرستان، دایه، دره پهلوان از سبزوار به عنوان امام و راهنمای دین دعوت نموده بودند که بعد از خدمات بی‌شمار و ارشاد و هدایت به مکتب اهل بیت (ع) شاهزاده ابوالقاسم در آنجا فوت نموده که بعد از فوت ایشان اهالی چهار ناوه‌ی هزاره نشین که از مخلصان و پیروان اهل بیت عصمت و طهارت بوده‌اند در محل دفن و مزار ایشان اختلاف می‌کنند و هر یک از ناوه‌های فوق می‌خواستند که محل آن‌ها تبرکاً و افتخاراً مزار و محل دفن ذریه‌ی رسول الله باشد تا فیوضات و برکات خاصه شامل حال اهالی و محبان گردد و مدت سه شبانه روز جنازه‌ی شاهزاده ابوالقاسم دفن نمی‌شود تا این که ریش سفیدان و بزرگان بعد از مشورت‌ها به این نتیجه

^۱ - عین الوقایع

می‌رسند که جنازه‌ی شاهزاده را در بلندترین کوه و قله‌ی هزاره‌جات (غرجستان) دفن نمایند که فیوضات و برکات آن بارگاه ملک پاسبان شامل حال اهالی کلیه‌ی هزاره‌جات و محبان شود. اعم از ارزگان، دایکندی، دایزنگی، غورات و بامیان و...

قله‌ی محل دفن شاهزاده ابوالقاسم چنان مرتفع است که دائما در آن جا برف موجود می‌باشد و اگر با چشم مسلح (با دوربین) از هر نقطه‌ی هزاره‌جات نظر کنی کوه محل دفن امام زاده را به عیان می‌بینی که هر ساله در زمان قدیم هزاران هزار زائر به آن جا می‌رفتند و نذورات انجام می‌داده‌اند و دام‌ها و رمه‌های که گرفتار مرض و بلیه می‌شدند، به آن جا می‌بردند و دور بارگاه شاهزاده ابوالقاسم دور داده و عده‌ی کثیری را به فقراء می‌دادند و نیز انسان‌های گرفتار در کنار مزار مقدس حاجت و شفا از خداوند می‌گرفتند که به زبان شکسته اهالی به شاه (طوس) معروف است یعنی اگر در خراسان و طوس یکی از سلاله‌های پاک رسول الله (ص) حضرت علی ابن موسی الرضا (ع) گنبد و بارگاهی دارد و حاجت حاجت مندان را بر آورده می‌سازد، شیعیان هزاره‌جات نیز شاه زاده‌ی از سلاله‌ی پاک رسول خدا (ص) دارد که گنبد و بارگاه آن در کوه شاه و از فرزندان موسی ابن جعفر (ع) است که حاجت حاجت مندان را برآورده می‌سازد و پناگاه بی‌پناهان است.

یا رسول الله «انَّ شائنک هو الابر» درود بر تو که سلاله‌ی پاکت در جای جای کره‌ی زمین مایه‌ی خیر و برکت است. یا رسول الله آن مردک بی‌سواد و بد دهان و بی‌ادب و مغرور مزار که می‌گفت در افغانستان سید و سادات از

فرزندان بنی فاطمه (س) نیامده و وجود ندارد خود ابتر و بلا عقب است که شیون کننده ای ندارد. واقعاً هرکه با آل علی در افتاد، برافتاد.

محمد یوسف ریاضی هروی (ره) ضمن شرح وقایع سال ۱۳۰۸ (ه.ق) چنین می نویسد: و طوایف شیعیان اثنی عشری هزاره اطمینان دارند امام زاده‌ی که نامش شاهزاده ابوالقاسم و در کوهساران اجرستان به یک منزل کنده آب و الگای فولادان در کوه شاه مدفون است و از اولاد امام موسی الکاظم (ع) و به شاه طوس علم است. هیچ وقت اطاعت و رعیتی به سلاطین سابق و لاحق افغانستان نداشته‌اند و معتقد بوده‌اند که هرگاه لشکر عزم تسخیر محل آن‌ها نماید از بقعه‌ی مطهر آن بزرگوار توپ غیبی آواز خواهد نمود و دفع خصم را خواهد کرد و بدین عقیده خود چند دفعه کامروا شدند:

اول- میرزا جهان شاه در سنه‌ی ۸۷۴ (ه.ق) عساکر زیادی را فرستاده بود اما فتح حاصل نشد؛

دوم- بابر شاه لشکرکشی کرد بازهم فتح حاصل نگردید وفات بابر شاه در آگره هند سنه ۹۳۵ (ه.ق).

سوم- ناپلئون ایران نادر شاه افشار بدان جا لشکری به قصد تسخیر آن نقاط فرستاد در سنه ۱۱۴۴ (ه.ق) قبل از این که فتح میسر شود قتل آن سلطان اعظم اتفاق افتاد. میر غلام محمد غبار سنه ۱۱۶۰ (ه.ق) قتل نادر را میداند.^۱

^۱ - افغانستان بیک نظر ص: ۱۵۳

چهارم - سلاطین سدوزای (یعنی ابدالی ها) که در افغانستان ۹۷ سال حکومت کردند، قشون فرستادند، لکن عاجز از تصرف شده میدان را وا گذاشتند.

پنجم - در عهد امیر دوست محمد خان سنه ۱۲۶۶ (ه.ق) کراراً سپاه به تدمیر آنها رفته من جمله سردار محمد رفیق خان به اردوی فراوانی بر آنها حمله برد و از عهده‌ی فتح اهالی برنیامد... و آن چه ریش سفیدان محل قبل از اقدام عبدالرحمان خان به قتل عام شیعیان بیان می کردند هر وقت سپاه از خارج بر آنها حمله‌ور می شده آنها (اهالی) به خیرات و نذورات اقدام می کردند و ملتجی به آن بزرگوار می شدند و از سر طوق گنبد آن بزرگوار (شاهزاده ابوالقاسم) نوری طالع و متوجه اردوی مخالف می شده و در روی هوا بالای سر لشکریان متلاشی گشته و بسیاری از سپاه به اشکال مختلف تلف می شدند و آن مسئله باعث قوه‌ی قلب و رشادت طایفه مزبور شده بود.

در سنه ۱۳۰۷ از سردار عبدالقدوس خان نماینده‌ی عبدالرحمان نامه ای به مردم ارزگان رسید که شما بیعت پادشاه اسلام را قبول کنید اهالی ارزگان جواب دادند ما پادشاه اسلام را رعیت هستیم ولی بیعتی که شما گفته‌اید مخصوص امام معصوم و منصوص من الله است و نظر امیر این بود که دست از تشیع نیز بردارید. و در جواب نوشتند که ما در زمان غیبت قرار داریم وقتی که فرزند دوازدهم فاطمه و رسول الله حضرت محمد مهدی موعود (عج) ظاهر شد، باید طبق فرمایش رسول خدا کلیه‌ی بشر به ایشان دست بیعت بدهند.^۱ روی احمد

^۱ - مختصر المنقول، ص: ۱۲۹ (که مضمون حدیث شریف نبوی است)

ابن حنبل فی مسنده عن ابن سعید الخدری قال رسول اللّٰه (ص): لا تقوم الساعه تمتلی الارض ظلما و عدوانا قال (ص) ثم یخرج رجل من عترتی و اهلبیتی یملئها قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا.^۱

بعد از این که قبول و تبعیت نکردند بقوهی حریبه به انجام مقصد کوشید.^۲ طایفه‌ی هزاره که در این عهد به او امر امیر امیدوار و تابع نشده‌اند از آن جهت امیر معزی‌الیه در خیال تدمیر و تسخیر اهالی آن نقاط شد و در سنه ۱۳۰۸ (هق) مطابق با ۱۸۹۱ میلادی عبدالرحمان عزم تسخیر ارزگان و جنوب بربرستان را نمود.

اگر چه امیر می‌دانست ضرر فتح بیش از نفع است ولی به ملاحظه‌ی پیشرفت اقتدار و نمود قوه‌ی استعداد خود اول اقدام به استمالت آن‌ها نموده و وعده‌ها بسرکردگان آن‌ها دادند.

توطئه‌ی تکفیر مردم هزاره که امیر عبدالرحمان خان مجبور به تدبیرات چندی شد، من جمله ملا «صید محمد» نام کوسج معروف را که در لقب ممتحن می‌گفتند و از علمای اهل سنت بود با «صید محمود» قندهار یکی از علما تشویق کرد بر این که کتابچه و اعلانی به عوام انشاد نمایند در ثبوت تکفیر طایفه‌ی هزاره و بربری و رد عموم روافض (یعنی به‌نظر آن‌ها شیعیان) مشروطه بر این که در عنوانات مندرجه‌ی آن برای دلایل تکفیر بعضی آیات قرآنی و

^۱ - و الروایه فی هذا الباب مستفیضه جدا، راجع المجلد الثالث عشر من کتاب احقاق الحق.

^۲ - وقایع سال ۱۳۰۸ (هق) ص: ۲۱۱

احادیث نبوی را ضمیمه کند و ملت سنی را عموماً ترغیب و تحریص به جنگ و دفاع بربریان و طوائف هزاره جات نمایند.^۱

در سال ۱۳۱۰ (ه.ق) مطابق به ۱۸۹۳ میلادی صید محمد کوسج ممتحن مرجوعه‌ی خود را انجام داد (یعنی حکم تکفیر را نوشت) و اشتهار آن را به طبع رسانید و به تمام اوطان فرستاد و علمای شیعه به هر بلدی از بلاد افغانستان که بودند به مسجد جامع طلبیده و قرائت فرامین و اشتهار مذبور را نمودند و حکم شد که اهل تشیع همه در مسجد اهل سنت حاضر شوند و اقتدا به مولوی اهل سنت نموده، دست از تشیع بردارند. بعد از دستور عبدالرحمان که در سال فوق واقع شد درباره‌ی محبین اهل بیت عصمت و طهارت (ع) آن چه شد که قلم از بیان آن عاجز است.^۲

بنابه فرموده‌ی علامه‌ی شهید سید اسماعیل حسینی بلخی که یاد و خاطره‌ی مظلومیت شیعیان و مشابه آن دل‌ها را پر از خون می‌کند.

عروس وصل را داماد خون است	مرا جام دل از آن یاد خون است
که مزد تیشه‌ی فرهاد خون است	لب شیرین دهد بر کوهکن پند
طریق مرشد و ارشاد خون است	اگر خواهی همی رشد سیاسی
به استرداد و استبداد خون است	به غفلت آبرو از جوی ما رفت

^۱ - وقایع سال ۱۳۰۸ (ه.ق) ص: ۲۲۱

^۲ - عین الوقایع، ص: ۲۲۵

ز خون بنویس بر دیوار ظالم که آخر سیل این بنیاد خون است
بزن بلخی توهم بر صنف رندان که آخر هرچه باد آباد خون است
مکر و حيله عبدالرحمن خائن:

امیر عبدالرحمن خان در اوایل امارت خود در مجلس تعزیه داری حضرت سید الشهدا (ع) حاضر می‌شد و اسب برای شیه بیرون آوردن اسب سید الشهدا (ع) داد که در تاریخ ۱۳۱۱ (ه.ق) امیر عبدالرحمن یک جلد کلام الله خطی نفیس و بزرگ را توسط آقا میر هاشم پسر مرحوم حاجی سید قاسم هراتی به استان ملائک پاسبان حضرت رضا (ع) ارسال و اهداء کرد.^۱
و در تاریخ ۱۳۱۱ (ه.ق) مصادف ۱۳۸۹ میلادی دستور انهدام تمام طوائف هزاره‌ی بربری یاغی و غیر یاغی و تخریب کلیه‌ی قلاع محکم که بالغ بر یک‌هزار قلعه در ارزگان وجود داشت و اهالی آنها حدود سی‌هزار خانوار بوده‌اند صادر نمود.^۲

احضار سادات، ملا، کربلایی و زوار و میر به کابل

کار قیام کنندگان هزاره‌جات به این پیروزی افواج امیر خاتمه نیافت بلکه مظلالم جگر خراش‌تری جاری گردید که در تاریخ جهان کم سابقه است. چنانچه در روز دوازدهم ماه رجب نوزده فرمان به حکام هزاره‌جات صادر کرد. اشخاص

^۱ - عین الوقایع، ص: ۲۳۰

^۲ - عین الوقایع، ص: ۲۴۰

فتنه جوی و مفسدخوی که مردم را اغوا کرده به ستیزه برانگیخته‌اند با سادات و ملایان و کربلائیان و زواران و میران و میرزادگان و غیره بزرگان هزاره اگر فتنه کرده یا نکرده باشند در ملک نگذاشته مجدداً امر داد و حکم کرد که یکی را در مقام و مسکن موطنش نگذاشته و تمامی با اهل و عیال در کابل بفرستند. از صدور این حکم چون دو ثلث مردم هزاره و سید و ملا و کربلایی و زوار و میر و میرزاده و بزرگ و بزرگ زاده قوم بودند خود را گرفتار دیدند و هزاره‌های دایزنگی و دایکندی و بهسود که طریق خدمت سپرده و می‌سپردند سر از جیب تمرد کشیده... بغی ورزیدند.

هزاره‌ها از جنایت و ظلم عبدالرحمن خان عبرت نگرفتند

باز هم نوکری او را قبول کردند. بعد از آن که همه در بلاد و امصار ایران و توران و عربستان و بلوچستان فراری شدند آن‌هایی که در کوئیه بلوچستان رفتند دولت فخریه انگلیس از ایشان قشون گرفته به نوکری خود ممتاز گردانید و اسم این قشون را پنیر مایه‌ی هزاره گذارده است که هزار نفرند دویست نفر هزاره در فوج ۲۴ و ۲۰۰ نفر در فوج ۲۶ نیز داخل کرده است مشارالیه کمال بهادری را دارند دولت انگلیس از ایشان کمال رضامندی را دارد.^۱

^۱ - تاریخ مختصر المنقول، ص: ۱۵۳

تحریف تاریخ

طبق مندرجات "عین الوقایع" (ص: ۲۲۱) حکم تکفیر هزاره‌ها توسط ۱۲۰ نفر مولوی امضاء شد که عبدالشکورخان و دو نفر از فتوی دهندگان به نام ملا «صید محمد هراتی» ملقب به صید محمد ممتحن و «صید محمود قندهاری» از جمله‌ی آن‌ها بودند. ولی غرجستانی در کتاب کله منارها این مطلب را تحریف نموده و لفظ (ص) بدل به (س) کرده و همچنین در کتاب مزارات هرات (ص) میباید تا حساسیت هزاره‌ها را علیه سادات ایجاد نماید. نیونازیسیم که بنا به فرموده‌ی قرآن "فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا" است نقش سادات را در جنگ ارزگان تحریف می‌کند و اسامی زیر را از لا به لای تاریخ جنگ ارزگان خارج نموده و چنین وانمود می‌کند که مهاجمین اصلی علیه مردم ارزگان همان سادات بوده‌اند و نام‌های ذیل را می‌نویسند: حکمران غزنی سید باباشاه، سید عبدالوهاب، سید نبی ساکن شش پر؛ حکمران قندهار سید نجف، سید رضا بخش از دایزنگی، در جاسوسی و جنگ علیه ارزگان شرکت نموده‌اند. و تعداد ۱۵۸ هزار لشکر مهاجم را نادیده و بلا اثر می‌داند و می‌گوید اگر همین ۵ نفر سادات اگر نبودند ارزگانی‌ها شکست نمی‌خوردند (نوع قضاوت بدون عقل و منطق) و نقش سادات را در جنگ علیه عبدالرحمان کله منار و کشته شدن آنها در کابل و... را نادیده می‌گیرند.

عبرت نگرفتن هزاره‌ها بنابه روایت عین الوقایع

وقایع سال ۱۳۱۶ هجری مطابق ۱۸۹۸ مسیحی صلح افغانه سرحدی افریدی ماماخیل و دولت خیل و ذکاخیل و ملک دین خیل و اورک زایی و ممند خیل و جبارخیل و غیره با جنرال سرلاکهارت انگلیسی که رجال جنگی آنها در مقابل انگلیسهای متجاوز از پنج هزار سوار نبود و همه جا را فتح کردند، تا بربری‌های (هزارها) فعله راه آهن تحت اسلحه انگلیس درآمده با آنها (افغانه سرحدی) جنگیدند و همه را عقب کردند، که آن دستبرد بربریان (هزارها) مایه‌ی آسایش تمام مهاجرین بربری (هزاره) که بقیه السیف لشکر عبدالرحمن خان از فراری‌های ارزگان و به خاک انگلیس پناهنده شده بودند، گردید. انگلیسی‌ها چهار فوج در سرحد قندهار و چند فوج به نواحی پیشاور از آن طایفه ترتیب داده‌اند، به امید آن که:

شغال بیشه‌ی مازندران را نگیرد جز سگ مازندرانی

اگر از خاک افغانستان به انگلیسی‌ها توسط هزاره‌ها حمله شود در مقابل آنها هزاره‌های فراری را گوشت دم توپ قرار دهند که در نوکری مثل و نظیر ندارند. امیر عبدالرحمان خان هم که آن رشادت را از بربریان (هزارها) دید شروع به نوکرگیری از طایفه‌ی بربری (هزاره) نموده سه فوج تحت اسلحه‌ی جنگی و سفر مینا درآورد و به بسیاری آنها اظهار تلافی نمود. در نتیجه هزاره‌های عبدالرحمن چند نوبت با هزاره‌های تحت حمایت انگلیس‌ها جنگیدند. یادآوری می‌شود که پاکستان در آن تاریخ جزء هندوستان بود و هند

مستعمره‌ی بریتانیای کبیر بود و هزاره‌های فراری بیش تر در بلوچستان هند مسکن گزیدند.^۱

بنابه گفته‌ی "عین الوقایع" هزاره‌ها در طول تاریخ "خود خور" بوده‌اند. بنابه روایات معتبر تاریخی، در جنگ با عبدالرحمن خان ظالم و خونخوار یکی از عوامل مهم شکست هزاره‌ها جنگیدن هزاره‌های اطراف ارزگان علیه اهالی ارزگان بوده است. مثل شیر علی خان سنگ ماشه محمد رضا بیگ سه پای (شهرستان) و بنیاد خان مالستانی...

عین همین حکایت در دوران جهاد با شوروی تکرار شد. مطلبی از زبان سلطان علی کشتمند در نواحی هزارجات از جاغوری تا دایکندی در میان مردم متواتر و شایع بود که: روزی کمونیست‌ها و خلقی‌ها در هیأت دولت جلسه برگزار کردند، هریک از خلقی‌های وابسته به اقوام دیگر گفتند ما برای حزب خلق و برقراری نظام کمونیستی اقوام و فامیل خودمان را بمباران نموده و از کشته‌ها پشته‌ها ساختیم... تا نوبت گپ به کشتمند می‌رسد و از او سوال می‌کنند که تو نسبت به قوم هزاره برای تقویت حزب خلق چه کردی؟

کشتمند در جواب می‌گوید: من بالاترین خدمت را به دولت و حزب خلق نمودم و در میان اقوام هزاره نفاق و اختلاف ایجاد کردم که تا ابد حزب خلق از دست آن‌ها راحت‌اند و دائماً مردم هزاره همدیگر را می‌کشند اگر حزب خلق بر در خانه هر هزاره یک تانک مستقر کرده بود تا این حد مفید و مؤثر نبود

^۱ - عین الوقایع، ص: ۲۴۳

بنابراین من خدمت بالایی نسبت به حزب خلق انجام داده‌ام. درباره جنایت امیر عبدالرحمن باید با امیر گفت: آیا دستور قتل عام هزاره‌های شیعی درست بود یا این که شرکت در جلسه‌ی عزا و اهدای قرآن نفیس به استان قدس رضوی که می‌توانید تاریخ مفصلی واقعه را در کتاب‌های ذیل بخوانید:

- افغانستان در مسیر تاریخ - میر سید غلام محمد غبار
- سراج التواریخ - ملا فیض محمد هزاره ج ۱ و ۲ و ۳
- تاج التواریخ - عبدالرحمن خان
- تاریخ ملی هزاره - آقای تیمور خانف
- روابط ایران و انگلیس - تالیف محمود محمود
- کله منارها در افغانستان - محمد عیسی غرجستانی
- بحر الفوائد (عین الوقایع) - محمد یوسف ریاض هروی
- هزاره‌های افغانستان - دکتر سید عسکر موسوی
- افغانستان - سید هادی خسروشاهی
- مجالس المؤمنین - نورالله شوشتری
- طبقات ناصری - فرید الدین مبارک شاه مرو رودی
- صحنه‌های خونین - از تاریخ تشیع در افغانستان حسین علی یزدانی
- ریاض السیاحه - زین العابدین شیروانی
- تاریخ مختصر المنقول - علامه وطن داد ارزگانی
- بستان السیاحه - زین العابدین شیروانی
- اعیان الشیعه - علامه جبل عاملی

«سید علی بهشتی» و تشکیل شورای اتفاق

اینجانب در زمان کودتای کمونیست‌ها در منطقه بودم و اول انقلاب در شب ۲۲ بهمن از مرز تایباد وارد ایران شدم بعد از مدتی غرض کمک به مجاهدین در تاریخ ۱۳۵۸/۳/۹ از طرف جنبش اسلامی مستضعفین به رهبری عبدالحسین عاقلی (که گفته می‌شود در سال ۱۳۶۲ توسط افراد عبدالعلی مزاری در مشهد به قتل رسید) به افغانستان برگشتم و چند تن دارو برای زخمی‌ها و مجاهدین بردم وقتی که وارد منطقه‌ی جاغوری شدیم بمباران و درگیری به شدت ادامه داشت بازار انگوری توسط هلی‌کوپترها شدیداً مورد تهاجم واقع شده بود علاوه بر زخمی‌ها تعداد ۹ نفر از اهالی به شهادت رسیده بودند. در میان آن‌ها پسر بچه‌ی خردسالی بود که شکمش پاره شده بود و بابای او با عمامه‌ی سیاه خود شکم فرزندش را بسته بود و فریاد می‌کشید «یا جدا انتقام انتقام»...

در حد توان دارو در اختیار زخمی‌ها قرار دادیم و مقداری دارو به جبهه‌ی مجاهدین زرکشان بردیم و بیست کارتن دارو برای شورای اتفاق فرستادیم که مجاهدین از سنگ ماشه تا ورس محل حکومت شورای اتفاق به پشت خودشان منتقل کردند.

در آن موقع شورای اتفاق به تازگی تأسیس شده بود، ما در "بادینی" یکی از شهرهای پاکستان رسیده بودیم که رادیوها از تشکیل شورای اتفاق به سر کردگی آیت الله «سید علی بهشتی» خبر دادند. شورای اتفاق تشکیل اولین دولت اسلامی به نمایندگی از ۴۵ ولسوالی هزاره‌جات، مزار شریف، جاغوری،

چغچران، بامیان... تحت قیادت و انتخاب «سید علی بهشتی» بود که تمام دنیا از تشکیل حکومت اسلامی و ملی اعم از تشیع و اهل سنت بر پایه های مردمی خبر می دادند و به اثر تشکیل همان شوری بود که همگان از ملیت هزاره به بزرگی یاد می کردند و شجاعت آن را می ستودند... برادران اهل سنت می گفتند هزاره ها غیرت زایی هستند و حکومت اسلامی در داخل حکومت کمونیستی خلقی تشکیل داده اند. در شورای اتفاق نمایندگان از ۴۵ ولسوالی حضور داشتند. نماینده ی مردم ناومیش نادرخان صداقت بود.

چگونگی تشکیل شورای اتفاق در ورس

در هزاره جات از اوائل برج ثور ۵۸ قیام عمومی آغاز گردید و رزمندگان هزاره جات در ظرف ۳۳ روز، حدود چهل و دو ولسوالی و علاقه داری را آزاد کردند. البته درباره حرکت اسلامی و قیام آزادی بخش هزاره جات در این وجیزه نمی توان حق مطلب را ادا کرد و فقط می توان به طور اشاره تذکر داد، که در این مدت کوتاه، منطقه ی وسیعی را که شامل حصه ی اول بهسود، حصه دوم بهسود، ترکمن لولنج، شیخلی، قول خویش، شیر و شنبل، بامیان یکاولنگ، پنجاب، ورس، لعل و سرچنگل دایکندی، ارزگان، کجران، ناومیش، شهرستان، کاسی، ناهور، جغتو، جاغوری، قره باغ، مالستان و چندین منطقه ی دیگر می شود، آزاد کردند و خود کنترل آن مناطق را بدست گرفتند.

سخن گفتن درباره‌ی ابعاد این مبارزات وسیع کتاب مفصلی لازم دارد. از اوایل سال ۱۳۵۸ تا اواسط آن، انقلاب در افغانستان فراگیر شد و هیچ منطقه‌ی خالی از نفوذ انقلاب اسلامی باقی‌نماند. از برکت تاسیس شوری بود که برادران اهل سنت بارهای ۸۰ نفر مسافر شیعه را از بادینی (مرز پاکستان) تا منطقه‌ی هنگی (نزدیک جاغوری) بدون کدام مزد و کرایه افتخاراً با ماشین و شتر منتقل کردند و در پایگاه هنگی مجاهد بستان علی مالستانی را زیارت کردیم که ایشان بسیار مؤمن و خالص و مخلص بودند و بعداً در راه دفاع از اسلام جام شهادت سرکشیدند، یادش گرامی باد.

بیوگرافی حضرت آیت الله «سید علی بهشتی»

در شهر ورس پایتخت هزاره‌جات رسیدیم و با آیت الله «سید علی بهشتی» دیدار کردیم، بدون تردید او از اکابر علمای امامیه‌ی اثنی عشریه در تاریخ معاصر افغانستان است، او از بنیان‌گذاران انقلاب اسلامی و مردمی‌ترین رهبر جهادی کشور محسوب می‌شود او معمار اولین وحدت و تشکل سراسری تشیع افغانستان بود، و مؤسس اولین حکومت موقت اسلامی و جهادی در قلب رژیم مارکسیستی در سال ۱۳۵۸ در هزاره‌جات بود. بهشتی خیرخواه‌ترین، مخلص‌ترین، رنج دیده‌ترین، مستقل‌ترین و مظلوم‌ترین شخصیتی است که تاریخ معاصر تشیع افغانستان به خود دیده است. به همین سبب تاریخ معاصر

کشور هرگز نمی تواند بدون اعتراف به جایگاه رفیع او در ستیغ قله ی رهبری جامعه ی تشیع افغانی به رشته ی تحریر درآید.

«سید علی بهشتی» در سال ۱۳۰۸ (ه.ش) در خانواده ی روحانی ساکن در روستای (تخت ورس) از توابع ولایت بامیان متولد شد، پدر او ثقت الاسلام حاج سید نبی و جدش حجت الاسلام و المسلمین سید طاهر، همه روحانی و متصف به تقوا بودند. وی تحصیلات خویش را نزد پدرش آغاز کرد، مقدمات علوم دینی را نزد شیخ ابراهیم عالمی و شیخ محمد علی دایکندی آموخت. سپس برای ادامه ی تحصیل به یکاولنگ رفت و در حدود شش سال در محضر عالم مذهب حاج شیخ موسی حجتی آب کلانی یکاولنگی تلمذ کرد، سطوح متوسطه و برخی از کتاب های سطح عالی را فرا گرفت. حجت الاسلام نهضت، فرزند استاد یاد شده، در این باره می گوید: بهشتی در حوالی سال های ۱۳۲۸-۱۳۲۳ (ه.ش) نزد مرحوم ابوی تلمذ می کرد، در میان طلاب پدرم برجسته تر از بهشتی وجود نداشت. اکثر درس های مرحوم حاجی شیخ به او محول شده بود. درس حاشیه و مطول او در همان زمان بسیار عالی بود. ایشان نزد ابوی از منزلت خاصی برخوردار بود. بسیاری از شب ها من خود شاهد مطالعه ی بی وقفه ی بهشتی بودم که بدون خستگی شب را به صبح می رسانید. او پشت را به دیوار تکیه می داد و ساعت ها غرق مطالعه و تفکر بود.

بهشتی در سال ۱۳۳۴ (ه.ش) وارد حوزه ی علمیه نجف شد و پس از تکمیل سطوح عالی، در حلقه ی درس های خارج فقه آیات عظام سید محسن حکیم سید محمود شاهرودی و نیز درس های خارج اصول حضرت آیت الله العظمی

خویی در حدود پنج سال متوالی شرکت کرد و در کنار آن از مباحث تفسیر، حکمت و هیأت غافل نشد و این علوم را به قدر نیاز از اساتید آن رشته‌ها فرا گرفت. یکی از رسوم حسنه‌ی حوزه‌های علمیه تشیع این است که طلاب و فضلاء آن، همزمان با تحصیل و فراگیری دروس عالی، دروس گذشته را به طلاب جوان و شاگردان تازه وارد، تدریس می‌کنند و مرحوم بهشتی همان گونه که اشاره شد در حوزه‌های داخل افغانستان به تدریس ادبیات و سطوح اشتغال داشت. پس از ورود به حوزه‌ی علمیه نجف نیز در پاسخ به تقاضای برخی از فضلاء، تدریس رسائل (فرائدالاصول) را آغاز کرد. آقایان شیخ زکی ورسی، استاد خلیل پنجابی، و آیت الله تقدسی ترکمنی که هر یک از مدرسان و فضلاء فعلی هستند، از شاگردان بهشتی بودند. آقای بهشتی در سال ۱۳۴۱ (ه.ش) به درخواست عده‌ی از مؤمنین و صلاحدید برخی از مراجع تقلید به کشور بازگشت. او در محل تخت ورس ساکن شد و با همیاری نیکوکاران و علاقه‌مندان محل، مدرسه‌ی علمیه را در همان محل ساخت و کار آموزش طالبان علوم دینی و معارف اهل بیت را شروع کرد. چنان که محقق و خاور شناس فرانسوی (اولیور روا) می‌نویسد:

در سال‌های ۱۹۶۰ میلادی چندین مدرسه علوم دینی از سوی شیعیان در ولایات مختلف افغانستان افتتاح شد و مدارس شهر، نوسازی شدند. در هزاره‌جات سیدعلی بهشتی به افتتاح مدرسه‌ی تخت ورس همت گمارد، این مدرسه محصلان دبیرستان‌ها را نیز در دوره‌ی تعطیل دبیرستان‌ها می‌پذیرفت. مدرسه‌ی دیگری که به او نسبت داده شده است مدرسه‌ی علمیه‌ی باقریه در

سراب بامیان است که به توصیه‌ی مرحوم شیخ باقر سرابی بنا شده است. بهشتی با ساختن مدارس فوق در مناطق کوهستانی و دور افتاده‌ی مرکزی افغانستان، گام مهمی در جهت رشد و شکوفایی فرهنگ و آگاهی منطقه و نشر معارف عالی اسلام برداشت. خود نیز با تدریس علوم اسلامی و تربیت طلاب و مبلغان مذهبی و حل و فصل مخاصمات و مرافعات، نفوذ گسترده‌ی در میان مردم بدست آورد.

با روی کار آمدن دولت مارکسیستی در سال ۱۳۵۷ (ه.ش) آیت الله بهشتی پیش‌گام جهاد بر ضد کمونیست‌ها شد و از رهبران جهاد و از نخستین منادیان قیام رهایی‌بخش اسلامی در ورس و اطراف آن بود. او برای اولین بار طرح تاسیس وحدت سراسری و حکومت جهادی را پیش کشید و قبل از تشکیل شورای اتفاق در یک سخنرانی در پنجاب تصریح کرده و به سراسر هزاره‌جات نامه فرستاد. این طرح در تاریخ ۱۳۵۸/۶/۱۵ در ضمن یک تجمع بزرگ و بی‌نظیر در ورس تحقق پیدا کرد. و بدین ترتیب نخستین حکومت اسلامی مستقل در تاریخ معاصر کشور تحت رهبری آیت الله «سید علی بهشتی» در قلب افغانستان به وجود آمد. در این مورد حجت الاسلام آقای «سید محمد رضا علوی» در مجموعه‌ی خاطرات خود تحت عنوان: «ناگفته‌های جنبش روشنفکری افغانستان» می‌نویسد:

«نکته‌ی قابل تأمل این‌که در میکانیسم تشکیل این حکومت، جلوه‌های از اصول و پرانسیب اولیه‌ی دموکراسی، شامل انتخابات آزاد، وجود مستقل قوای سه گانه، تعادل اداری فراگیر، پرهیز از هرنوع تبعیض ناروا، تامین امنیت

عمومی و اهتمام نسبت به معیشت همگانی مورد توجه و عمل قرار گرفت، جای بسی تعجب است که ساکنان و رهبران مذهبی آن بخش از دره‌ها و کوه‌های عقب‌مانده‌ی کشور، که سالیان متمادی تحت ظلم و اجحاف قرار داشتند، چگونه یک شبه به مبانی و تعالیم دموکراسی رسیده و سیستم مبتنی بر آن تشکیل دادند.^۱ هم چنین آقای میر محمد صدیق فرهنگ از مورخان معاصر افغانستان در این مورد می‌نویسد:

«در هزاره‌جات در مرحله‌ی اول، از اداره‌ی حکومت سرباز زده بودند و به تشکیل انجمن‌هایی به نام کمیته پرداختند. سپس در ماه سپتامبر سال ۱۹۷۹ میلادی نمایندگان چهل ناحیه، در ورس اجتماع کرده و شورایی به نام شورای انقلابی اتفاق اسلامی افغانستان تشکیل دادند که در آن، نمایندگان ایماق‌های سنی مذهب ولایت غور هم شرکت داشتند. شورا که از سه عنصر ملاکان، عالمان دینی و جوانان اداری با تعلیم عصری تشکیل یافته بود، سید علی‌بهشتی را به عنوان رئیس، شیخ محمد حسین ناصری (ناهوری) معاون اول، شیخ محمد حسین صادقی (نیلی) معاون دوم و سید حسن جگرن را قوماندان نظامی تعیین کرد. علی‌رغم فقر و عقب ماندگی هزاره‌جات که حتی در افغانستان هم کم نظیر بوده شورا موفق شد تا یک نوع اداره‌ی ابتدایی اما منظم را در مناطق مربوط قائم سازد. خط تلفن منطقه به کار افتاد، قواعدی برای جمع آوری مالیات

^۱ - «سید محمدرضا علوی»: «ناگفته‌های جنبش روشنفکری افغانستان» (نقل از کوثرالنبی)

و محصول وضع شد و از همه مهم تر، خدمت نظامی به مبنای روایات محلی تنظیم یافت.»

آیت الله بهشتی علاوه بر خدمات اجتماعی، عالمی متواضع، قانع، صبور و مجتهد صاحب نظر بود، آثار برجای مانده از او، به این شرح است:

- تقریرات درس خارج فقه حضرت آیت الله العظمی حکیم

- تقریرات درس خارج اصول حضرت آیت الله العظمی خویی

- تقریرات درس خارج فقه حضرت آیت الله العظمی شاهروی

- الارجوزه فی اصول الفقه.

- نوشته ها و یادداشت های در شرح رسائل، قوانین، شرح منظومه...

- تجربه و مبارزه که در پاکستان چاپ شده است.

- کتابی در اخلاق، که در پاکستان چاپ شده است.

آیت الله بهشتی عالم، زاهد و متقی بود، تا نصف شب کار می کرد بعد از آن

وقت نمازهای نافله شب آقا بود تا نزدیک اذان صبح، ایشان بعد از ادای نماز

صبح می خوابیدند تا ساعت ۹ صبح. این عادت زندگی او بود.

سرانجام در برج میزان سال ۱۳۷۵ (ه.ش) زندگی را بدرود گفت و در همان

زادگاهش به خاک سپرده شد.

گفتگوی نگارنده با «سید علی بهشتی»

در اول تاسیس شورای اتفاق از «سید علی بهشتی» سوال کردم چرا شورای اتفاق را در ورس تاسیس کردید؟

پاسخ داد: نمایندگان مردم مناسب‌ترین جا برای تشکیل شورا این محل را تشخیص دادند که در وسط افغانستان است محل استراتژیک است و در مقابل بمباران‌ها کم‌تر صدمه می‌خوریم راهی ارتباطی زمینی آن صعب‌العبور است نیروی زمین و تانک‌های دولت توان حمله ندارند و کوره راه‌های متصل به ورس را می‌توانیم در مقابل دشمن ببندیم چون تشکیل دولت در داخل دولت است.

سوال: شما پیشنهاد برای جاهای دیگر دادید؟

جواب: برای نمایندگان مردم گفتم هر جا که مناسب می‌دانید می‌توانید مرکز شورای اتفاق را در آن جا منتقل نمایید و نیز برای نمایندگان شمال گفتم می‌توانید اعضای شورای اتفاق را قناعت بدهید و مرکز شورای اتفاق در مزار شریف باشد؛ گفتند: مرکز شورا را در مزار خلی‌ها یک روزه منهدم و بمباران می‌کنند و همچنین در ولایت دیگر. پس از نظر مکانی این جا مناسب است.

سوال: شما که آمادگی برای ریاست شورا را ندارید چون از یک طرف در سن بالا قرار دارید و از نظر سلامت جسمی مبتلا به فشار خون، چربی خون، تپش قلب هستید.

جواب: همه‌ی گفته‌های شما را قبول دارم و چند نوبت از ریاست استعفا نموده و به خانه‌ی خود برگشتم، تا به امورات طلاب و حوزه علمیه خود برسم نمایندگان محترم مرا برگرداندند و اصرار دارند که در این مرحله حساس و سرنوشت ساز مقرر شورای اتفاق را ترک نکنید فعلا فرد جامعی به غیر از شما نداریم به قول طلبه‌ها می‌گویند در زمان فعلی بودن شما در شورا واجب عینی و تعیینی است تا زمینه به حول خداوند مساعد شود.

بهشتی به نگارنده گفت: ای کاش تفنگ مویک (ام ۱) از ایران نمی‌آوردند و وحدت ملی را هم خراب نمی‌کردند، کسانی هستند که ماموریت تخریب وحدت ملی را دارند. بعد از آن خدا می‌داند چه بلایی بر سر این ملت خواهد آمد.

چند روزی در ورس ماندم که هیاهو به پا شد که هیأتی از مزار شریف می‌آید حدود ۴۰ نفر سواره و پیاه بودند، آیت الله سید عالمی بلخابی سوار بر اسب جلو و آقای مزاری پشت سر ایشان در حرکت بودند، وارد مقرر شورای اتفاق شدند و از آن‌ها بگرمی بسیار استقبال گردید مدت چند روز جلسه ادامه پیدا کرد تا این که اختلافات ظاهر شد. آقای مزاری خود را در پشت دستار سیاه آیت الله عالمی بلخابی پنهان کرده بود و حرف خود را از زبان آن سید ساده دل و از همه جا بی خبر بلخابی می‌زد. مزاری عالمی را وسوسه کرده بود که باید تلاش کند تا مرکزیت شوری به شمال انتقال یابد و به جای بهشتی عالمی رئیس شوری باشد.

این مطلب مورد قبول نمایندگان ولسوالی‌ها واقع نگردید؛ از همین جا بذر نفاق پاشیده شد و میان عالمی و بهشتی شکاف ایجاد گردید، سرانجام پاداش اعتماد آقای عالمی به آقای مزاری، کشته شدن همسر و دیگر اعضای خانواده‌ی عالمی بدست تفنگ به دوشان مزاری بود.

فرق میان عالمی و مزاری این بود که عالمی فارغ التحصیل حوزه علمیه نجف بود و از سطح سواد حوزوی بالا برخوردار بود، اما به همان اندازه ساده دل و خوش باور بود، فکر سیاسی نداشت و در برابر فریب و نیرنگ زود اغوی می‌شد؛ در حالی که مزاری در عین حال که تقریباً یک عامی بی‌سواد بود، خط فارسی را با زحمت و تلکف بسیار و با گیر و بند و غلط غلط می‌توانست بخواند، قرآن شریف را کاملاً غلط قرائت می‌نمود و حدیث و روایت را که اصلاً خوانده نمی‌توانست، دستخط که هیچ نداشت و به جای امضاء، مهر می‌کرد؛ چون چند بار که امضاء کرده بود، هر بار امضاء به یک صورت دیگر در آمده بود و امضاها هیچ باهم نمی‌خورد، لذا برای خود مهری حک کرده بود که اغلب به جای امضاء از آن استفاده می‌کرد... با این وجود آقای مزاری در ایجاد اختلاف و راه اندازی فتنه مهارت داشت تا آن حد که موفق شد میان عالمی و بهشتی اختلاف بیاندازد.

بعد از مدتی آقای اکبری تاجیک تبار از شورا جدا گردید و بعد از آن آقای صادقی نیلی از پیکره‌ی آن جدا شد. آقای صادقی نیلی به نمایندگی از شورا بخارج مسافرت نمودند و بعد از برگشت به منطقه خود به شورا باز نگشت بر

اثر فتنه‌انگیزی، بعد از کشته شدن برهانی شعله‌های جنگ بر علیه بهشتی (بنا بر قول آن‌ها آمریکایی) شعله‌ور گردید.

بنابه گفته شاعر:

مکن کاری که بر پا سنگت آید جهان به این فراخی تنگت آید
چو فردا نامه خوانان نامه خوانند تو را از نامه خوانی ننگت آید

شورای اتفاق و روابط خارجی

بیانیه و مواضع شوری راجع به طرح دولت ایران در رابطه با خروج ارتش شوروی از افغانستان:

بسم الله الرحمن الرحيم

اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولوالامر منكم (قرآن کریم)

مدت سه سال و نیم است که از کودتای ننگین مارکسیستی و قریب دو سال است که از تجاوز ابر دیوانه‌ی شرق در سرزمین تاریخی افغانستان اسلامی سپری می‌شود و ملت تاریخ ساز افغانستان با تکیه به نیروی ایمان و با دست‌های خالی علیه ارتش سرخ و سربازان وحشی کوبایی و... متهورانه مبارزه و پیکار کرده است و هدف شان از این مبارزه بطور کلی دو چیز است:

۱- بیرون راندن متجاوزین و نابودی مهره‌های داخلی اش.

۲- پیاده کردن یک نظام اصیل اسلامی متکی بخود.

پس شعار ملت بپا خواسته‌ی افغانستان نیز دو چیز است:

۱- استقلال، آزادی؛ ۲- جمهوری اسلامی.

ملت حماسه‌گر و شهادت طلب افغانستان مصمم و قاطعند و به قطره قطره‌ی خون شهیدان بی‌شمار با نام و بی‌نام خود سوگند یاد می‌کنند که تا تحقق این دو هدف که آزادی خلق‌های در بند و زنجیر شده‌ی تاجیکستان و... را نیز در پی‌خواهد داشت از پای ننشسته و حتی برای یک لحظه هم سلاح‌های خود را بر زمین نگذارند. اما دولت‌های به اصطلاح اسلامی نسبت به اشغال افغانستان بعنوان یک سرزمین اسلامی و در قبال این همه ستم که برای ملت و این عضو از پیکر عظیم اسلام وارد شده است تا هنوز در برابر تکلیف اسلامی خود احساس مسئولیت نکرده‌اند حتی یک طرح را هم که مبتنی بر ارزش‌های انسانی و اسلامی و قابل قبول ملت مسلمان افغانستان باشد، ارائه نکرده‌اند بلکه بعضی از دول با اصطلاح مترقی اسلامی با کمال وقاحت دولت دست نشانده‌ی روسیه را در افغانستان برسمیت شناخته و ازین طریق تجاوز روسیه را و بقول برادر (عزیزی) این فاجعه‌ی بزرگ عالم اسلام را تاییده کردند و بی‌شرمانه‌تر از آن هنگامی که در سازمان دول طرح استعماری خروج ارتش شوروی از افغانستان پیاده بشود بعضی از این دول مترقی اسلامی ولی همگام با شوروی بمخالفت بر می‌خیزند.

اکنون که دولت جمهوری اسلامی برادر ایران تحت زعامت و امامت امام امت اسلامی خمینی عزیز و با پیروی از اسلام فقاہت با تمام گرفتاری‌های داخلی و

خارجی که دشمنان اسلام ایجاد کرده است، طرح و راه حلی را در این رابطه ارائه کرده است، چه این طرح در حل معضله موفق بشود یا نه، چون ملهم از ولایت فقیه است ما با آغوش باز از آن استقبال نموده و تشکر می‌کنیم.

همچنان که طرح ۸ ماده‌ای امریکایی فهد را نه تنها بشدت محکوم و تقبیح می‌کنیم، بلکه مخالفت قوی و عملی خود را با آن یک فریضه‌ی مهم دینی می‌دانیم و تا پای جان با این طرح و نتایج ناگوار و شوم برای عالم اسلام مبارزه و ندای امام امت اسلامی و ولایت فقیه را لبیک می‌گوییم. بنائاً موضع شورای انقلابی اتفاق اسلامی افغانستان که در حقیقت همان موضع ۴۳ السوالی (فرمانداری) مساوی ۷ - ولایت (استانداری) و قریب ۶ میلیون نفوس مناطق مرکزی افغانستان می‌باشد، در برابر طرح وزارت امور خارجه‌ی برادر ایران بشرط زیر اعلام می‌شود.

اصول دوگانه‌ی طرح نه تنها قابل قبول، بلکه خواست ملت افغانستان است. راه حل و چهارچوب طرح با اصلاحات که ذیلاً ذکر می‌شود قابل قبول است:

الف- از آنجایی که شعار همیشگی ملت ما تعیین سرنوشت شان بدست خودشان است که خوشبختانه در این طرح بعنوان یک اصل مطرح شده، پس اولین قدم که تشکیل شورای ۳۰ نفره اسلامی باشد فقط از علمای متعهد و مورد اطمینان ملت و آزاد اندیش افغانستان و علمای مسئول و عالم با ابعاد مختلفه‌ی دین مقدس اسلام از کشور جمهوری اسلامی ایران و پاکستان برای ما قابل قبول است و آن هم بخاطر اتصال سرنوشت محترم ملت‌های افغانستان، ایران، پاکستان و شریک بودن ایشان در دردها و گرفتاری‌های متجاوز روسیه...

ب- به اساس علت فوق‌الذکر نیروی حافظ صلح هم فقط از نظامیان مکتبی برادر ایران و برادر پاکستان باشد لاغیر.

لازم بتذکر آن‌که قبول طرح برای آن است که ملت ما مسلمان و انگیزه‌ی قیام و انقلاب ما مکتب است و در این طرح چیزی مخالف معیار مکتبی وجود ندارد و ما اسلام و نظام توحیدی و جمهوری اسلامی می‌خواهیم، نه خود را، در جهان بینی ما محور الله و قانون الهی است نه خود ما، و الا ملت از جنگ خسته نشده اند و همان ملت قهرمان است که در مدت ۴۰ روز ۴۳ ولسوالی (فرمانداری) را با دست خالی و شکم گرسنه آزاد می‌کند و همان دست‌های پرتوان در آینده‌ی نه چندان دور نشان خواهند داد که چطور افغانستان را گورستان تجاوزگران کفر می‌سازد و شرافتمندانه و سربلند استقلال و جمهوری اسلامی را در افغانستان پیاده و غلبه‌ی خون بر شمشیر و مظلوم بر ظالم را به جهان نشان خواهد داد.

والسلام

شورای اتفاق.

دو پیشنهاد بدولت ایران:

ولا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم (قرآن کریم)

ملت تاریخ ساز و مسلمان افغانستان که سال های سیاه و دردناک تحت فشارها و شکنجه های حکومت های مزدور و نظام ستم شاهی بسر می برد و جهانخواران از اصل ننگین «تفرقه بیانداز و حکومت کن» خویش در این سرزمین مستضعف نشین استفاده کرده و عیاشان را برگرده ی این ملت سوار کرده بودند که جز می گساری و هوسبازی و وطن فروشی هیچ عرضه ی نداشتند، قاعدتاً انقلاب سرتاسری و اسلامی را در نهاد خود می پروراند و تدارک می دید که بعد از کودتای ننگین مارکسیستی ۷ ثور ۱۳۵۷ چرخ های این انقلاب بشدت بحرکت آمده همزمان با نهضت های آزادی بخش در سراسر جهان خصوصاً انقلاب اسلامی ملت برادر ایران تحت زعامت رهبری های پیامبرگونه ی امام امت اسلامی نائب الامام خمینی بزرگ، ملت آماده ی افغانستان با عدم امکانات مادی دست بقیام مسلحانه زدند و استکبار جهانی و ابردیوانه ی شرق، روس تجاوزگر را چنان گیج و دچار سردرگمی کرده است که عزیزترین آغوش پروردگان و مهره هایش را بدست دیگری بی رحمانه و به بدترین وضع خفه کرده و نابود می کنند و نوکر مزدور امپریالیزم غرب می خواند و دیوانه وار صدهزار سرباز را با پیچیده ترین وسایل نظامی وارد افغانستان کرده با ریختن آخرین فرم بمب با قوی ترین قدرت تخریبی بر سرملت مستضعف و کارگر افغانستان ماهیت شعارهای فریبنده ی جانبداری از کارگران و دهقانان محرومین و زحمت کشان خود را بر جهانیان روشن می کند.

اما پیروزی نهایی و بشمر رسیدن انقلاب بطور کلی وابستگی و نیاز مبرم به سه شرط اساسی دارد:

الف- ایمان بخداوند و اتکال بذات اقدس او: چه این که پیروزی از آن اوست و اوست که نصرت مؤمنین را بر خود واجب کرده است. (کان حقا علینا نصر المؤمنین) قرآن کریم

ب- اتحاد و اتفاق: که هر انقلاب ملی و مردمی بدون اتحاد و یکپارچگی محال است به پیروزی برسد.

ج- نظم و تشکل: معلوم است هر امر بدون نظم در روند خود هر آن و لحظه در خطر اضمحلال و نابودی قرار دارد (علی علیه السلام: وعلیکم بنظم امرکم)

این سه عامل مهم موفقیت و سه شرط اساسی پیروزی در آغاز انقلاب کاملاً در بین ملت برخواسته افغانستان مشهود بود ایمان بخداوند چنان در عمق جان مجاهدین نفوذ کرده بود که هر بیننده‌ای را واقعاً دچار شگفت می‌کرد مجاهدین درحالی که اکثر شان بیش‌تر از چند روزه مواد غذایی درخانه نداشتند چنان با روحیه‌ی قوی و نشاط جان بخش و سیمای ملکوتی بسوی پایگاه‌های مستحکم کفر و الحاد هجوم می‌بردند که هر بیان و قلم از وصفش عاجز است. اتحاد و یکپارچگی هم با آن تجارب تلخ و درعین حال عبرت آور که ملت ما از گذشته داشته بحد اعلای خود در بین ملت انقلابی محسوس و ملموس است ملت ما شیعه و سنی چه در سنگرهای جنگ و چه در پشت جبهه چنان با روح همدیگر دوستی دست هم را می‌فشردند که دیدنش برای دشمن و ضد انقلاب غیر قابل تحمل بود از درآغوش کشیدند و بوسه‌های گرم دو برادر سنی و شیعه

رخسار الهی هم را و نفرین فرستادندشان بر کسانی که سر مسائل جزئی و اختلاف نظرهای ریز این پیکر واحد اسلام را بنام شیعه و سنی و یا قومیت و لسان از هم جدا کرده بودند، خون در قلب ایادی اجانب که خطهای الحادی و نفاق افکند را تحت پوشش عنوانهای مبتذل همانند نسل نو هزاره، یا افغان ملت پر کرده بودند، می ایستاد.

تشکل و انسجام دهی را که شرط سوم موفقیت است نیز ملت ما از نظر دور نداشته چنانچه در مناطق مرکزی و تشیع نشین افغانستان ملت ما با یک یورش سریع و برق آسا تمامی تقریباً یک سوم خاک مقدسشان را از وجود کفر تجاوزگر و مزدورانش پاک کرده بلافاصله از تمام جبهات و حوزات نظامی نمایندگان ملت در راس شان روحانیت مبارز که پیشتازان نهضت و انقلاب بوده در نقطه‌ی مخصوصی (ورس) جمع و شورای اسلامی و مردمی را (شورای انقلابی اتفاق اسلامی افغانستان) بوجود آوردند تا تحت اداره و رهبری این شورا و ارشادات روحانیت مبارز در تمام ابعاد سیاسی، نظامی، اجتماعی، منظم و منسجم و متشکل حرکت کرده و...

اما مع الاسف بعد از گذشت مدتی افراد در خارج کشور (کشورهای همجوار پاکستان و ایران) دور هم جمع شده و دفتر باز کرده قیومیت ملت و انقلاب اسلامی افغانستان را با تیتراژ درشت روی تابلوها ترسیم کردند و در مرور ایام در راه تضعیف و از بین بردن سه عامل اساسی و شرط مهم پیروزی فوق قدم‌ها برداشتند و بنام تشکل و سازماندهی ضربه‌های کاری بر پیکر انقلاب وارد آوردند که من خدا و وجدانهای پاک را گواه می‌گیرم که دشمن تا حال

نتوانسته هم‌چو ضربه‌هایی به انقلاب ما وارد کند. نمی‌دانم این‌ها دانسته این جور بنفع دشمن حرکت می‌کنند یا نمی‌فهمند چه کرده‌اند و چه می‌کنند آیا این قدم‌ها و قلم‌ها که باید علیه دشمن که خاک ما را اشغال کرده و برای اسارت در خانه‌ی ما تجاوز کرده بکار برود آگاهانه علیه ملت و اتحادشان بکار می‌رود یا این‌ها نمی‌داند با این موضع‌گیری‌ها چه بلایی بر سر انقلاب می‌آورند؟ که انشا الله با آگاهی ملت نخواهند توانست.

این را باید دانست که ما مخالف با تشکیلات و سازماندهی نیستیم بلکه تشکل را یکی از ارکان پیروزی می‌دانیم لذا به نهادهای اصیل و اسلامی که با خط مشی و استراتژی روشن در جهت انقلاب و ملت و همگام با ملت حرکت می‌کند، احترام قائلم.

اما این گروهک‌های به اصطلاح مترقی تاکنون چه عمل انقلابی انجام داده جز جبهه‌گیری در برابر ملت و فعالیت و سمپاشی برای فراموشی مسئله‌ی اصلی (نبرد با شوروی) مگر این‌ها غیر از شایعه سازی و برجسب زدن‌های ناروا کار دیگری انجام داده‌اند؟ مگر همین گروه‌ها و پارتی‌های شان نیست که از اتحاد مقدس اسلامی ملت مسلمان یک اتحاد مائوئیستی تبلیغ می‌کنند؟ از باند قاتل شهید شاهد حجت الاسلام برهانی که جرمی جز نصیحت این باند جاهل جهت خاموشی درگیری با برادران و انقلابی سنی‌ما نداشته به شورای اسلامی و مردمی که بوجود آورنده‌ی آن خود ملت انقلابی است، وقیحانه حمله می‌کند و بالعکس نام هم از آن روحانی مبارز نمی‌برد؟

این خود دلیل واضحی است که این‌ها مخالف روحانیت هستند نه از روحانیت، مگر همین‌های که امروز به ادعای قیومیت ملت قلم فرسایی کرده تخم نفاق می‌پاشند در آن روزی که روحانی مبارز و مجاهد نستوه آیت الله محمد حسین نصری (مشاور عمومی شوری) در برابر حکومت کمونیستی اعلام جهاد و با پیام و نامه‌های مکرر تمام مردم مناطق مرکزی را در صحنه‌ی پیکار کشاند و خود پیشاپیش مجاهدین در صف مقدم جنگ قرار داشت آن‌ها با تکیه به منطق «مشت و درفش برابر نیست» از گوشه‌ها و مخفی‌گاه‌ها یا خارج از کشور روحیه‌ی مجاهدین را تضعیف نمی‌کردند؟... و صدها مگر دیگر.

بالاخره آیا بطور کلی برای کوبیدن انقلاب و ملت انقلابی و تقویه‌ی دشمن سلاح قوی‌تر و مخرب‌تر و برنده‌تر از سلاح نفاق وجود دارد؟ باری، با تکیه به اصول سه گانه‌ی فوق پیشنهاد نمایندگان شوری... راجع بطرح اتحاد سازمان‌ها و شورا این است که تمام رهبران سازمان‌ها با چند نفر از مقامات مربوط و ذیصلاح جمهوری اسلامی ایران و روحانیون متعهد و مبارز حوزه در داخل افغانستان تشریف ببرند بعنوان هیأت بررسی که هم خدمت و یا خیانت شورا را از نزدیک بررسی فرمایند و هم تمام ملت و شورا و سازمان‌ها بعد از مذاکره و مفاهمه تصمیم نهایی خود را اتخاذ نماید تا یک اتحاد سرتاسری و پایدار بوجود بیاید چون تصمیم‌گیری حق ملت افغانستان است تصمیم‌گیری و اتحاد سازمان‌ها منهای ملت‌ها در جبهه بی‌اثر و نتیجه پوچ و هیچ خواهد بود و ملت هیچ چیزی تحمیلی را نخواهد پذیرفت.

توضیح این که پیشنهاد نمایندگان شورا دو چیز است

۱- درخواست هیأت بررسی مرکب از نمایندگان مقامات ذیصلاح جمهوری اسلامی ایران و سازمان‌ها و علما و طلاب واقع بین و بی‌طرف برای بررسی خدمت و یا خیانت شورا و غیرشورا.

۲- وحدت و اتحاد سرتاسری سازمان‌ها در داخل افغانستان با نظریه و تصمیم‌گیری تمام اقشار ملتی که انقلاب کرده و قربانی داده و سنگر اسلام را حفظ و از ناموس و مکتب اسلام دفاع کرده و می‌کنند.

پیام یک مجاهد در مجله شورای اتفاق...

تذکر: آن چه در این چند صفحه از نظر خوانندگان عزیز می‌گذرد متن پیامی است که یکی از برادران مجاهد و دردمند که از آغاز انقلاب شکوهمند اسلامی افغانستان تاکنون در سنگرها و جبهات اسلامی جهاد کرده و تمامی جریان‌ات جاری در کشور را از نزدیک لمس کرده و خلاصه‌ی برداشت واقع بینانه‌ی خود را در این پیام خلاصه و از ارکان نشراتی شوری مصرانه تقاضای پخش آن را نموده است از آن جا که خواسته‌های مجاهدین عزیز برای ما غیر قابل رد می‌باشد و از طرف دیگر پیام منعکس کننده‌ی خواسته‌های مکتبی تمام ملت برخواسته‌ی افغانستان می‌باشد با این که پیام خیلی طولانی و عریض است به نشر آن اقدام شد.

اینک متن پیام: ای سران و رهبران احزاب اسلامی که شما چنین وانمود می‌نمائید که غرض خدمت به اسلام و مسلمین و اعتلای کلمه الله و تاسیس جمهوری اسلامی غیر وابسته با ابرقدرت‌های شرق و غرب و نابودی رژیم مارکسیستی از افغانستان و آزادی میهن فعالیت می‌نمائید، آیا عامل پیروزی تنها نوشتن و پخش اعلامیه و هفته‌نامه و روزنامه است؟ آیا عامل پیروزی تنها مظاهره‌ها و راهپیمائی‌ها و دادن شعارهای جالب، ولی خالی از عمل است؟ آیا عامل پیروزی تنها زدن مارک‌ها و برچسپ‌های انحرافی و ارتجاعی بر یکدیگر است؟ چه راست و چه دروغ، غرض تزکیه و بالا بردن خود و آلوده و ناپاک نشان دادن رقیب است؟

آیا عامل پیروزی تنها دفتر و دکان بازکردن و ادعای رهبریت و دست و صورت بخون سرخ شهدا رنگ نمودن و با همین دست و صورت رنگین پول بنام کمک برای مجاهدین همیشه در سنگر از کارگران و غیره جمع نمودن و سپس بعض آن را منزل خریدن و بعض دیگر را ذخیره و زاد یوم معاد و بعض دیگری را سم درست نمودن و افکار بی‌الایش ملت را مسموم نمودن و ایجاد نفاق و بجان هم انداختن و باستضعاف کشاندن و از حالت شور و عشق و هیجان بحالت رکود و سکوت بلکه بحالت انعطاف و تسلیم‌پذیری رساندن است؟

ای سران سازمان‌ها شما خوب می‌دانید که این ملت مسلمان و قهرمان بدون هیچ‌گونه هدایت و رهبری سازمان‌ها بعد از احساس خطر بر دین و ناموس و خاک و به آتش کشیده شدن قرآن مجید و بسته شدن کتابخانه‌های دینی و

دستگیر شدن علمای این ملت محض پشتیبانی از اسلام و قرآن و برانداختن رژیم منفور کمونیستی و حکومت دست نشانده‌ی روس قیام مسلحانه را آغاز و صدها هزار قربانی و خانمان‌سوزی‌ها و آواره‌گی‌ها را متحمل شدند که هنوز هم با بدن عریان و شکم‌ها و دست‌های خالی در برابر دشمن خون آشام روس سنگر اسلام را حفظ می‌کنند هم اکنون همین ملت به پاخواسته در راه اسلام به اثر نفاق و گروه‌گرایی بین سازمان‌ها ده‌ها تن کشته می‌شود راستی مسئول خون بناحق ریخته‌ی این مسلمانان پاک شما نیستید؟ و چه کسی خواهد بود؟ و چگونه توجیه خواهید نمود؟

ای سران احزاب وقتی که دشمنان جهانخوار اسلام نقشه‌ی نفاق بین مسلمین و مجاهدین را که یگانه عامل پیروزی آن‌ها و شکست مسلمین است راهی بعرض یک سانتی‌متری طرح نمود شما سازمان‌ها بلافاصله بطور اتومات (خودکار) و مزدور بدون مزد این خط نفاق را عریض و به جاده‌ی صدمتری وسعت دادید و آن چه دشمن می‌خواست هزار برابر در مقام عمل پیاده نمودید در حقیقت چند مقابل صد هزار ارتش روس و حکومت مارکسیستی بنفع روس و ضرر ملت مسلمان افغانستان کار کرده و می‌نمایند آیا شما بعکس فرموده‌ی علی(ع): «کونوا للمظلوم عوناً و للظالم خصماً» رفتار می‌کنید یا روس و حکومت دست نشانده او را مظلوم تشخیص داده‌اید؟ ورنه عمل شما چگونه قابل توجیه خواهد بود؟ ای رهبران احزاب وقتی که شما در خارج سازمان‌ها تشکیل دادید چشم‌ها را باز نموده عقب سرتان به افغانستان بسوی ملت دیدید راستی ملت بچه حال بود و بکدام صفت مشاهد کردید همه بی تفاوت و خواب

بودند شما بیدار کردید یا منحرف بودند شما هدایت کردید یا قبل از تشکیل سازمان‌ها این ملت خدای خود را خوب شناخته احساس مسئولیت کرده برای ادای مسئولیت و دین خودها در برابر اسلام عزیز همه و همه شیعه و سنی با وحدت کلمه در سنگرهای اسلام علیه کفر برای حفظ اسلام و ناموس اسلام و خاک و میهن حتی برای حفظ شما سرگرم رزم و مصاف بوده اکثر مناطق را آزاد کرده بودند چون سازمان را نمی‌شناختند فقط و فقط قربت الی‌الله در راه خدا جنگ و نبرد می‌کردند و بعد از تشکیل سازمان‌ها و دعوت شدن ملت توسط پول نقد و نسیه بگروه‌گرایی یا بدستور شما سران یا قهراً برای سران و برای سازمان جنگیدند نه برای خدا و قربت الی‌الله آیا گناه کشاندن ملت مسلمان از حق پرستی به باطل پرستی و از خدا پرستی به بت پرستی بعهده‌ی چه کسی خواهد بود؟ و چرا چنین بشود و آخرش چه خواهد شد؟ ای سران ای کسانی که «یالیتنا کنا معکم فافوز فوزاً عظیماً» گفته و اشک ریخته آه سوزناک از مغز جگر می‌کشید جز این است که شما بعد از کودتای ننگین ۷ ثور خلقی‌ها و پرچمی‌ها و بوجود آمدن حکومت مارکسیستی در افغانستان جهاد و رهبری ملت سراسیمه و غرق در گرداب تحیر را فراموش و نادیده گرفته محض جهت ادامه‌ی زندگی ننگین ذلتبار زود گذر (یعنی خوردن و نفس کشیدن و راه رفتن بدون حس مسئولیت و دفاع و ادای مسئولیت) مردانه فرار را بر قرار ترجیح و زندگی شرم‌آور و ذلت‌انگیز را بر شهادت و برحیات پرافتخار ابدی و پایان ناپذیر برگزیده و ملت که سخت در بحبوحه‌ی اضطراب و سردرگمی و بی‌سرنوشتی فرو رفته بود در همان حال تحیر و رقت انگیزش چون گله‌ی

بدون شبان وارد و بدون رئیس و سرنوشت بجا گذاردید و این ملت سر درگم که شب‌ها و روزهای شان در چه باید کرد سپری می‌شد بعد از فکر و تلاش در راه یابی راه نجات طبق وعده‌ی قرآن مجید «والذین جاهدا فینا لنهیدینهم سبلنا» راه نجات را که در تکاپوی آن بود در جهاد و شهادت و شرف و عزت را در جنبش و نهضت دیده زندگی پر افتخار و جاودانی را بر زندگی ذلت بار زودگذر برگزیده خودها را از بحبوحه و سردرگمی رهانیدن همه و همه شیعه و سنی با وحدت کلمه غرض پیشینیانی دین و قرآن و نابودی رژیم کمونیستی و تاسیس جمهوری اسلامی غیر متکی به ابرقدرت‌های دنیا قیام مسلحانه خود را علیه عمال روس آغاز نمود و از این که وحدت حرکت در راه الله بینشان حکم فرما بود موفقیّتاً و معجزه آسا به پیش می‌رفتند از آغاز انقلاب طولی نکشید که اکثر مناطق پاکسازی و کنترل بعضی شهرهای بزرگ نیز بدست پر توان مجاهدین اسلامی قرار گرفت اما شما در این وقت در حال فرار بودید هرچه بشدت می‌دویدید و خیز می‌زدید فرصت آن را که عقب سرتان نگاه کنید که چه خبر است نداشتید تا به پاکستان و ایران رسیدید کمی نفس راست کردید آن قدر فرصت پیدا شد که با حالت وحشت‌زدگی و ضربان قلب شدید و سریع نفس زنان بعقب سرتان نگاه کردید دیدید که این ملت و این اردوی سرنوشت سعادت را بر شقاوت و شرف و عزت را بر زبونی و ذلت و شهادت را بر زندگی ننگین برگزیده حسین‌وار و زینب‌گونه همه حاضر در صحنه‌ی نبرد اسلام علیه کفر با سلاح‌های معمولی از دین و ناموس و شرف و خاک خودها دفاع می‌کنند و در این راه بی‌باکانه از جان عزیز خودها می‌گذرند و راه چنان

می روند که رهروان رفته اند. آن وقت بود که شما بخطای خودها پی بردید که این راه که ما می رویم بترکستان است آن گاه است که غرض استیعاذه و بدست آوردن آبروی رفته خود و غرض تلافی نمودن خطا و جبران اشتباه بزرگ خودها مرتکب عذر بدتر از گناه شده سازمان های متعدد با نام های متعدد فریبنده سرسام آور تشکیل دادید تا پیش دنیا و مجاهدین و ملت مسلمان افغانستان چنین وانمود و نشان داده باشید که ماها نیز در رابطه با انقلاب اسلامی افغانستان با ملت شریک و همدرد و همنا بوده بی تفاوت نمی باشیم آیا پیشگامان و پیشاهنگان انقلاب شما می باشید؟ یا ملت آیا شما رهبر ملت می باشید یا ملت رهبر شما است؟ آیا کدام از شما سازمان ها و ملت امام و کدام شما ماموم می باشید خداوند کریم در ضمن این آیه فرموده: «فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما» و بصراحت هرچه روشن تر مجاهدین یعنی ملت مسلمان را بر قاعدین یعنی شما فضیلت و برتری بسیار داده این جا ملت مسلمان افغانستان از شما سوال می کند که بکدام منطق ادعای رهبریت می کنید؟ و باز می خواهید فردای پیروزی بر ملت حکومت نمایید؟ آیا حکومت فراریان بر قراریان و امامت مامونین بر امان و حکومت قاعدین بر مجاهدین و حکومت مفضولین بر فاضلین روی چه منطقی درست؟

است اگر حکومت قاعدین بر مجاهدین صحت داشته باشد حکومت مقصرین مجاهدین بر مجاهدین هیچگونه توجیه نخواهد داشت.

ای سران سازمان ها بخداوند قسم ملت از تعدد و تشتت شما از تفرقه افکنی های شما از بعضی را بجان بعضی دیگر انداختن شما از ایجاد برادرکشی

شما از شور و عشق و پیکار خستگی‌ناپذیر بحالت رکود و سکوت بلکه به‌تسلیم شدند کشاندن شما بستوه آمده‌اند بصراحت هرچه رساتر فریاد می‌کشد ای سازمان‌ها ای سران گروه‌ها از شما کمک طمع نداریم چشم بخیر شما ندوخته ایم و هدایت و رهبری از شما انتظار نداریم طبق ضرب المثل معروف «از خیر شما گذشتیم سگ تان آزار نرساند» این صدا صدای ملت است ای سازمان‌ها بخداوند قسم شما سد عظیم و مانع ضخیم در راه پیشرفت انقلاب اسلامی‌مان ایجاد کرده‌اید بخاطر خدا و ناله‌ی یتیمان بی‌وارث و اشک چشم پدران و مادران بسوگ نشسته و قطره قطره خون شهدای راه حق کربلای افغانستان، این مانع پیروزی را از سر راه ملت مسلمان و همیشه در سبک افغانستان بردارید که راه ما روشن است پیروزی از آن ماست بزودترین فرصت دشمن شکست خورده مکتبی، سیاسی، نظامی، اقتصادی خود را از خاک وطن مان خواهیم راند. این ندا ندای ملت است:

ای سران رنگ رنگ ای سازمان‌های پریشان

زاخلاف شما ملت پریشان است امروز

تک روی‌ها خودپسندی‌ها نباشد چاره درد

درد ما را وحدت ایثار درمان است امروز

در ورای مرز حرف مفت گفتن نیست مشکل

سازمان تشکیل دادن کار آسان است امروز

رفتن اندر جبهه و با خصم در پیکار بودن

کشته گشتن گاه کشتن شرط ایمان است امروز

ای سازمان‌ها ملت مسلمان و تاریخ ساز افغانستان از شما می‌پرسد که غرضتان از بوجود آوردن این همه گروه چیست؟ آیا غرض از تشکیل سازمان خدمت به اسلام و مسلمین است که همه ملت و شما دانستید که این غرض عکس شد بنفع کفر و ضرر اسلام تمام شد اگر غرض تان از تشکیل سازمان ریاست بعد از پیروزی است، این همه تعداد توأم به نفاق مانع پیروزی است نه عامل پیروزی!

بر فرض پیروزی اولاً افغانستان گنجایش لااقل یکصد حکومت و چند رئیس ندارد. ثانیاً ملت انقلابی افغانستان دشمنان خود را خوب شناخته مجاهدین قاعدین را نه تنها قبول ندارند بلکه تصمیم نهایی خود را بمحاکمه شان اتخاذ نموده‌اند. قطره قطره خون آن مجاهدین پاک که بین سازمان‌ها به اثر گروه گرایی به امر سران احزاب بناحق بزمین ریخته‌اند بمب‌ها گردیده منفجر خواهد شد و قاتلین و عاملان قتل و خون‌ریزی را بمحاکمه کشانده بدست قانون خواهد سپرد. و اگر غرض از تشکیل سازمان‌ها تنها نان و نام و شهرت است این غرض به اوج خود رسیده مراحل نهایی خود را پیموده دنیا می‌داند که رهبر فلان سازمان فلان آقا است تقاضای ملت است اکنون که بحمد الله به هدف نهایی خود رسیده‌اید چه خوب که دست از تشتت و گروه‌گرایی که او تباه‌گرایی و فسادگرایی و نفاق‌گرایی و در حقیقت بت پرستی است برداشته بحق‌گرایی و خداپرستی بازگردید و با اتحاد که خواسته‌ی خدا و ملت و ضامن پیروزی و سعادت است بپردازید هرچند بگروه‌گرایی بیش تر ادامه دهید بفساد و خونریزی مسلمانان و بغارت اموال و هتک نوامیس اسلام بیش تر کمک کرده

و بعداب و عقاب اخروی خود بیش‌تر افزوده حسرت و ندامت تان زیادت‌ر خواهد شد برای اثبات این مطلب که گروه‌گرایی تباه‌گرایی و بنفع دشمن است یک شاهد زنده و ارزنده از فرمایش الهام بخش امام متذکر می‌شویم در تاریخ ۲۴ / اسفند (حوت) / ۱۳۶۰ رهبر عالی‌قدر جهان اسلام و امید مستضعفین و تبلور اهداف انبیا و نایب برحق مصلح جهان بشریت امام خمینی در سخنان الهام‌بخش و روح افزا و حیات بخش با قاطعیت سازمان‌گرایی ارتش را تحریم نموده فرمود: «ای ارتش مسلح از گروه‌گرایی برحذر باشید گروه‌گرایی بر ارتش جایز نیست هرچند آن گروه خوب و برحق باشد و من امر می‌کنم که ارتش باشد یا گروه، نمی‌شود که هم ارتش و هم گروه باشد وقتی که ارتش گروه‌گرا شد فاتحه‌ی اسلام را باید خواند زیرا بین شان هرج و مرج پیدا می‌شود و همه بجان هم می‌افتند.» چنان‌چه در افغانستان تحقق پیدا نموده زیرا ارتش ملت مسلمان افغانستان خود همان ملت است که بگروه‌گرایی کشانده شده و بجان هم افتاده‌اند. ای سران احزاب عواقب سوء نفاق افکنی و گروه‌گرایی و نتایج زبون انگیز و ذلت‌بار ناشی از گروه‌گرایی متعدد آن قدر زیاد است که کتاب‌ها نوشته شود کم است این‌جا باید گفت:

کتاب ذم ترا آب بحر کافی نیست

که ترک‌نم سرانگشت و صفحه بشمارم

من نمی دانم این همه فریاد یتیمان واشک چشم بیوه زنان و ندای مجاهدین چرا
تاثیر نمی کند؟

دانم این ناله در این دل زچه تاثیر نکردی

رخنه در سنگ محال است تو تقصیر نکردی

ای سران محترم به اصطلاح اسلامی ملت مسئولیت عدم پیروزی انقلاب
اسلامی افغانستان و تاخیر آن را از جانب شما می داند جوابده و مسئول پیش
ملت شما شناخته شده اید چنانچه می باشید زیرا یگانه عامل عدم پیروزی ملت
مسلمان نفاق بین آنها است که باثر گروه گرایی ها نفاق تسلیم آفرین و مرگبار
بوجود آمده است.

سخنی با ملت: ای ملت چه خوب که شما بخود آیید و بدانید که تمام
سازمان ها خود را می خواهند و شما را بخود دعوت می کنند حزب پرچم شما
را بخود دعوت می کند حزب خلق خود را می خواهد و شما را بسوی خود
دعوت می کند حزب شعله و ستم ملی هر کدام شما را بسوی خود دعوت
می کند و همچنان گروه های به اصطلاح اسلامی که خود را وارث خون شهدای
راه حق می دانند نیز هر کدام خود را می خواهند و شما را بسوی خود دعوت
می کند نه در راه خدا و بسوی خدا این خودها غیر خدا است هر چیزی که خدا و
خدایی نباشد باطل است این سازمان ها شما را بسوی خودهای باطل دعوت
می کند و خداوند هم خود را و هم شما را و هم دین خود را می خواهد و شما
را بسوی خود و جهاد در راه خود دعوت کرده است. چنانچه شما ملت قبل از

بوجود آمدن سازمان‌ها این دعوت خدار لبیک گفته قربۀ الی‌الله در راه او و بیاری او و قرآن او شتافته از دادن صدها هزار قربانی و آواره‌گی‌ها و خانمانسوزی‌ها دریغ و مضایقه نکرده با نیروی ایمان به‌الله کالجبل‌الراسخ سنگرهای اسلام را حفظ کرده و می‌کنید یقین کنید که راه همان است که در آغاز انقلاب انتخاب نموده و پیمودید شما بدعوت خدا بدون هیچگونه رهبری‌سازمانی از تمامی نقاط کربلای افغانستان مرد و زن و کبیر و صغیر این دعوت پرودگار جهان را از صمیم قلب‌های لبریز از عشق و شور جانبازی در راه او لبیک گفته با وحدت شگفت‌انگیز غیر منتظره بین تمام اقشار اهل تشیع و اقشار اهل تسنن و همچنین بین این دو طایفه تشیع و تسنن با چوب و تبر و تفنگ‌های قدیمی قیام افتخار آفرین مسلحانه خودها را غرض حفظ دین اسلام و قرآن برای خدا و قربۀ الی‌الله آغاز نمودید ای ملت بخدا قسم هرگز اشتباه نکرده‌اید و بخطا نرفته‌اید راه نجات و پیروزی و راه سعادت و شهادت در راه حق همان راه است که شما می‌پیمائید همان راه را ادامه دهید تا بسر منزل مقصود برسید در این راه یکجان بجان آفرین بده در مقابل صدجان بازستان ای ملت چقدر حیف است و چقدر عیب است و چقدر خسران جبران ناپذیر است که در راه غیر خدا از جان عزیز بگذرید و برای همیشه بگذرید در مقابل یکجان یکجان هم نگیرید ای ملت دست از گروه‌گرایی و تباه‌گرایی و فسادگرایی و بت‌گرایی که عواقب سوء و نتایج وخیم او خودکشی برادرکشی و عدم پیروزی بلکه تسلیم شدن بکفر و در آخر کافر شدن و دشمن خدا و قرآن شدن است جدا بر حذر بوده خودها را از این باطل‌گرایی اول باب استغفر الله

شستشو نموده پس با حربه‌ی لاحول و لاقوه الا بالله العلی‌العظیم سازمان‌ها را از خودها رانده با وحدت سرتاسری شیعه و سنی برای خدا و قریه‌الی‌الله به انتظار پاداش آخرت از دین و قرآن و از خاک و ناموس اسلام قهرمانانه دفاع نموده بی‌هراس و بی‌باک در این راه یک جان داده در مقابل صدجان از جانان بگیرید که انشاء الله تعالی پیروزی از آن شما است بشرط وحدت کلمه و تعهد به اسلام عزیز.

در خاتمه درود بر مجاهدین راه حق و حقیقت، درود بر رزم‌آوران پاکباز، ننگ و نفرین بر منافقین، مرگ بر شرق و غرب، مرگ بر شرق‌گرا و غرب‌گرا.^۱

اولین فتنه میان شورای اتفاق و صادقی نیلی و سازمان نصر افغانستان

گفتم که در تابستان ۱۳۶۰ در مرکز شورای اتفاق بودم، مرکزیت شورا بخاطر بمباران‌های خلقی‌ها از سر یک تپه به داخل یک ساختمان واقع در دره‌ی تنگ که گفته می‌شد مکتب یا بیمارستان بوده، منتقل شده بود. من یکی از مهمانان بودم در هنگام شب جلسه‌ی تشکیل شد که اعضای بلندپایه‌ی شورای اتفاق در آن حاضر بودند. بحث جلسه این بود که آقای صادقی نیلی پس از بازگشت از سفر به ایران که جهت افتتاح دفتر نمایندگی شورای اتفاق به آن کشور رفته بود، نزدیک یک ماه است که در شورا نیامده و گزارش کار خود را نداده است.

^۱ - مجله‌ی «توحید» ارگان نشراتی شورای انقلابی اتفاق اسلامی افغانستان، شماره ۱.

باید هیأت ذیصلاحیت از نمایندگان ولسوالی‌ها که در شورا عضویت دارند اعم از تشیع و اهل سنت تعداد ۴۰ نفر به مرکزیت نیلی بروند و بعد از اظهار تقدیر و تشکر نماینده‌ی عالی شورای اتفاق، آقای صادقی را هرچه محترمانه‌تر به شورا دعوت نموده و همراه خود بیاورند. دعوت‌نامه‌ی نوشته‌شده و آیت الله بهشتی، علامه پیتو جوی، سید امین عارف (نواده‌ی آیت الله رئیس یکاؤلنگی) و دیگر اعضای شورا امضاء کردند به نگارنده گفتند شما نیز امضاء کنید در واقع یکی از نمایندگان شورا هستید خدمت صادقانه نموده‌اید مقداری زیاد دارو جهت درمان در شورا فرستادید، بنده گفتم من مسافر امضای شما کفایت می‌کند. نگارنده و «حاجی سید حسن شریفی» بعد از اخذ روادید از شورا از مسیر جاغوری به طرف پاکستان و ایران حرکت کردیم بعد از این که به پاکستان رسیدیم شنیدیم که هیأت یادشده از مسیر شهرستان به طرف نیلی حرکت نموده تا در قریه‌ی برلو رسیده و در آن جا یکی از مؤمنین فوت شده بودند اهالی جهت دفن سر قبرستان بودند و هیأت شورا نیز به سر قبرستان رفته و در این وسط دست‌های ناپاک و پلیدی به آقای صادقی گزارش دادند که لشکری از طرف شورای اتفاق به خاطر دستگیری شما در منطقه‌ی برلو رسیده هرچه سریع‌تر تفنگ به دوشان برای جلوگیری و مقابله بفرستید، که مرکز نیلی این کار را می‌کند تفنگ به دوشان نیلی بسرعت خودشان را به قریه‌ی برلو می‌رسانند ظاهراً میت دفن شده بوده و مردم در حال برگشتن بوده که تفنگ به دوشان نیلی می‌رسند و هیأت شورای اتفاق را وادار به خلع سلاح می‌کند هیأت می‌گویند ما برای دعوت آقای صادقی نیلی از طرف شورا آمده‌ایم...

بقیه‌ی اعضای هیأت خلع سلاح می‌شوند حجت الاسلام برهانی مسئول هیأت می‌خواسته خشاب و شاه‌جور تفنگش را بگیرد تا مطمئن شود که کارتوس در میل تفنگ نیست تا تفنگ را تحویل دهد که در همین موقع سرپرست نظامیان نیلی پیش دستی می‌کند و برهانی را هدف قرار می‌دهد تا کشته می‌شود و بقیه‌ی اعضای هیأت را دستگیر کرده و دست بسته به مرکز نیلی منتقل می‌کنند و به محبس می‌اندازند.

خبر کشته شدن برهانی و اسارت و زندانی شدن هیأت شورا در مرکز نیلی، به شورای اتفاق گزارش می‌شود از طریق تلفن و پیام‌های فی مابین و در بین شورا و صادقی نیلی پیام‌های زیادی رد و بدل می‌شود شورا می‌خواهد که اعضای هیأت را آزاد کنید چون در میان آن‌ها از برادران اهل سنت قرار دارند... مرکز نیلی هیأت شورای اتفاق را آزاد نمی‌کند، نائره‌ی جنگ نواخته می‌شود و دست‌های مرموز و پلید خلقی‌ها و نیونازیس‌م هزارگی که در اطراف بهشتی و صادقی لانه کرده بودند و منتظر فرصت بودند به شکل گسترده‌ی وارد عمل می‌شوند و قضیه را برای طرفین جنگ چنان برجسته می‌کنند که خون‌های خوانین، کمونیست‌ها، قدرت طلب‌ها، فرصت طلب‌ها... همه به جوش و خروش می‌آیند، لشکر عظیمی به سرکردگی ترابی به طرف مرکزیت نیلی حرکت می‌کند و در مسیر راه مانند سیلاب بنیان‌کن نیک و بد را در هم می‌کوبد تا این‌که به مرکزیت نیلی می‌رسند اعضای هیأت به اسارت گرفته شده را آزاد می‌کنند، صادقی نیلی از منطقه فراری و به افغان‌های همجوار پناهنده می‌شود.

لشکر شوری تنها به تصرف نیلی قناعت نمی‌کند و مناطق دیگر دایکندی و گرمسیر، ناومیش، کجران، پسابند... را در می‌نوردد هرکسی با کسی مشکل شخصی داشته، تحت نام لشکر شوری از خصم خود انتقام می‌گیرد همه چیز از کنترل خارج می‌شود نه «سید علی بهشتی» و نه صادقی نیلی در کار است. نظامیان طرفین هرچه دل شان می‌خواهند انجام می‌دهند بدنامی، روسیاهی، تباهی، برادرکشی...

قداست‌ها شکسته می‌شود و جنگ‌های خانمان‌سوز یکی بعد از دیگری تحت عناوین مختلف جوانان شیعه و هزاره را به کام مرگ می‌کشاند تاراج، چپاول، هتک نوامیس، و دیگر جهاد مقدس علیه کمونیست‌های ملحد فراموش می‌شود. بنابه گفته‌ی سلطان علی کشمند پرچمی اگر بر در هر خانه‌ی هزاره یک عراده تانک هم می‌گذاشتند تا این حد مفید و موثر نبود و کلیه‌ی هزاره‌جات غرق در جنگ‌های داخلی می‌شود.

در جنگ‌های داخلی هزاره‌جات ۷۰۰۰ هزار جوان شیعه

جان خود را از دست داده‌اند!

بنابه حکایت متواتر اهالی در هزاره‌جات در جنگ‌های داخلی ۷۰۰۰ هزار جوان شیعه جان خود را از دست داده‌اند. با این‌که جنگ مقدس در سرتاسر افغانستان علیه شوروی متجاوز جریان داشت لکن در هزاره‌جات جهاد مقدس

علیه شورای اتفاق بطور دائم و بلا انقطاع ادامه داشت. که بحثی مفصل دارد و این مختصر را گنجایش آن نیست.

بنابه فرموده‌ی رسول الله (ص): «اذا فسد العالم فسد العالم»
هر چه بگندد نمکش می زنند

وای از آن روزی که بگندد نمک

اشعاری از حاج سید مولا داد فاضل «بند نوشور» (ره) درباره‌ی جنگ سال
۶۰ در میان شورای اتفاق، صادقی و سازمان نصر...

چون که دنیا گشت تاریک هر زمان	ارتجاع ظلم می گردد عیان
اهل دین در کنج زندان ها ذلیل	کور دل ها کاسه میلیسند زخان
چار اطرف جهان گردد سیاه	خار می گردد تمام عالمان
لیک گر عالم خیانتکار شد	دور و اطرافش بگرد خائنان
در لباس دین زمام فاسقین	در کفش باشد برای لقمه نان
چون که ما دیدیم از این ماجرا	سال شصت در تاریخ افغانیان
پرده بردارم ز روی راز من	می کنند نفرین به او خرد و کلان
آن کسی رهبر برایش نام شد	نیست رهبر جز برای فاسقان
سایه‌ی او پرده شد بر مجرمین	صد جنایت می نمایند جانیان
نام رهبر بر زبان ها صبح و شام	می دهد بر باد ناموس زنان
نام رهبر آلت هر معصیت	می شود سرپوش فسق فاسقان
خاک بادا بر سری این رهبری	شد بباد از نام او روحانیان

مردم و اهالی هزاره‌جات سخت از جنگ داخلی خسته بودند وقتی بحث از ائتلاف هشتگانه‌ی تشیع به میان آمد بسیار مسرور و خوشحال شدند که شاید وحدتی واقعی در میان احزاب برقرار شود طبق این سروده:

شنیدم حرف ها از ائتلاف است	شدم مسرور که ختم اختلاف است
به همفکران و یاران مژده دادم	بشارت ها ز رفع فتنه دادم
گروه چهارگانه نصر و نهضت	سپاه و جبهه‌اند جویای وحدت
به فال نیک این آخر کلام است	همه از پیرو خط امام است
از این مژده بسی مشعوف بودم	به تبلیغ هر کجا مصروف بودم
یکی گفتا کمی اندیشه بنما	تامل کن، صبوری پیشه بنما
بکن تحلیل از راه کیاست	که جانم جزر و مد دارد سیاست
نمی‌دانی روش‌ها دیپلماسی است	پس پرده زد و بند سیاسی است
تو کی دانی سخن‌ها راست باشد	نه که برجای خامه ماست باشد
از آن ترسم که برنامه نباشد	به زیر کاسه نیم کاسه نباشد
بگفتم ای برادر ای سیاسی	خبر شد پخش حتی از بی بی سی
هنوز ای ساده دل باور نداری	مگر عقل و خرد بر سر نداری
بخندید و بگفتا بچه ای تو	ز صحنه دور و در چپ کوچه‌ی تو
بگفتم گو بمن پس قصه از چیست	صداقت گر نباشد خدعه از چیست
بگفتا هر یکی منظور دارد	ولی از همدیگر مستور دارد
بظاهر جمله را باحرف بازی است	ولی هر یک بفکر امتیازی است
قضیه از طریق حدس اینست	مقاصدهای گوناگون عجین است

ولی با احتیاط و حزم باشد	مرام نصر جذب و هضم باشد
بگرداند به همراه در مدارش	که آرد دیگران را در کنارش
زکف رفته عنان اختیار است	سپاهی هم بفکر اقتدار است
مراقب باشد از اوضاع جاری	سران نهضتی با هوشیاری

هیئت بازگشایی مدارس افغانستان

مشاهدات، تجربیات و خاطرات شخصی سید موسی موسوی

گزارش قدم به قدم از کار هیأت بازگشایی مدارس و حوزات علمیه در افغانستان: در سال ۱۳۶۶ تعداد ۲۳ نفر طلبه از حوزه علمیه قم بداخل افغانستان رفتیم، مأموریت ما از مورخ ۱۳۶۶/۴/۲۶ الی مورخ ۱۳۶۷/۵/۱۹ و اهداف ما امور ذیل بود: لیست کامل هیئت بازگشایی را در ضمائ ص ۴۱۱ ملاحظه کنید.

الف- رساندن شهریه برای طلاب.

ب- جمع آوری لیست شهداء در جنگ علیه شوروی.

ج- تهیه لیست علما و طلاب مناطق افغانستان.

ما سه گروه هفت نفری به قرار زیر بودیم:

۱- گروه شمال.

۲- گروه جاغوری و دایزنگی.

۳- گروه مالستان، ارزگان خاص، شهرستان، دایکندی، کجران، ناومیش، پسابند

که مشتمل بودند از آقایان:

- ۱- سید ابراهیم سجادی ولد علیجان از دایکندی.
- ۲- سید موسی موسوی هلمندی ولد سید عوض ولسوالی ناومیش.
- ۳- علی انوری ولد انور ولسوالی جاغوری.
- ۴- عبدالله افضللی از جاغوری.
- ۵- محمد عالمی تمرانی از کجران.
- ۶- محقق پشت روق از دایکندی.
- ۷- موسی لطفی از جاغوری.

هیئت بازگشایی در جاغوری

مورخ ۱۳۶۶/۵/۳ وقتی وارد جاغوری شدیم استقبال عظیم و مخلصانه از ما بعمل آوردند وضع مدرسه و طلاب نرمال بودند از علما و شهدای محل لیست تهیه شد تعداد پانصد شهید واقعی در جنگ با خلقی‌ها داشتند و تعداد کشته شدگان در جنگ‌های داخلی و در میان حزب نهضت اسلامی و سازمان نصر ۱۶ نفر بودند بعد از دادن شهریه‌ی به طلاب مدتی در جاغوری ماندیم باید گفت استقبال از هیأت چنان عالی بود که قلم از وصف آن عاجز است در هر مدرسه‌ی که می‌رفتیم هزینه برای استقبال و تهیه‌ی غذا به اندازه‌ی دو برابر شهریه‌ی طلاب بود که می‌دادیم در دل می‌گفتیم شهریه آوردن چه فایده داشت که دو برابر هزینه کرده‌ایم.

هیئت بازگشایی در مالستان

سپس راهی مالستان شدیم. در مورخ ۱۳۶۶/۵/۲۲ به مالستان رسیدیم شهریه توزیع گردید و از علما و شهدای محل لیستی تهیه شد لیست کشته های داخلی دو برابر شهدا در جنگ علیه حکومتی خلقی ها بودند و گرایش به سوی خلقی ها در آن جا محسوس بود.

جعل کاری تا کجا؟!

داستانی از جعل و جا به جایی شهیدی از سازمان نصر که هم خنده دار است و هم تأسف آور، ماجرا بدین قرار می باشد که در جنگ سازمان نصر علیه حرکت اسلامی در قره باغ یکی از افراد سازمان نصر از قریه ی قول آدم مالستان در جنگ کشته شده بود و جنازه ی آن را سازمانی ها پیدا نکرده بودند تعداد کشته شده ها بین طرفین متجاوز از ۳۵ نفر بودند بعد از تفحص و مایوس شدن از جنازه ی فرد مالستانی، جنازه ی یک نفر افغان را بنام آن شخص مالستانی بر دوش اهالی تا مالستان تشیع نموده و عزاداری ها کرده و احترامات ویژه ی بجا آورده بودند وصیت نامه ی از زبان آن قربانی مالستانی نوشته و برای مردم خوانده بودند که من شهید شدم پدر و مادرم حق ندارد صورتم را باز کند و غیره... در وقت دفن کردن مورد مشکوک بوده و همه در تعجب که چرا صورت میت را به پدر و مادرشان نشان نداد؟ زوجه ی آن مقتول مالستانی نظرش بپای شهید میافتد و متوجه می شود که پاها مثل سم شتر گرد است! شک

می‌کند که او شوهر آن زن نیست، بعد از برگشتن بخانه برای پدر شوهر و مادر شوهر خود می‌گوید جنازه از شوهرم نبود حتماً فرد دیگری است چون پدر و مادر و اقوام نیز در شک بوده‌اند شبانه بیل و کلنگ گرفته قبر را باز می‌کنند، می‌بینند کشته شده افغان است نه فرزند ایشان! قضیه را با مسئول سازمان نصر در میان می‌گذارد، مسئول می‌گوید اگر افشاء نمایید می‌گویم عملش بد بوده جنس او تبدیل به افغان شده... و دیگران می‌گفتند افراد سازمان نصر از بس که مخلصند بعد از شهادت در جنگ‌های داخلی افغان می‌شوند عملش قبول است که این مسخره‌ی حضار را در پی داشت.

هیئت بازگشایی در سیاه بغل

سفر بعدی ما به زولی و سیاه بغل (قریه ی صالحی) بود که در مورخ ۱۳۶۶/۵/۲۲ بدان جا مواصلت کردیم. هیأت همراه صالحی در قریه‌ی سیاه بغل رسیده بود موتر جیپ ما خراب شد نزدیک ساعت ۹ صبح بود و صبحانه نخورده بودیم بنابه هدایت صالحی به منزل حاجی طاهر رفتیم ایشان مردی بزرگوار و کهن سالی بود از هیأت احترام خاصی به عمل آورد و به فرزندان خود گفت قدر آقایان هیأت را بدانید برای خدمت از حوزه علمیه قم آمده‌اند خدا نگهدار ایشان باشد کاش ما در زمان تهاجم عبدالرحمن به هزاره‌ها و شیعیان چنین افراد دلسوزی می‌داشتیم که هزاره‌های شیعه چنان قتل عام و تکه تکه نمی‌شدند... پیر مرد حکایت کرد و گفت من در زمان تهاجم عبدالرحمن خان پشت لب سیاه نکرده بودم لشکر عظیمی به سرکردگی شیر علی خان

هزاره جاغوری در جلوی فوج افغان قرار گرفته بود و افغان‌ها پشت سر هزاره‌ها بودند توپ‌های عرابه‌ی و دهن‌پر داشتند که قلعه‌های هزاره‌های منطقه‌ی آهو پیران (آپیران) ارزگان را یکی بعد از دیگری نابود و ساکنین و مدافعین قلعه را قتل عام و یا به اسارت می‌گرفتند هزاره‌ها نفاق و اختلاف زیادی در بین همدیگر داشتند کسی از دیگری دفاع نمی‌کرد وقتی قلعه‌ی اولی را با توپ خراب می‌کردند قلعه‌ی دیگری هزاره که ناظر تخریب و تهاجم بود به قلعه‌ی مورد تهاجم (بلفظ هزاره‌گی) می‌گفت: «آتی تو را فلان کنم خود را مردک له مردک له می‌کردی ببینم چکار می‌کنی؟» که بعداً قلعه‌ی دیگری مورد حمله واقع می‌شد بازهم قلعه‌ی دیگری فحش اول را تکرار می‌کرد.

اگر هزاره‌ها و شیعیان متحد بودند لشکر عبدالرحمن خان جرأت داخل شدن در جلگه‌ی هزاره‌ها را نداشتند یادم هست که عرابه‌ی توپ دستی که از چوب بود شکست نظامیان عبدالرحمن آمدند و با اره از همین درخت توت کهن سال که تا به حال نیمه جانی دارد شاخه را برید و به تیری عرابه‌ی توپ پینه کرد لشکر میر محمد رضا بیگ سه پای شهرستان در خط مقدم لشکر عبدالرحمن قرار داشت هزاره‌ها را می‌کشتند تا رتبه‌ی سرداری بگیرد و عده‌ی زیادی را تشویق به تسلیم شدن می‌کردند در واقع نفاق در بین خود هزاره‌ها لشکر عبدالرحمن را پیروز نمود عبدالرحمن خان از شیوه‌ی اختلاف بینداز و حکومت کن استفاده می‌کرد.

هزاره‌های ارزگانی را، هزاره‌های سنگ ماشه، مالستان، خلیج، شهرستان، دایزنگی، بهسود و دایکندی شکست دادند چون نقاط ضعف هزاره‌های

ارزگان را بلد بودند و مسیرها و راه‌های ورود در ارزگان را می‌دانستند. پیر مرد اضافه کرد: آقایان هیأت جلوی برادرکشی را بگیرید تا قضیه‌ی زمان عبدالرحمن خان تکرار نشود... شاید خود نکته و اشاره‌ی بود به جنگ میان صالحی و علی رضا در منطقه‌ی شش‌پر ارزگان که قبلاً واقع شده بود.

هیأت بازگشایی در ارزگان خاص

در مورخ ۱۳۶۶/۵/۲۴ در ارزگان خاص محله‌ی شش‌پر و بازار ارزگان و مدرسه‌ی در نفس شهر ارزگان خاص بودیم که شهریه برای طلاب مدرسه‌ی بازار و شش‌پر توزیع گردید تا این که مواجه شدیم به خانواده‌ی علی رضا مادر و خواهر و همسر ایشان فکر می‌کردند هیأت ما قدرت اجرایی دارد که در واقع چنین نبود حکایت شهادت جوان شجاع علی رضا را مطرح کردند و گفتند از خصومت بر سر ریسمان گوساله شروع شد، چون طرف خصم ریسمان گوساله را باز کرده بود بناءً اقوام صالحی سیاه‌بغل قضیه را بزرگ کردند و به جنگ میان دو حزب سازمان نصر و سپاه مبدل گشت علی رضا در قلعه‌ی در حال احداث مشغول کار بود، صالحی همراه افراد مسلح خود حمله‌ور گردید تیراندازی و استقامت زیاد صورت گرفت، تفنگ به دوشان صالحی هفت عدد موشک آر پیجی ۷ بطرف قلعه فیر کردند هرچه بود سوخت و آتش گرفت در نتیجه علی رضا زخمی گردید نظامی خود را با ایشان رساند گلوله‌های زیاد به بدن ایشان فیر نمود و علی رضای قهرمان به شهادت رسید و مادر علی رضا

گفت در جنگ ناومیش علی رضا فداکاری زیاد کرده است وقتی دانست من از ناومیش هستم بغض گلوی مادرش را گرفت و به شدت گریه کرد و گفت آقای سید شما که از ناومیش هستید باید جوانمردی و زخمی شدن علی رضا و رضوانی را بدانید که خود داستان مفصل دارد (که در قصه ی تهاجم افغان ها در ناومیش بیان خواهد شد).

هیأت بازگشایی مدارس در در ولسوالی اجرستان - میرآدینه

ساعت ۹ صبح ۱۳۶۶/۵/۲۷ در اجرستان میرآدینه رسیدیم عده ی در مسیر جاده از هزاره ها منتظر بودند که جلوی ماشین هیأت را گرفتند و گفتند ما منتظر هیأت شما بودیم بعد از این که از موتر پیاده شدیم و در محلی نشستیم داستان مهاجرت آن ها از شهرستان شروع شد گفتند حدود ۳۵۰ خانوار از مناطق مختلف شهرستان به جرم حمایت از «سید علی بهشتی» و شورای اتفاق و بهانه های گوناگون دیگر بعد از این که تعدادی از جوانان ما کشته شدند و اموال و خانه های ما توسط سازمان نصر و افکاری مصادره گردید، مهاجر شدیم و جرم و گناهی غیر از این نداشتیم. مدت زیادی است که فرزندان و نوامیس ما در دایه که افغان نشین است امنیت ندارند شما که هیأت اعزامی از قم می باشید مشکل را حل نمایید و به افکاری بگویید و به حامیان این ها در ایران نیز پیام ما را برسانید نظامیان سازمان نصر و افکاری بویی از اسلام و انسانیت نبرده اند کارهای غیرعادی و غیرشرعی مرتکب می شوند بعضی از مزارات و

زیارتگاه‌های شیعیان را خراب کرده... آقایان هیأت ما مزار مقدس به نام شاه طوس (شاهزاده ابوالقاسم) داریم که در کوه شاه مدفون است. و در مقابل آن مزارات چهل شهید قرار دارند شاید مزار محمد کابلی از فرزندان نفس زکیه که در کوه علج (خلج) از نواحی کابل همراه عده‌ی به شهادت رسیدند باشند و مردم در فصل بهار و تابستان به زیارت آن مکان مقدس می‌روند. اما افکاری از زائرین جلوگیری کرده و مزار شاهزاده را خرافه میدانند...

هیأت بازگشایی در شیر قلا - اجرستان

بعد از گذشتن از قول قاسم به شیر قلا (شیرقلعه) رسیدیم محل عجیب و دیدنی بود آثار قلعه در سر تپه کوهی وجود داشت که فقط از طرف شرق به کوه بسیار بزرگی متصل بود و بقیه اطراف قلعه کوه و کمر بودند و به هیچ وجه دسترسی به قلعه میسر نبود و چند نفر با سنگ دست می‌توانستند از قلعه محافظت کنند یک رودخانه آب یک مرتبه از زیر تپه خارج می‌شد آب بسیار گوارا و سفیدی داشت مثل شیر وقتی وارد رودخانه‌ی میرآدینه می‌شود تا کیلومترها دو نوع آب دیده می‌شود آب رودخانه‌ی میرآدینه و آب شیر قلا و بعد از طی مسیر طولانی هر دو آب با هم قاطی می‌شود. من تا هنوز یک چنین آبی را ندیده‌ام شاید از کنار معادن زیر زمینی می‌آید.

داستان شیر قلا: از قول اهالی می‌گویند صاحب آن یکی از خوانین قدرتمند هزاره بوده و گل قلعه را از شیر حیوانات درست می‌کرده که دیوار قلعه

مستحکم و در مقابل ضربه و آفتاب مقاوم باشد. موسفیدان حکایت می کردند که دستور این بوده که باید شیری که از حیوانات دوشیده می شود قبل از این که سرد شود در محل کار برسد تا گل درست کند، روزی عجوزه ی شیر می آورد که سرد شده و به شیر محمد خان هزاره می گوید خان صاحب شیر سرد شده است خان دستور می دهد که عجوزه را زنده در وسط دیوار بگذارند تا عبرت برای دیگران باشد و جسد پیر زن چند برابر شیر حیوان چربی دارد...

درباره نام شیر قلاء به قول مولانا:

کار نیکان را قیاس از خود مگیر	گرچه باشد در نوشتن شیر و شیر
آن یکی شیر است کادم می خورد	آن یکی شیر است کادم می درد

قلعه ی دیگری برفراز کوه مقابل آن نمایان بود موسفیدان می گفتند در زمان جنگ عبدالرحمن خان و حمله به اجرستان هرکدام این قلعه ها را لشکر یکی بعد از دیگری خراب کرده و تصرف می نمودند و هیچ یک از خوانین به خاطر عداوت و رقابت که با هم داشته اند از دیگری دفاع نکردند.

هیچ فرد مسلمان برادر مسلمان خود را نمی کشد.

آبادی بت خانه زویرانی ماست	جمعیت کفر از پریشانی ماست
اسلام به ذات خود ندارد عیبی	هرعیب که هست از مسلمانی ماست

حکایت فرار دختر افغان با جوان هزاره شهرستانی

دختر افغان همراه جوان هزاره فرار کرده و در مرکز شهرستان (القان) رفته بود افکاری جهت خوشامد گفتن از عروس و داماد فراری با دو دست نقل و نبات بر سر عروس و داماد می‌ریخت و تبریک می‌گفت... بعد از این که پدر و اقوام دختر فراری در شهرستان رفته و به افکاری مراجعه کرده و گفته بودند: اولاً بلند کردن و فراری دادن با اجازه‌ی پدر و مادر نبوده و در فقه شیعه چنین کاری نارواست، دختر را برگردانید. افکاری قبول نمی‌کند، فامیلین دختر پیشنهاد می‌کنند که مبلغی را به عنوان گله و شیر بها بدهند تا اقوام افغان آن‌ها به آن‌ها طعنه نزنند که دختر شما با هزاره فرار کرد و هزاره‌ها چیزی به شما ندادند. افکاری چهره‌اش برافروخته می‌شود و با مشت و لگد به جان پدر دختر حمله‌ور می‌شود و می‌گوید: گذشت آن زمانی که هزاره‌ها را در ارزگان قتل عام کردید و زمین‌های آن‌ها را تصرف کردید دور عبدالرحمن خان جلاد گذشت باید زمین‌های غصبی را برگردانید و جانیاتی را که پدران شما انجام داده جوابگو باشید. افغان‌ها با ذائقه‌ی بسیار تلخ به میرآدینه بر می‌گردند و مسافرین شیعه و هزاره را در مسیر عبور اموال آن‌ها را با تاراج می‌برند می‌کشند نبود می‌کنند... هزاره‌های فراری در میرآدینه گفتند تا به حال حدود ۳۰۰ لک افغانی پول نقد از مسافرین مصادره شده در عین حال که قضیه به ۳۰ لک افغانی قابل حل بود. مسیر و راهی که قبلاً برای مسافرین هزاره کاملاً امن بود، دیگر نا امن شده. این در حالی بود که جنگ میان سازمان نصر و سپاه پاسداران در شهرستان، نیلی، دایکندی، کجران... به شدت ادامه داشت و هر روز قربانی‌های می‌گرفت و فسادهای دیگر به پا می‌نمود.

هیأت بازگشایی در ولسوالی شهرستان

در مورخ ۱۳۶۶/۵/۲۹ وقتی به شهرستان رفتیم قصه‌ی دختر فراری افغان را گفتیم اما گوش شنوایی وجود نداشت بعد از دادن شهریه برای طلاب مدارس شهدای آن جا را احصائیه نمودیم که حدود ۱۵۳ نفر بودند شیخ ناظر حسین شهرستانی پدر افکاری به دست خلعی‌ها شهید شده بودند و دو نفر دیگر مشکوک الحال بودند بعضی‌ها می‌گفتند که خلعی‌ها آن‌ها را گرفته و شهید کرده و بعضی‌ها می‌گفتند با خلعی‌ها همکار بوده و به دست مجاهدین کشته شده‌اند. خلاصه ۱۵۰ نفر آن‌ها در جنگ سازمان نصر علیه شورای اتفاق و سپاه پاسداران جان خود را از دست داده بودند.

افکاری علاوه بر مشکلات عقیدتی که داشت مصداق کامل بی‌ادبان نیز بود. در تابستان ۱۳۶۹ ناومیش از طرف باغرانی‌ها با چراغ سبز بخشی از حزب وحدت اشغال می‌شود که خرابی و ویرانی و کشت و کشتار عظیمی در پی‌داشت، لشکر افکاری در ۴ فرسخی جنگ در جلگه و سر تیغان مستقر می‌شود جنگ در ناومیش است خورد و خوراک لشکر توسط اهالی تامین می‌شود، مدتی زیاد لشکر افکاری در جلگه می‌ماند انگار برای فشار به مردم آمده‌اند نه برای جنگیدن با افغان‌های باغرانی. افراد مسلح افکاری سرزده وارد خانه‌های مردم می‌شوند عده‌ی از موسفیدان اهالی نزد افکاری می‌روند و می‌گویند شما که برای جنگ با افغان‌ها آمده بودید از آن جا تا محل جنگ ۴ فرسخ فاصله دارد و افراد مسلح شما سرزده وارد خانه‌ها می‌شوند مردم کجرا و ناومیش در مقابل

خانواده و نوامیس حساسیت مضاعف دارند کار خراب‌تر خواهد شد... افکاری با کمال بی‌ادبی به آن‌ها پاسخی می‌گوید که شایسته‌ی یادآوری نیست. عین قضیه بعد از ترور صادقی نیلی در مناطق دشت و نیلی و سنگموم واقع شد لشکر افکاری در آن مناطق جنایات را به حد اعلاء رساندند... افکاری تمام افتخارات خاندان را به باد داد و آخر الامر سر و جان خود را نیز از دست داد. بنابه گفته شاعر:

ادب بخت ادب تخت ادب تاج دهد هر بی‌ادب خود را به تاراج

بادگیر شدن افکاری، عبرتی برای دیگران

اصل ماجرا از این قرار است که در سال ۱۳۸۳ مسافر بودم، از منطقه‌ی پالیج شهرستان گذشتیم، دیدیم موتر در گردنه به دور بارگاهی دور زد و توقف نمود تعجب کردم قبلاً که در این جا قبه و بارگاهی نبود از موتر پیاده شدیم فاتحه خواندیم موتروان که اهل محل بود داستان را بیان کرد و گفت بر اثر حفاری از این محل لوحه سنگی ظاهر شد که قبر شهیدی از سادات است. خبر به افکاری رسید، آمد و لوحه سنگ را با لگد زد، بعد از برگشت به خانه بادگیر شد، نزدیک بود بترکد، او را سوار موتر کرده به محل زیارت آورده به دور لوحه سنگ و محل قبر طواف دادند و توبه کرد، بناگاه باد شکم افکاری به اندازه‌ی بوق قطار صدا کرد! شکم خالی شد و افکاری در حال شرمندگی گفت: این جا زیارت است، من نمی‌دانستم، آن را آباد کنید. بعد از آن تمام موترها که از محل

می گذرند باید یک دور به دور زیارت بچرخند و فاتحه بخوانند و آلا جرأت عبور از برابر زیارت را ندارند.

باز هم در شهرستان می مانیم بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا

باز حکایت و خاطره ای دیگر از القو مرکز شهرستان اینجانب در سال ۱۳۵۸ اواسط تابستان که با خود چند کارتن دارو داشتم در مرز شهرستان (القو) مهمان حجه الاسلام و المسلمین دانشمند و سخنور توانا شیخ نادرعلی خجنگ پای شدم ایشان نماینده و ولسوالی شورا اتفاق بودند پذیرایی محترمانه نمودند و تشویق کردند لذا فردی را موظف نمودند تا کارتن های دارو و لوازم شخصی ما را بتگاب لور محل میرزا نادر برسانند و ایشان تا مرکزی نیلی که خود داستان دیگری دارد.

حکایت دیگری در سال ۱۳۶۰ همراه برادر مجاهد غلام یحیی محمدی مالستانی که فعلا مقیم ارزگان خاص می باشد تعداد ۲۰ قبضه سلاح برنو/ امیک/ژس و امکانات مربوط را غرض کمک مجاهدین ناومیش میبردیم باز هم در مرکز ولسوالی مهمان حاج آقای مهدوی شدیم ایشان با آغوش باز استقبال نمودند و بدون اینکه کدام مزاحمت ایجاد کنند کمال تشویق و محبت را داشتند در عین حال که میتوانست به نام حکومت شورا اتفاق ما دو نفر را خلع سلاح کنند اما معرفت، شخصیت، سعه صدر ایشان مانع از

حرکات زشت و پست بود چنانچه دیگران در شیخ میران و کورگه افراد ما را کشتند و سلاح و وسائل شخصی و شهریه مدارس را به تاراج بردند که در کارنامه حزب وحدت در آخر این کتاب مفصل نوشته شده.

حکایت عبرت انگیز دیگر از شهرستان

نگارنده برای آخرین بار در سال ۱۳۸۴ جهت احیای فرهنگی عازم منطقه هزاره جات شدم و تعداد پانصد جلد کتاب همراه داشتم از کابل حرکت کردم و یک شب فاصله با تمام مشکلات در بازار القو رسیدم وارد قهوه خانه (سماوار) شدم بعد از خوردن چای باید نماز مغرب را می خواندیم نوار موسیقی با صدای بلند روشن بود لذا در دکان بغل دست رفتم و از صاحب دکان اجازه گرفتم تا در آنجا نماز بخوانم و علت را گفتم دکان دار گفت اصل برنامه فیلم هندی بعدا شروع میشود بعد از نماز و صرف غذا موتور دیزلی فرسوده را روشن کرد و تلویزیون بسیار بزرگ روشن شد مدتی صبر کردم دیدم فیلم آنقدر وقیحانه است که حالت فعله و تفعله را نشان میدهد بسیار خسته بودم از نظر روحی خسته تر شدم سوال کردم فیلم چند ساعت طول می کشد گفت تا ساعت ۱۲ شب سوال کردم مگر شما مسلمان نیستید که چنان فیلم وقیحانه را نشان میدهید و گفتم من چند نوبت در اول انقلاب در اینجا شب ماندم جز هیئت بودم در اینجا کسانی جهت اجرا حکومت اسلامی با همدیگر مبارزه میکردند و خونهایی ریخته شد آخر نتیجه اش این بود صاحب قهوه خانه گفت سید میتوانی در اینجا بخواب و الا بیرون شو گفتم هوا سرد است گفت زن و بچه من هم نان میخورند باید

جوانها را سرگرم کنم تا از پول غذا خوردن آنها معیشت فرزندم را تهیه کنم
کلیه خاطرات مسافرت در شهرستان در زمان هیئتی و مسافرتی و... در ذهنم
مجسم گردید که آقایان حکومت اسلامی را سانت می زدند و میگفتند اجرا
حکومت اسلامی من از شما چند سانت بیشتر است پس حق با من است و
تو واجب القتل می باشی جوانان زیادی را به کشتن داد و فجائع عظیم بسیار
پیش آمدند

صاحب قهوه خانه عصبانی شد نزدیک بود مفصل کتکم بزند راننده و موتر
وان نگذاشتند و گفت سید در میان موتر پتو دارم شما در اینجا بخواهید و
این هم درس عبرت بود برای من و دیگران تو خود حدیث مفصل بخوان از
این مجمل...

هیأت بازگشایی در مرکز نیلی

به طرف نیلی حرکت کردیم ساعت ۳ بعد از ظهر مورخ ۱۳۶۶/۶/۲ در منطقه‌ی
تگاولر رسیدیم آن جا توقف داشتیم در قسمت گیروی تگاولر قلعه‌ی میرزا نادر
دیده می شد و اهالی گفتند میرزا نادر به نام میر و خان فراری است و همراه
اهل و عیالش در میرآدینه‌ی اجرستان به سر می برد. آقای افکاری قلعه را
تصرف نموده و دختر فراری افغان را در آن جای داده است ساعت ۱۲-
۱۳۶۶/۶/۴ در مرکز نیلی رسیدیم مورد استقبال گرم آقای صادقی نیلی و اهالی
قرار گرفتیم روز جمعه و دهه‌ی محرم الحرام بود جلسات برقرار گردید در

حوزه و مدرسه‌ی نیلی رفتیم و با طلاب دیدار داشتیم آقای صادقی سوال کرد چه مقدار پول برای طلاب و مدرسه آورده‌اید؟

گفتیم این مبلغ... جواب داد که در جنگ سه ماه میان سازمان نصر و پاسداران جهاد در هر ساعت مقداری پول شهریه‌ی مدرسه مصرف می‌شود مردم عادی گناه زیادی ندارند جنگ و اختلافات از حوزات علمیه نجف، قم، مشهد و شباب الهزاره (کباب الهزاره) و سازمان نصر و آقایان کمک دهنده بر آن‌ها است. جنگ بر مردم ما تحمیل گردیده، ای کاش شهریه نبود و اختلاف و برادرکشی هم نبود به مسجد بازار نیلی رسیدیم و یکی از برادران هیأت سخنرانی عالی ایراد کرد و روضه‌اش از همه عالی‌تر بود آقای صادقی سخنرانی کرد در وسط سخنرانی داغ کرد و گفت هرچه بدبختی داریم از طلاب قم است به یکی از مخاطبین گفت: آقای سبحان بی‌نماز مگر چنین نیست؟ آقای سبحان بی‌نماز و عده‌ی دیگر در جلسه‌ی عمومی گفتند: بلی ما هر اختلاف و برادرکشی که داریم از دست سر بسته‌های قم است (معمین قم) جلسه خاتمه پیدا کرد.

آقای صادقی غیث زد و هیأت را تنها گذاشت جنگ و درگیری به شدت ادامه داشت بخاطر جنگ داخلی هر دقیقه احتمال خطر بود به ناچار وسایل خودمان را به دوش گرفتیم و حرکت کردیم.

هیأت بازگشایی در ناوه و گیر

از نیلی به طرف و گیر حرکت نمودیم کوتل کافرکش در مسیر راه بود بعضی از اعضای هیأت از پا افتاد و الاغی کرایه کردیم و با زحمات طاقت فرسا از کوتل بالا رفتیم و به سوی ناوه و گیر سرازیر شدیم هیچ کسی را نمی شناختیم ساعت ۹ شب هوا تاریک بود. هیأت بازگشایی ساعت ۹ شب مورخ ۱۳۶۶/۶/۵ در منطقه ی و گیر رسیدیم یکی از اعضای هیئت به الاغ سوار بود نزدیک جوی رسید درخت بادام زیاد بود یکی دیگر از اعضای هیئت غرض کمک به الاغ چراغ دستی خود را به طرف چشم الاغ روشن کرد حیوان شب کور شد و راکب خود را به زیر درخت بادام برد نزدیک بود تکه تکه کند.

شب تقسیم شدیم در خانه ها، اهالی بهت زده شده بودند که این ها چه کسانی هستند؟ دوست اند یا دشمن؟ وضعیت بحرانی است و جنگ داخلی خانمانسوز ادامه دارد خلاصه شب تاریک به پایان رسید می خواستیم از راه قوخور به طرف تمران یا کیسو برویم اطلاع دادند آقای صادقی نیلی این جاست و با هیئت کار دارد گفتیم دیروز از ما ناراحت شد و قهر کرد و غیث زده شد، رفتیم آقای صادقی استقبال کرد و از قهر نشسته بود می خندید و گفت عجب شما را تنها گذاشتم. لازم به ذکر است یکی از تاکتیکهای صادقی قهر کردن در جلسه بود وقتی در مقابل حریف حرفی برای گفتن نداشت قهر نموده و فحش می داد و جلسه را ترک می کرد تا او را بر می گرداند و حریف نظر او را قبول می کرد. مقداری شوخی کرد.

گفتم: آقای استاد از «تور» (نوعی رم کردن) نشسته‌اید؟

غرض حکایت رایج بود در وطن، یک روز افغان و هزاره‌ی می‌خواست از آب رودخانه‌ی بگذرند هوا سرد بود افغان که خود را قدرتمند می‌دانست گفت هزاره باید مرا پشت کنی و آن طرف رودخانه ببری، هزاره‌ی بیچاره قبول کرد و گفت برادر افغان من این کار را می‌کنم مشکلی دارم که باید گفته باشم؛ افغان گفت مشکل تو چیست؟

هزاره گفت: من عادت سرچرخی دارم در میان رودخانه سرم می‌چرخد اگر اتفاقی افتاد ناراحت نشوید. افغان را پشت کرد پاچه‌های تنبان خود را بالا زد وقتی در وسط رودخانه رسید چند دوری چرخید و گفت خانه‌ام خراب، سرم می‌چرخد افغان را از پشت به داخل رودخانه انداخت و خودش از رودخانه گذشت، افغان به طور کامل لباس‌هایش تر شد با وضعیت خراب مثل حیوانی که در میان آب بیفتد و تر شود از رودخانه خارج شد و آب لباس‌هایش را می‌گرفت؛ مرد هزاره در کنار رودخانه به این طرف و آن طرف می‌دوید و پوز خود را بالا می‌گرفت تا این که بفهماند که تا هنوز «تور» کرده است (و رم دارد) مرد افغان که واقعا باور کرده بود به لفظ پشتون گفت: «گوره، گوره هزاره تروس تریدلی‌ده» یعنی هزاره هنوز از تور نشسته. گفتم آقای استاد از تور نشسته‌اید یا خیر؟ جلسه کاملاً غرق در خنده شد و وضع به‌حال عادی برگشت. گفتم استاد گپ گپ شماست من که عادت شما را می‌دانم (قهر و تحمیل نظر شخصی) باز هم خنده‌ی دیگر حضار.

معذرت خواهی صادقی از هیأت

برای محرم دعوت بودیم در و گیر و سید علوی سنچیلگ نیز برای محرم در آن جا بود بعد از صرف نهار تعدادی اسب و قاطر از اهالی گرفتند هیئت را محترمانه به سوی نیلی برگرداند گفت باید از مسیری که جنگ است بروید و جنگ های داخلی را خاموش کنید. تا هنوز جوان های زیادی کشته شده و مفسده ها به پا گردیده.

آقای صادقی نیلی بر قاطر درشت هیکلی سوار بود من (نگارنده) پشت سر ایشان بر قاطر سوار بودم زودتر از دیگران به سر کوتل کافر گردو رسیدیم پیاده شدیم با همدیگر صحبت می کردیم من به عنوان شوخی سوال کردم آقای استاد شما قلدرتر از خود سراغ دارید؟ (چشم حسود کور، خیلی مستبد هستید) گفت: بله عبدالعلی مزاری از من قلدرتر است. در جلسه ی اشتراکی می خواست با من درگیر شود دیگران مانع شدند.

سوال از پول های بیت المال: چون اطلاعات قبلی داشتم سوال کردم پول های ولسوالی پنجاب را بعد از تصرف با آقای بهشتی چگونه تقسیم کردید؟ گفت: با کلاه خودمان!

سوال دیگر: پول های بچه های وزارت خارجه ی ایران را کجا مصرف کرده اید؟

گفت: سید ختک دزد (خربزه دزد) تو از کجا می دانی؟

گفتم: به این نشانی که در میان پتو پشت کرده بودید و بسته بسته از پارگی پتو می ریخت... تعجب کرد و ادامه داد همه پول های بیت المال امانت است و به

دکانداران نیلی و سنگموم قرض دادم که هم پول‌ها محفوظ بماند و هم شیعیان سودی کرده باشند.

گفتم: کدام مدارکی دارید؟

گفت: بله در نتیجه تمام دارایی دو بازار از پول بیت المال است.

بازهم سوال دیگر: غیر از شما کس دیگری از پول‌ها اطلاع دارد؟

جواب داد: حتی زن و بچه‌ی من از اصل موضوع خبر ندارند و اصل مبلغ پول را نمی‌دانند.

گفتم: اگر اتفاقی افتاد چه می‌شود؟

گفت: نمی‌دانم و به‌خاطر امنیت نمی‌توانم اسرار را فاش کنم می‌خواهم در آینده از این سرمایه‌ی عظیم به نفع تشیع استفاده کنم.

مبلغ پول بیت المال به اندازه‌ی بود که می‌توانست یک دولت شیعی را اداره کند متأسفانه بعد از ترور صادقی نیلی سرنوشت پول‌های امدادی معلوم نیست.

آقای صادقی برای امنیت خود یک قبضه تفنگ‌چه داشت شوخی کرد و گفت سید از من نمی‌ترسی که تو را بکشم؟ گفتم خیر تو خود می‌ترسی و در هر شب سه مرتبه جاییت را عوض می‌کنی. بازهم خندید و گفت رفقای هیأت رسید، بحث را کنار بگذارید تا حرکت کنیم.

نظر صادقی درباره ی شورای اتفاق

از صادقی درباره ی جنگ با شورای اتفاق و سازمان نصر سوال کردیم. گفت: اگر امر دایر شود بین شوری و شوروی شوروی مقدم است چون شوروی قانون دارد و شوری هیچ قانونی ندارد اگر امر دایر شود بین سازمان نصر و شوری، شوری مقدم است چون شوری مردانگی دارد و سازمان نصر علاوه بر بی دینی هیچ گونه مردانگی هم ندارد. نظر صادقی درباره سازمان نصر: صادقی می گفت سازمان نصر پست تر و پلیدتر از شوروی است چون از نام مقدس اسلام استفاده می کنند و مؤمنین هزاره را فریب می دهد اگر در مقابل سپاه کشته شد آن ها را شهید می خواند و از نظر انحراف منحرف تر از خلقی ها می باشد در واقع باعث اختلاف من و شوری همین ها بودند ناطقی، اعتمادی، و موحدی خشک آب، مثلث شوم آتش بیار معرکه بودند.

یادنامه ی «شاه ناطق» نیلی و میر ناصر بیگ

اکنون که در نیلی هستیم مناسبت دارد تا یادی از «شاه ناطق» نیلی "یکی از شعرای قرن ۱۳ و چهره ی مشهور ادبی و تاریخی منطقه بنماییم: "سیدرضا بخش موسوی" متخلص به «شاه ناطق» ساکن قریه ی نیلی دایکنندی بوده است. یک نسخه از منظومه ی او بنام "شکر باغ" که دارای سه هزار بیت

است و در ۲۵۵ برگ تنظیم شده است، نزد استاد پرونتا موجود است. تاریخ ختم سرایش منظومه‌ی مذکور به سال ۱۲۶۴ هجری بوده است. نویسنده‌ی پژوهشگر حسین نایل که نسخه‌ی یاد شده را از نزدیک دیده درباره‌ی شاعر و منظومه‌ی او مطالب مشروحی در ۲۹ صفحه در مجله‌ی غرjestان نوشته است. در این جا باز از نوشته‌ی نایل استفاده نموده و خلاصه‌ی گفتار او را با نمونه‌هایی از سروده‌های «شاه ناطق» می‌آورم. ناظم "شکرباغ" چنانکه خود گوید اجدادش از سبزوار به هزاره‌جات مهاجرت نموده و در منطقه‌ی نیلی جای‌گزین گردیده است. او در این باره می‌گوید:

که امروز ارچه با بربر نشینیم
به اصل از سبزوار و سبزدینیم
او روزگار خردسالی را در نیلی تحت تربیت پدر به سر برده و در هنگام جوانی مورد توجه و حمایت حقداد مربی و ممدوح او از احفاد دولت بیگ سلطان مرد معروف «دایکندی» است که به قول شاعر در آن هنگام در منطقه‌ی خود صاحب قدرت و مکت و شهرت زیاد بوده است.

به‌گزارش شورمان در کتاب خود که پس از سفر به افغانستان و دیدن «دایکندی» نوشته و به سال ۱۹۶۲ در هالند به چاپ رسانیده، دولت بیگ سلطان مرد نامداری در عهد خود بوده و به دعوت شاه عباس به ایران سفر کرده و مورد احترام او قرار گرفته است و در جمله هدایایی که دریافت نموده نسخه‌ی نفیسی از قرآن مجید است که در خانواده اش وجود دارد و کسانی آن را دیده‌اند. «شاه ناطق»، حقداد را که از اولاده‌ی این مرد است و خود به او دوستی

دارد و از طرف او حمایت می شود، در آغاز منظومه ی خویش به حسب و نسب
مردی و خوبی می ستاید:

معالی رتبه یی، خورشید چهری	عطارد صورتی، ناهید مهری
نسب از دودمان تاج گیران	حسب از دوده ی صاحب سریران
نهال حشمت از وی تازه و تر	درخت بخت از آن میوه پرور
گدایان برده از وی بی نیازی	غریبان دیده از وی دلنوازی
نژاد از نسل دولت بیگ سلطان	که بود در «دایکندی» نیک سلطان

«شاه ناطق» در پایان منظومه ی «شکر باغ» باز از مربی خویش حقداد نیلی به
نیکی یاد می کند:

حکومت دستگاهها، سرفرازا	محبت پرورا، مسکین نوازا
امیرا، عادلا، حقداد ناما	سخن پرپخته گویا، خوش کلاما
خرد محتاج عقل دور بینت	جوانمردی نمودار از جبینت
مروت اول اندیشه ی تو	وفا و بردباری پیشه ی تو
ز هر فضلی که گویم مایه داری	سخا و وجود را پیرایه داری
زهر آفت وجودت باد سالم	به تو قایم حکومت تا به قائم (عج)

«شاه ناطق» چند نفر دیگر بنام های: محمدحسین، کریمداد، محمد کریم
و خیرالله را که همه از رجال بزرگ و نیک نام و از خانواده ی دولت بیگ سلطان
بوده اند را نیز تمجید می کند و آن ها را به مردی و مردانگی وجود و سخا مورد
ستایش قرار می دهد. ناطق آن گاه که حدود ۲۵ سال دارد از نیلی به ورس میرود
و به «میر ناصر بیگ»، خود را نزدیک می سازد، و مدت ها به صفت یک شاعر

نزد او می ماند و مورد احترام قرار می گیرد. «میر ناصر بیگ» حکمدار ورس از مردان صاحب نفوذ و با اقتدار عصر خویش به شمار می آمد، در سال ۱۲۸۵ که امیر اعظم خان، خود را در برابر امیر شیر علی خان ضعیف تصور نمود، از راه غزنی به عده‌ی از همراهان خویش داخل هزاره جات گردیده و به ورس نزد «میر ناصر بیگ» رفت. ناصر مقدم او را گرمی داشت و بعد از پایان مراسم مهمان نوازی چند روزه، چهار اسب به رسم هدیه به او پیشکش نمود. ناصر بیگ با امیر شیر علی خان نیز مناسبات خوب داشت و به دعوت او به کابل رفت. وقتی ناطق نیلی نزد «میر ناصر بیگ» ورس می رود از او اکرام و احترام بسیار می بیند. «شاه ناطق» در ستایش ناصر و زیبایی طبیعت ورس چنین می گوید:

بنام ایزد چه فرخنده دیاری	که باشد درد دل را درد یاری
که چون غنچه دلی آن جا درآید	ز فیض آن دیارش گل برآید
چه دیدم لاله زاری نه دیاری	به خوبی تازه تر از مرغزاری
به سردی چشمه‌ی جاری ز دشتش	به نرمی سبزه فرش دشت و گشتش
ارم تمثال از مینو سرشتی	بهارستان همیشه چون بهشتی
که نام او را به این خوبی ورس بود	به جز او گشتم هر جا عبث بود
در او فرمانروا نصرت قرینی	سپهر سروری در سرزمینی
به مردی پایدار و پنجه سختی	سراسر شوکتی پیوسته بختی
نشان نصرت از آن ملک ظاهر	که ملک آباد را شد نام ناصر
به دور خویشان خود کام ایام	زهر خودکام، بالا نام ایام
سپاهی از سپه سالار دلشاد	رعیت از رعایت خانه آباد

همه خندان و سبز از کامکاری	بهار زندگانی را بهاری
چو آن باغ ارم آمد پسندم	بدان گلزار مرغ دل فکندم
بریدم رشته بیگانگی را	دویدم کوچه‌ی همخانگی را

«شاه ناطق» در جای دیگر از مهربانی‌های ناصر بیگ چنین یاد می‌کند:

معین بخت و دولت ناصر دین	امیر مملکت سلطان تمکین
نوازش را زحد افزوده می‌کرد	دل ناسوده را آسوده می‌کرد
اگر در خانه بودی مجلس آرا	مهیا بود (به) پهلویش مرا جا
اگر در سیر صحرا رخس میراند	مرا از هم رکابی پس نمی‌ماند
کمیت باد پا بسیار بودش	که از صرصر سبک رفتار بودش
چنان در تیربازی دست بودش	که از هر دست، بالا شست بودش
برای ترکتازی چون نشستی	رواج ترکتازی را شکستی
گشادی در کمان چون دست و بازو	نبودی هیچ دستش همتراز او

در جریان مدتی که «شاه ناطق» در دستگاه «میر ناصر بیگ» به سر می‌برده آگاهی بدست می‌آورد که میر، خواهری زیبا و جوانی دارد به نام «نساگل» که دیدن آن به آسانی میسر نمی‌باشد:

شنیدم خواهری دارد پسنده	که باشد بنده‌اش آزاد و بنده
به امیدی که بینم روی او را	حریم خود گرفتم کوی او را
به این امید چون گذشت ماهم	به روزی آمد آن مهر و به راهم

چه دیدم آفتابی بر زمینی به خاک ره خرامان ماه جبینی
هنوزش نار از گل وا نجسته نهالش در بغل لیمو نبسته
گذشت از پیش من آن ماه پاره ز دیده ریختم بر رو ستاره
«شاه ناطق» با دیدن خواهر میر ناصر، عشق سوزانی در دلش زنده می‌شود و منظومه‌ی شکرباغ را در رابطه با همین داستان عشقی می‌سراید، سرانجام «نساگل» را از ناصر بیگ خواستگاری می‌کند، ناصر بیگ برای این وصلت شرایطی پیشنهاد می‌کند که یکی از آن‌ها این است که «شاه ناطق» برای همیشه باید در ورس ماندگار شود. کم‌کم داستان عشق او برملا می‌شود و او این بار توسط نامه خواسته‌ی خویش را تکرار کرده «نساگل» را از ناصر بیگ خواستگاری می‌کند:

نخستین خامه‌ی مشکین شمامه برای میرناصر بست نامه
ز برج سروری تا سرکشیدی خط اقبال در افسر کشیدی
شکستی گردن هر گردنی را پروردی سر پروردنی را
بریدی هرکه ببرید از تو پیوند کشیدی هرکه آمد از تو خرسند
حشم دادی و شمشیر و سپه هم خدم بسیار و اسباب و بنه هم
به صد ایام کاین ایام باقیست ازین نامه ترا هم نام باقیست
مزن برسنگ نومیدی ایام منه بر سینه همچون لاله داغم

میرناصر جوابی به «شاه ناطق» می‌فرستد و در آن می‌گوید:

که ای رایت فروز بخت معنا مرصع از کلامت تخت معنا
نیی غواص در دریا مزن گام مکن خود را عبث بدنام ایام

«شاه ناطق» نامه‌ی دیگر از دست قاصد مخصوص برای «نساگل» می‌فرستد و از عشق سوزان خود به او خبر می‌دهد:

من آن پروانه‌ی آتش فروزم که بی‌شمع از شرارسینه سوزم
مرا شد از فراغت داغ بردل ترا باشد کدامین باغ منزل

«نساگل» در جواب می‌نویسد که اگر واقعا عاشق صادق هستی، در خواستگاری پافشاری کن، و از ناله‌های خالی کاری ساخته نخواهد شد:

بگو قاصد به قربانت روانم به صد شیرین زبانی از زبانم
که ای هنگامه آرای محبت نهاده سر به سودای محبت
به نامه می‌دهی تسکین دلت را ازین بهتر ندیدم حاصلت را
اگر بر دیگری من دل ببندم الهی سوزدم دل چون سپندم
دلم از مهر خود آکنده می‌دان به امید وصال زنده می‌دان
«نساگل» از چه رو برخود بنالد چو ناطق بلبلی دارد که نالد

«ناطق» در خواستگاری بیش‌تر پافشاری می‌کند، از افراد صاحب نظر و متنفذ ورس، و از دوستان و علاقمندان خویش مشورت و رهنمایی می‌خواهد، آنان نیز ازدواج او را با «نساگل» مناسب دانسته می‌گویند:

نسا هرچند به‌ملک ما عزیز است زلیخای سخن را او کنیز است

سرانجام در اثر پافشاری «شاه ناطق»، «میر ناصر بیگ» حاضر می‌شود که خواهر خویش را به ازدواج او در آورد. شاعر بی‌درنگ به فکر تدارک عروسی و تهیه‌ی

مصارف آن می‌شود و به‌دوستان خویش رو می‌آورد و کسان زیادی به او کمک می‌دهند که معروف‌ترین آنان حسن سردار است و نیز افرادی دیگری چون حسین سروی و عظیمی و غیره کمک می‌دهند و از حسن سردار بدین گونه یادآوری می‌نماید:

حسن سردار کاندلر سروی فرد در آن ایام بد، او یاریم کرد
تنها خدا دادخان میر تربلاق(ناوه)کمکش نمی‌دهد و از این جهت شاعر از او به‌زشتی یاد می‌کند:

به هرکس رو نهادم بخشش آمد	مگر یک کس که از وی رنجش آمد
خدا دادی خدا ناداده نامی	قیامت صورتی ناخوش کلامی
ز وی زر سهل باشد نان ندیدیم	جوی او را غم مهمان ندیدیم

ظاهر «شاه ناطق» قبل از مراسم نامزدی طی دو جلسه که از طرف دوستانش برگزار شده بود «نساگل» را می‌بیند آن هم در حضور عده‌ای از خاصان و ندیمه‌ها و درباره‌ی عروسی و راجع یک زندگی آینده‌شان را هم حرف می‌زنند. «شاه ناطق» در این باره چنین می‌گوید:

شبی اقبال با دل یاری کرد	غریب عشق را غم‌خواری کرد
چه شب صبح امید سینه چاکان	شبی راحت فزای درد ناکان
ز برج بخت سر زد کوکب بخت	برآمد روز امید از شب بخت
بپا کردند بزمی را در آن شب	که حیران ماند چشم اختر آن شب
حریفان از دل من ریش بردند	مرا دربزم خاص خویش بردند

نه بزمی مرهم داغ دل من
 ز یکسو شمع شب افروز می سوخت
 ز یکسو چشم عاشق محو رخسار
 جهان دلستانی را چو جانی
 ملاححت در بغل پرورده ی او
 به سال از چارده یکماه کم تر
 به فرقش ریخته مرغول کاکل
 ازین بیش از گل حسنش چه گویم
 نظر دنبال چشم مست رفته
 گهی دزدیده می دیدم به رویش
 گذشت از پیش من دامن کشیده
 در محفل آن شب هرچند برای «شاه ناطق» دولت دیدار میسر می شود اما امکان
 صحبتی بدست نمی آید تا این که شب دیگر محفلی آراسته می شود و «نساگل»
 وارد محفل می گردد:

بهار زندگی باغ دل من
 زیکسو این دل پرسوز می سوخت
 زیکسو غمزه ی معشوق در کار
 بهار نازنینی را جهانی
 صباحت تحفه ی آورده او
 به ماه چارده از حسن همسر
 توگویی سرو بار آورده سنبل
 که آید شبنم خجلت به رویم
 ز دست چشم، عقل از دست رفته
 گهی دل بند می کردم به مویش
 مرا دامن پر از خون شد دو دیده
 تو گفתי آفتابی از در آمد
 فکنده در دل عاشق از آن سوز
 دلش معلوم از میل نگاهش
 چو او برخاست جان برخاست برپای
 به آن خورشید رخ همراه بودند
 به شوخی ها ادب را سر شکستند

چون پاسی از شب می‌گذرد حاضران یک یک از محفل بیرون می‌شوند و به‌سوی خانه‌های خود می‌روند، ولی «نساگل» با چند تن از خاصان و ندیمان خود در مجلس باقی می‌مانند و «شاه ناطق» فرصتی بدست می‌آورد و با او سخن گوید:

الهی حسن روز افزون ترا باد هزاران همچو من مجنون ترا باد

خلاصه: به نیلی رسیدیم و احترامات مضاعف از هیأت شد چند رأس اسب و قاطر تهیه گردید هیأت به طرف منطقه "شیش" حرکت کردند تعجب این که همه مسلح بودند به جز هیأت بازگشایی که مسلحی نداشتیم واقعا اهالی از هیأت استقبال می‌کردند و از جنگ خسته بودند شب در آن جا بودیم.

اهالی به دور ما جمع شدند صحبت‌ها داشتند و می‌گفتند از سنگر جناحین درگیر یکدانه فیر می‌شود ما می‌دانیم علامت غذا خواستن است آن هم حلوا که به‌زحمت درست می‌شود بعد از این که نان و حلوا را برای فرد نظامی می‌بردیم به قدری دلخواه از آن می‌خورد، بقیه‌ی آن را به سوراخ‌های سنگر می‌مالید وقتی از کار آن‌ها اعتراض می‌کنیم می‌گویند حق اعتراض ندارید چون جانب مقابل از آن شیوه استفاده کرده است. بناءً جهت آزار و اذیت شما چنین کاری را انجام می‌دهیم.

سنگ در پای لنگ

در جریان این که به سنگرهای طرفین درگیر می رفتیم و التماس می کردیم تا دست از جنگ برادرکشی بردارند، یک روز بعد از ظهر از جوی آبی پریدم تا در معرض دید نظامیان نباشم، چون احتمال خطر بود، ناگهان پایم لغزید و به شدت زمین خوردم، پایم از مچ درآمد و درد شدید گرفت. صدا زدم، دوستان هیأت گمان کردند تیر خورده ام، خودشان را به من رساندند، گفتم تیر نخوردم بلکه پایم درآمده است. مدتی در جا ماندم تا زیر بازویم را گرفتند و در محل آوردند عذابم چند برابر شد. تا این که در قریه ی سنگینک رسیدم و جریان را به پدر حجت الاسلام گوهری گفتم ایشان در این زمینه تخصص داشت، پایم را جا انداخت و راحت شدم.

هیأت بازگشایی در قریه محمدخوجه از توابع «دایکندی»

ساعت ده صبح ۱۳۶۶/۶/۹ در قریه ی محمد خواجه رسیدیم جنگجویان سازمان نصر و سپاه پاسداران دست از جنگ کشیدند مقداری آرامش برقرار شد. در قریه ی محمد خواجه نزدیک حسینیه رسیدیم اهالی استقبال کردند سید ریش سفیدی را دیدم که با زحمت زیاد خود را به هیأت رسانید احوال بررسی کرد و خوش آمد گفت که از قم آمدید، هیأت را دعوت به نشستن در حسینیه کرد. سید محسن کربلایی پیر مرد شروع به گریه کرد و گفت جوانان ما کشته

می‌شوند نه چاه نفت داریم و نه معدن نمک و ذغال و معدن طلا هیچی نداریم فقط یک مقدار وجوهات و زکات غلات داریم به‌سران جنگ بگویید جوانان شیعه و هزاره را بکشتن ندهید اهالی حاضراند در سال دو بار زکات و وجوهات بدهند یکبار برای سازمان نصر و بار دیگر برای سپاه پاسداران جنگ با شوروی ادامه دارد اهالی افغانستان عموماً در حال جهادند خاک، دین، ناموس، آبروی ما در خطر است اما آقایان قدرت طلب جنگ‌های مخرب داخلی و برادرکشی راه انداخته‌اند خدا می‌داند که در ناوهای کرگه طرفین جنگ بعد از تسلط چه کارها که نکرده‌اند و تا بحال ۱۰۰ نفر کشته دارد.

شنیدن واقعه بسیار ناگوار است پیام ما را به سران دلسوز ایران و حامیان آنها برسانید و بگویید سلاح‌های کمکی شما که برای جهاد مقدس علیه شوروی متجاوز است، سینه‌ی جوانان شیعه را هدف قرار می‌دهد. در واقع جنگ، جنگ قدرت است و جهادی در کار نیست اگر اقوام و قبایل دیگر که در حال جهاداند از ما سوال کنند که شما چند نفر شوروی را کشته یا به اسارت گرفته‌اید، جوابی نداریم و با کمال شرمساری باید بگوییم برادران و جوانان خود را کشته ایم.

هیأت بازگشایی در ناوه پشتروق از توابع «دایکندی»

ساعت ۹ شب مورخ ۱۳۶۶/۶/۱۱ مهمان محمد علی کربلایی پدر آقای محقق در شنبه بودیم فردای آن روز کربلایی کهن سال از ما خواست از منزل خارج

شویم، دیدم پیر مرد کهن سال گوساله‌ی ابلقی را مهار کرده و بدور هیئت می‌چرخاند و می‌گوید خدا را شکر که در خط مقدم جنگ‌های داخلی آسیبی ندیده‌اید. بطور شوخی گفتم کربلایی خودت همراه گوساله به‌دور هیأت می‌چرخي حالا گوساله نذر است يا خودت؟ کربلایی خندید و گفت هر دوی ما فدای شما مدت چند سال است که فرزندم حاج آقای محقق را ندیده‌ام فعلاً خیلی خوشحالم.

نگارنده به یاد روزگار تحصیل خودم افتادم در سال ۱۳۴۹ تعداد ۷۰ نفر در کلاس درس حجة الاسلام و المسلمین حاج سید اسدالله علوی شرکت می‌کردیم و از محضر ایشان بهره‌ها بردیم منبر و حسینیه‌ی بود، روضه خوانی، اخلاص، دوستی، برادری، و شب‌ها در اتاق از منازل مؤمنین بر می‌گشتیم بعد از صرف غذا چراغ فانوس روشن می‌کردیم نفت و روغن چراغ نداشتیم سریعاً چراغ را خاموش می‌کردیم و در تاریکی مطلق قرار می‌گرفتیم و به یاد منقبت روضه خوانی، و سخنرانی می‌افتادیم و خود را برای سخنرانی در حسینیه‌ها آماده می‌کردیم مرحوم آقای دوست محمد مبلغ محصل نجف اشرف بود و سخنرانی زیبایی می‌کرد رفقا دوست داشتند مثل ایشان باشند. و در همین محل بود که خبر فوت و رحلت حضرت آیت الله العظمی سید محسن حکیم (ره) در نجف اشرف را شنیدیم و عزاداری کردیم بعد از عزاداری تمام مقلدین ایشان را حضرت استاد علوی دعوت به تقلید از حضرت امام خمینی (ره) نمودند و گفتند ایشان مرجع جهانی می‌شود.

هیأت بازگشایی در منطقه کیان «دایکندی»

در مورخ ۱۳۶۶/۶/۱۲ ساعت ۷ شب در مقر نظامیان کیان منزل خادم حسین ناطقی کیانی یکی از اعضای موثر شباب الهزاره‌ی (سابق) سازمان نصر (فعلی) رسیدیم قرار معلوم ایشان در سنگر جنگ بود، بعد از اطلاع دادن پیدا شد، گفت آقای صادقی نیلی عامل اصلی جنگ داخلی است من امشب دستور می‌دهم نظامیان از سنگر پایین شوند. ناطقی با کمال تکبر گفت که اگر سپاهیان حمله کنند بچه‌های ما دفاع از خودشان را خوب بلدند. می‌توانند یک پرک بزنند (نوعی خروس جنگی) ناطقی ادامه داد: پول‌های زیادی از وزارت خارجه‌ی ایران جهت کمک به مردم بیچاره و مجاهدین به دست آقای صادقی رسیده که خودم در جریان قرار داشتم.

پول‌ها را در اختیار فاملین و وطن داران خود قرار داده است

لشکر نان خور صادقی نیلی (بنا به تعبیر ناطقی) لشکر شیطان است. و بدتر از همه لشکر نان خور به تعداد ۱۵۰ نفر پیر مرد تشکیل داده است و جهت به زانو درآوردن سازمان نصر آن‌ها را نزدیک یک ماه به دره‌ی خودی فرستاده بود که مردم را زیر فشار مضاعف قرار دهند تا به سازمان نصر تسلیم شوند و به خاطر خورد و خوراک خودشان زندگانی اهالی را زیر و زبر کرده آن‌ها مقدمه‌الجیش بودند و ارزش کشتن را نداشتند پیرمردان دست خالی بودند و زورآزمایی

می کردند و به نظامیان ما حمله ور می شدند بعضی ها را خلع سلاح کردند اهالی دره خودی گیر کرده بودند، از یک طرف آن ها مسلح نبودند و از طرف دیگر ضرر و زیان لشکران خور صادقی قابل تحمل نبود و از طرف دیگر صادقی چنان مستبد است که غیر از خودش هیچ کس را قبول ندارد، لذا جنگ های داخلی مخرب میان سپاه و سازمان شروع شد.

دوستی محمد حکیم خان سیوک و ناطقی: دوستی گرگ و میش است نامبردگان با هم اختلاف آب و خاک داشتند در زمان خوانین پدر ناطقی و خودش توان نفس کشیدن نداشتند در سال ۱۳۵۸ وقتی اسلحه ای از اتحادیه ی پاکستان بدست ناطقی رسید زورآزمایی ها شروع شد طرفین در زمستان بسیار سرد که حدود ۵ متر برف روی زمین نشسته بود برف ها را پارو کرده با همدیگر می جنگیدند یادم هست با حاجی شریفی به طرف ورس می رفتیم از شدت باد و برف راه را گم کرده بودیم تا در مقابل سنگرهای محمد حکیم رسیدیم به سوی ما چند گلوله شلیک کردند، صدا زدیم مسافریم از ناومیش هستیم، آمدند ما را راهنمایی کردند به طرف مقصد حرکت کردیم که جنگ بسیار مفتضحانه بود آن هم در زمستان سرد.

محمد حکیم خان در سال ۱۳۶۰ از اختلاف شوری و صادقی سوء استفاده نموده به نام شوری هرچه توانست در حق ناطقی و طرفدارانش انجام داد و از هیچ جنایتی فرو گذار نکرد و در جنگ علیه صادقی و سپاه، طرفین علیه سپاه می جنگیدند مثل گرگ و میش در کنار همدیگر! جل الخالق! منافق می تواند

به هر رنگی باشد، بنا به فرموده‌ی قرآن: «اذا لقوا الذين آمنوا قالوا آمنا و اذا خلوا الى شياطينهم قالوا انا معكم انا نحن مستهزون» (بقره آیه ۱۴).

هیأت بازگشایی در قریه سنگینک «دایکندی»

در مورخ ۱۳۶۶/۶/۱۴ در قریه‌ی سنگینک رسیدیم اهالی که قبلاً منتظر هیأت بودند استقبال گرمی به عمل آوردند و در پیشاپیش اهالی حجج اسلام سید اکبر کربلایی، سید ابراهیم عالمی و سید محمد گوهری حرکت می‌کردند. منظره‌ی بسیار دیدنی و معنوی بود بعد از خوشامد گویی به هیأت ما را به طرف حسینیه راهنمایی کردند و اکثر اهالی ساکن در منطقه سادات بودند صحبت‌های زیادی شد از جنگ‌های داخلی و برادرکشی و خفت و خواری شکایت‌ها داشتند. بعد از صرف غذا و جلسه‌ی سخنرانی و روضه خوانی هیأت سوالاتی را از سید اکبر کربلایی پیر مرد عالم و موجه شروع کردند:

سوال: حضرت آقا جنگ داخلی میان دو گروه چه مدت است که ادامه دارد؟
گفت: بعد از جنگیدن علیه شورای اتفاق و خروج شوری از منطقه، جنگ قدرت میان دو گروه شروع گردید و مدت چهار ماه است که به اوج خود رسیده است.

سوال: برای چه کسی و برای چی با همدیگر می‌جنگند؟

جواب: برای تصرف حکومت هزاره‌جات با همدیگر جنگ دارند در عین حال که هزاره‌جات بندر، معدن، نفت، گاز، نمک، زغال، و کارخانجات قابل استفاده ندارد.

سوال: سادات و علمای ایشان در جنگ داخلی چه سهمی دارند؟

جواب: همچنان که جد سادات برای همه رحمت بودند سادات معظم وظیفه‌ی ایجاد صلح در میان طرفین دارند. ولی دو طرف جنگ اصلاً به حرف سادات ذوی‌الاحترام گوش نمی‌دهند. و بعضاً می‌گویند: ما هرچه بدبختی داریم از ناحیه‌ی اسلام و جد سادات و خود سادات است به‌خاطر شیعه بودن و هزاره بودن از همه حقوق انسانی محرومیم.

سوال: مدرسه و حوزه علمیه برای طلاب دینی دارید یا خیر؟

جواب: آقای حجت الاسلام عالمی تلاش نموده تعداد اتاق در کنار حسینیه ساخته‌اند که فعلاً طلبه ندارد و شما مشاهده کردید.

سوال: نسب‌نامه‌ی حضرت عالی به‌کدام امام معصوم می‌رسد؟

جواب: از فرزندان موسی بن جعفر هستیم اجداد ما در سبزوار ایران بوده پدر «شاه ناطق» بخاطر دعوت مؤمنین در منطقه‌ی نیلی از توابع «دایکندی» مهاجرت نموده‌اند و خدمات فرهنگی زیادی انجام داده‌اند و در عصر خودشان نفر دوم از سلاطین محلی بوده‌اند و به آن‌ها وصلت و خویشاوندی داشته‌اند که

داستان مفصل دارد. شما می‌توانید از کتاب منظومه‌ی «شاه ناطق» نیلی عالم و عارف از اجداد ما استفاده نمایید.^۱

داستان دلخراش دیگری از حجت الاسلام والمسلمین سید اکبر کربلایی

او گفت: لشکر سازمان نصر جهت تصرف قریه‌ی سنگینک و بادامک که ساکنین آن‌ها سادات هستند از چهار طرف حمله‌ور گردید، من به افراد مسلح منطقه دستور دادم که سلاحتان را زمین بگذارید و فرار کنید تا جنگ واقع نشود، زن‌ها و بچه‌ها بسیار مضطرب بودند که چه اتفاقی افتاده است؟ شاید ما را به اسارت بگیرند، از من کسب تکلیف نمودند، برای آن‌ها گفتم من به سیره‌ی جد خود عمل می‌کنم و می‌مانم چنانچه در روز عاشو را امام سجاد (ع) به اهل خیمه‌گاه فرمودند: «علیکن بالفرار» حین فرار زن‌ها و بچه‌ها تعدادی بر اثر اصابت گلوله زخمی شدند در عین حال که قرآن‌های شریف روی دست داشتند آن‌ها به قرآن و سادات عقیده ندارند از جمله یکی از نوه‌های خرد سالم وقتی لشکر مهاجم وارد شد و به من رسید به فرمانده نظامی خود دستور داد سید فلان فلان شده را سوار شوید و ریش او را بکنید.

^۱ - احوالات ناطق نیلی و میرناصر بیگ ورس مشروحاً بیان شد و شجره ایشان را در ضمائم ص ۳۹۶ ملاحظه کنید.

قصه ی دلخراش دیگر از حجت الاسلام سید ابراهیم عالمی: من به طرف سنگرهای جنگ رفتم، تا از آن ها خواهش کنم که دست از برادرکشی بکشند حاجی رشید برادر ناطقی دستور حمله به من را داد، من فرار کردم، نظامیان در تعقیب بودند، مسافت زیادی را دویدم خود را به خانه ی رساندم، زن تنها ایستاده بود تقاضای پناهندگی و کمک کردم، زن گفت: اگر نظامیان برسند هم شما و هم مرا می کشند، گفتم: نفس سوز شدم دیگر توان فرار ندارم، زن گفت در وسط منزل مخروبه ای است، شما پنهان شوید، من در مخروبه پنهان شدم، زن مقداری علوفه و کاه به در مخروبه ریخت تا پیدا نباشم و هوا تاریک بود، زن در خانه را محکم بست که ناگهان صدای نظامیان به گوشم رسید، خودشان را در سر موری رسانیدند، صدا کردند، فحش دادند، زن ساکت بود، آخر سر جنازه ی که به همراه داشتند، سر آن را از موری به زیر کردند تا وحشت ایجاد کنند، باز جوابی نشنیدند، گلوله ی شلیک کردند تا این که مایوس گردیدند که کسی در خانه نیست، من که مرگ را در جلوی چشم خود مشاهده می کردم، نذری به گردن گرفتم، به ناگاه نظامیان اطراف خانه را ترک کردند، بعد از اطمینان با احتیاط از مخفی گاه خارج شدم، نصف شب بود که نفس سوز، حائف و وحشت زده خود را به خانه رسانیدم.

نکته ی دیگر از حاجی سید یوسف کربلایی بادامک: روزی ناطقی کیانی را دیدم و گفتم شما دستور داده بودید که سادات منطقه پاکسازی و جوانان شان کشته شوند... که خداوند مانع شد، لذا قصد کردم غسل نموده و بعد از نماز شب در حق شما نفرین کنم و از خداوند قهار بخواهم بیخ و بن شما را برکند

شما ظالم و آدم‌کش هستید، ناطقی با کمال ناجوانمردی دستور حمله به منطقه را انکار کرد.

هیأت بازگشایی در ناوه تمران

۱۵ / ۶ / ۱۳۶۶: فردای آن روز بطرف تمران حرکت نمودیم ساعت ۵ بعد از ظهر در تمران رسیدیم مراسم استقبال بی نظیری برگزار شد همه اهالی از جنگ داخلی و برادرکشی شکایت داشتند جلسه‌ی سخنرانی و امتحان از طلاب حوزه علمیه تمران برگزار گردید شهریه‌ی طلاب پرداخت شد وضع طلاب و مدرسه نرمال بود.

روز ۱۴ محرم الحرام بود و سخنرانی‌های ایراد شد در جلسه می‌گفتند در چند قریه سازمان نصر از ندورات عاشورا جلوگیری کرده است و گفته بودند در کربلا دو پهلوان با هم جنگ کرده، پهلوان حسین (ع) و پهلوان یزید، در نتیجه پهلوان حسین (ع) شکست خورده و بعد از ۱۴۰۰ سال نیازی نیست که برای عزاداری حسین مبالغه‌ی سرمایه‌ی ملت مصرف شود هرکس باید حسین زمان خود باشد... اما اهالی به این حرف‌ها گوش نداده بودند، در نتیجه افراد سازمانی دیگر خیرات را چپه کرده و شوروا را بر زمین ریخته بود.

چند شبی در ناوه تمران ماندیم منظره‌ی بسیار عالی و زیبایی داشت و چشمه‌ی دیوانه‌ی سر تمران را دیدیم که اهالی گفتند در فصل بهار طغیان می‌کند آب بسیار گوارا و عالی دارد و چشمه‌سارهای که از کوه کرد بنا به‌قولی کوه سلیمان

خارج می شوند، ذرات ریزی با خود دارند که در داخل جوی ها ته نشین می کند قطعاً فلز است شبیه طلا براق است. بعد از خشک شدن جوی آب در مقابل نور آفتاب برق می زند. اهالی گفتند کارشناس های خارجی که در زمان حکومت ظاهرشاه به آن جا آمده بودند می گفتند در زیر کوه کرد معدن عظیم طلا وجود دارد که در اثر جریان آب ها مقداری ذرات از معدن خارج می شود و نیز معدن عظیم اورانیوم و معادن دیگر فلزات در اطراف آن کوه وجود دارد. متأسفانه فصل میوه گذشته بود از میوه های خشک شده استفاده کردیم الحمد للّه جنگ های خانمانسوز تعطیل شده بود، امنیت نسبی برقرار بود اهالی خون گرم کمال محبت و سپاسگذاری از هیأت را داشتند و دعا می کردند جنگ های داخلی و برادرکشی بار دیگر از سر گرفته نشود.

هیأت به دیدن یکی از سالمندان از اولاد دولت بیگ سلطان دایکندی رفت تا قرآن اهدایی شاه عباس برای دولت بیگ را ببیند، قرآن بسیار نفیس بود پیرمرد گفت جنس کاغذش از ابریشم است، باید ورق زده و خوانده شود، والا ورق هایش به همدیگر می چسبد، گفت من پیرمرد شده ام، روزی یک جزء می خوانم. هیأت از قرآن عکس گرفت که بعد از برگشتن از مسافرت معلوم نشد که عکس قرآن را کجا کردند.

درباره ی کوه سلیمان می گفت: حضرت سلیمان (ع) با کشتی و لشکرش مدتی در پشت کوه کرد بوده چوکی، تخت خواب و وسایل پخت و پز تراشیده از سنگ در آن جا موجود است و آثار و علائم دیگر؛ شما می توانید از نزدیک آن جا را ببینید اما راهش مشکل است.

هیأت بازگشایی در ولسوالی کیتی

ساعت ۱۲ مورخ ۱۳۶۶/۶/۱۷ در ولسوالی کیتی رسیدیم، جلسه‌ی بسیار عظیم در باغستان برگزار شد، اهالی از نظامیان سازمان نصر و پاسداران شکایت داشتند و می‌گفتند: با هم درگیراند حتی به پیرمردان و پیرزنان و کودکان ترحم نمی‌کنند و هر طرف جنگ که در منطقه مسلط می‌شود هتک نوامیس می‌کند. جنگ‌ها بسیار مخرب بود، در یک جمله باید گفت:

مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز

ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست

هیأت بازگشایی در قریه رویان کیسو (بنا به تعبیری جنت الهزاره)

در ساعت ۶ شب مورخ ۱۳۶۶/۶/۲۰ به رویان رسیدیم و فردای آن روز جلسه‌ی بسیار بزرگ سخنرانی در دشت کیسو برگزار گردید حجت الاسلام افضل‌ی سخنان غرایبی ایراد نمود اهالی به شدت تحت تأثیر قرار گرفتند قوماندانان جنگی از جنایات خود به شدت متأثر شده بودند و می‌گفتند: بنا به گفتار هیأت اعزامی، مایان اصلاً مسلمان نیستیم حکایت‌ها از جنگ‌های خونین زیاد بود، صدها جنایت پیدا و پنهان... می‌گفتند سید امان فرزند سید چراغعلی را با دست و پای بسته نشانه‌ی تفنگ قرار داده‌اند. در افغانستان مرسوم است در عروسی‌ها مرغ و یا حیوانی را در منظر تفنگ داران به درخت

و بوته‌ی می‌بندند و بعد از آن هر کسی که تفنگ دارد از فاصله‌ی معینی به هدف تیراندازی می‌کند تا هدف قرار گرفتن حیوان صدها گلوله بطرف نشانه‌فیر می‌کنند. در واقع حیوان را زجر کش می‌نمایند، نظیر این سید امان الله را نشانه قرار داده بودند. طبق اظهارات اهالی، سید چراغعلی خان پدر سید امان الله بدست خلقی‌ها بشهادت رسیده و مفقودالاثر بود در عین حال که خوانین زیاد در قریه‌جات اطراف را حکومتی خلقی از بین نبرده بود به غیر از سید که خود حکایت دیگر است. شاید در میان خلقی‌ها افراد نیونازی و ضد سید وجود داشته است. مانند محمد علی کیسوی ارزگانی خلقی در کابل که از طرف کمونیست‌ها به وزارت سرحدات منسوب گردید.

سوال: آیا حکومت خلقی‌ها از سادات بیش‌تر وحشت داشت یا از خوانین قدرتمند منطقه؟

جواب: قطعاً از سادات، چون سادات معظم نفوذ معنوی فوق‌العاده در میان اقشار جامعه داشته و دارند.

جنگ عقیده با محبت

حکایت زنی مؤمنه و متدینه در ناوه‌ی کیسو بنا به تعبیر دیگر (جته‌الهزاره) پسری داشت که یکی از اعضای سازمان نصر بوده و بارها به فرزندش گوشزد می‌کند بنا به گفته‌ی علما و کردار سازمان نصر آن‌ها گروهی منحرف و مائوپرست و کمونیست‌اند با خلقی‌های ملحد فرقی ندارند باید از آن‌ها جدا

شوی و به دامن اسلام برگردی، آن زن، چند بار تقاضا خودش را برای فرزند تکرار می‌کند بعد از این که مایوس می‌شود ظروف غذا خوردن فرزند خود را جدا نموده و علامت می‌زند که باید از آن‌ها استفاده کند فرزند می‌گوید چرا؟ مادر جواب می‌دهد به عقیده‌ی من تو نجس می‌باشی و غذای دیگران را نجس می‌کنی و نماز شان را باطل، لذا ظرف غذا خوردنت را جدا کردم عقیده بر اولاد مقدم است و ده‌ها حکایت دیگر.

هیأت بازگشایی در ولسوالی ناومیش - هلمند

در مورخ ۱۳۶۶/۶/۲۵ در ولسوالی ناومیش از توابع ولایت هلمند رسیدیم و مورد استقبال واقع شدیم مدرسه‌ی علمیه در آن جا وجود نداشت صحبت از تهاجم خلقی‌ها در منطقه شد، گفتند در اول تسلط خلقی‌ها در افغانستان اولین جنگ علیه خلقی‌ها از قندهار شروع گردید جنگ صفحات شمال قندهار و پشت رود هلمند، ترین کوت، ارزگان، دهرآود، باگران و کجران را فرا گرفت ولسوال کجران بطرف ناومیش فرار کرد و نور محمد خان ناومیش او را به دایکندی رساند و از مرکزیت ولسوالی خدیر بوستان علی خلقی هزاره جریان تصرف ولایات و ولسوالی‌ها را به کابل خبر داد بعد از این که خلقی‌ها در ولسوالی کجران مسلط گردیدند جنگ در میان مجاهدین و خلقی‌ها ادامه پیدا کرد از هر طرف ضربه به حکومت خلقی وارد می‌شد گاهی خلقی‌ها از ولسوالی کجران توسط تانک‌ها به ناومیش حمله می‌کردند ولسوالی ناومیش

محل تلاقی جنگ در میان حکومتی ها و مجاهدین بود آقای سید ذاکر درجی که وکیل مجتهد در امور حسیه بود توسط خلقی ها دستگیر گردید و بعد از آن ناومیش شبانه طبق طرح از پیش تعیین شده مورد حمله ی تانک ها قرار گرفت، عده ی از علما و سادات به شهادت رسیدند و عده ی دیگر به اسارت در کجران برده شد که متاسفانه همه ی سادات ناومیش و سید ذاکر درجی شبانه بدست کمونیست ها شربت شهادت نوشیدند تعداد شهدای کجران و ناومیش در آن تاریخ حدود ۳۵ نفر می باشند فقط ۳ نفر در جنگ های شخصی و قومی جان خود را از دست داده بودند و بقیه به دست خلقی ها شهید شده بودند.

روایت اهالی از تهاجم افغان ها در ناومیش

در زمستان سال ۱۳۶۱ گروه سپاه پاسداران افغانستان حدود ۳۵۰ قبضه سلاح سبک و نیمه سنگین غرض جهاد علیه شوروی به سردگی فرد ایرانی بنام غفوری (شهید پور) از ایران وارد کردند از قسمت غرب افغانستان از مسیر چخچران و در منطقه ی سنی و سنگان در محاصره افغان های باغرانی قرار می گیرد، افراد مسلح مدتی در سنی و سنگان از خودشان دفاع می کنند تا این که اهالی ولسوالی ناومیش، کجران و پسابند خبر واقعه را می شنوند، تفنگ به دوشان مناطق فوق جهت کمک به پاسداران محاصره شده عازم سنی و سنگان شدند و لشکر ۱۰۰ نفری به سرکردگی شیخ محسن واعظی «دره خودی» به ناومیش آمده در حد فاصل بین ناومیش شیعه نشین و ناوه گری سنی نشین

مستقر می‌گردند و تعدادی افراد مسلح همراه آقای صادقی نیلی به ناومیش آمدند صادقی خطها و نامه‌ها به باغرا نی‌ها نوشته کردند که اگر سلاح‌های محاصره توسط شما در ولسوالی سنی و سنگان بدست ما رسید تا نفس ولسوالی باغران را تصرف می‌کنیم. قضیه‌ی شکست محاصره‌ی سنی و سنگان حدود ۲۵ روز طول کشید و تعدادی از مهاجمین بقتل رسیدند و تعدادی از مدافعین مانند شهید سید مهرگل علوی تمرانی جام شهادت سرکشیدند بعد از شکست محاصره‌ی سلاح‌ها و امکانات را مدافعین بر دوش از میان برف‌های سنگین در نواحی ناومیش قریه‌ی انجیرباش و ورخان منتقل کردند.

جریان اشغال ناومیش توسط مهاجمین مغرور

داستان اشغال ناومیش توسط مهاجمین مغرور و از خدا بی‌خبر باغرا نی در زمان جنگ در ولسوالی سنی و سنگان و نبود افراد مسلح ناومیش در منطقه از قرار ذیل است: عبدالواحد بغرا نی خطهای تهدیدآمیز اشغال ولسوالی باغران را تا گرد جنگل پاکستان، قندهار، هلمند، و مناطق مختلف اهل سنت پخش نموده و تهدید را جدی وانمود می‌کند حدود هفت هزار مسلح خونخوار و مغرور و از خدا بی‌خبر جمع‌آوری می‌شوند و با سلاح‌های سنگین و نیمه سنگین روز روشن سوار بر موترهای مختلف از ناوه‌گیری گذشته جهت قتل عام و تاراج و تصرف منطقه وارد ناومیش می‌گردند شیخ محسن واعظی دره‌خودی که در خط مقدم جبهه بوده همراه ۱۰۰ نفر مسلح بدون اطلاع دادن به اهالی ناومیش فرار

مفتضحانه و خائنانه را بر قرار ترجیح داده و از مسیر کوها بطرف «دره خودی» می رود.

چگونگی قتل عام اهالی ناومیش و تاراج شدن دارایی آن‌ها: لشکر افغانه بدون کوچک‌ترین موانع و استقامت، وارد ناومیش و مرکزیت بازار گردیده و مشغول قتل عام و تاراج می‌شوند. وقتی خبر تصرف به صادقی نیلی و افراد مسلح وی که در اول ناومیش مستقر بوده می‌رسد بدون هیچ گونه عکس العمل فرار را برقرار ترجیح می‌دهند در حال عقب نشینی و فرار افراد مسلح صادقی نیلی زن‌ها و پیر مردان و جوانان که از ترس کشته شدن و به اسارت رفتن بطرف مناطق اوتک اورخان و «بند نوشور»... فراری می‌شوند و در مسیر راه فرار، افراد مسلح صادقی نیلی راه آن‌ها را مسدود می‌کنند و می‌گویند استقامت کنید و فرار نکنید پیر مردی که در صحنه حضور داشت همراه تعداد از زنان و کودکان به تفنگ به دوشان صادقی می‌گوید: می‌بینید آن‌ها زن و بچه است دستی خالی از ترس جان فرار می‌کنند، چرا تفنگ به دوشان شما از اهالی مظلوم دفاع نمی‌کنند صادقی می‌گوید خوانین و ملاها و سادات و اهالی ناومیش همه و همه منافقند باید چنین شوند خلاصه بعد از این که ناومیش کاملاً اشغال می‌شود و سلاح‌های محاصره شده در منطقه خاکباده انجیرباش ورخان می‌رسد بزرگان و روحانیت و موسفیدان منتظر بودند که سلاح‌ها بدست جوانان تقسیم شود تا ناومیش تخریب شده و سوخته و اسرای آن از چنگال مهاجمین خونخوار آزاد شوند بعد از چند جلسه از طرف صادقی نیلی به موسفیدان هم جوار و ناومیش گفته می‌شود سلاح‌ها را برای جنگ علیه سید علی بهشتی آمریکایی آورده‌اند

خود اهالی باید ناومیش را پس بگیرند. صادقی نیلی همراه تفنگ به دوشان و امکانات بطرف مرکز نیلی حرکت می کنند. تعدادی از تفنگ به دوشان با احساس از ارزگان و مزار شریف که جزء تفنگ به دوشان تحت نام سپاه بوده اند می گویند ناومیش و اهالی آن بخاطر سلاح ها و کمک به نجات جان ما ویران گردید ما باید بمانیم و مثل جوانان ناومیش از ناومیش دفاع کنیم صادقی نیلی و تفنگ به دوشان منطقه را ترک می کنند اما علی رضا قهرمان و رضوانی از ارزگان خاص و عده ای از جوانان با احساس مزار شریف در کنار مردم وحشت زده و قتل عام شده و غارت گردیده ناومیش می مانند.

بعد از این که امیدها مبدل به ناامیدی می شود تفنگ به دوشان همجوار کجران ناوه رود، کیسو، کیتی، جلگه، تمران، بند نوشور، اورخان... جمع می شوند تا ولسوالی ناومیش را پس بگیرند به حجت الاسلام سید ایوب نطاق پیشنهاد می شود که آقا شما مدت یک ماه است که در جنگ سنی و سنگان بوده اید پاهای شما را برف برده است لازم است به خانه در «بند نوشور» بروید بعد از کمی استراحت به میدان جنگ و دفاع از ملت شهید داده و به غارت رفته ی ناومیش که خواهران و برادران ماست برگردید سردار پر افتخار و دلیر وطن نطاق می گوید من که خانه ندارم چون اهالی مظلوم ناومیش خانه و پناهگاه خود را از دست داده اند شهدا بدون کفن و دفن و اسرای مظلوم منتظرند و در اسارت اغیار و نامحرمات غدار، لذا جنگ همه جانبه جهت آزادی ناومیش توسط همجواران شروع می شود حدود دو ماه طول می کشد عده ی کثیری از مهاجمین کشته می شوند در شب شهادت سردار نامی شهید حجت الاسلام سید

ایوب نطق در کوه وری زاغ جنگ تن به تن آغاز می شود علی رضای ارزگانی و بچه های مجاهد مزاری در صحنه ی جنگ بوده اند شجاعت و فداکاری فوق تصور از خودشان بروز داده اند در حین جنگ آقای رضوانی و ارزگانی زخمی می شود تفنگ مجاهد سر فراز نطق کارتوس و مرمی ندارد هرچه بوده خلاص شده و آخرین نارنجکی که داشته استفاده می کند و بعد از آن جنگیدن با سنگ دست شروع می گردد، شب تاریک است کسی کسی را نمی بیند تا این که نطق با افغان مسلحی کمر به کمر می شود افغان دیگر که از تیراندازی از راه دور عاجز بوده شاید افغانش کشته شود خود را به نطق می رساند چون قد رعنا ی ایشان قدری بلندتر از افغان بوده بر سر نطق گلوله می زند و او را شهید می کند روحش شاد و یادش همیشه جاویدان باد بنا به گفته ی محل شهادت نطق در ناومیش زیارتگاه عاشقان است هرکسی که مشکل و حاجتی دارد در آن مکان مقدس می رود و دعا می کند و از خداوند طلب حاجت می نماید دست خالی برنمی گردند.

معجزه شهید نطق بعد از شهادت ایشان

جنازه مدتی در دست افغان ها می ماند و آن ها گفته اند هرشب در همان ساعت شهادت صدای تکبیر گفتن نطق طنین انداز می شود و از هر طرف تفنگ به دوشان افغان سنگ باران می شوند که در این رابطه زخمی ها و تلفاتی نیز داشته اند لذا به مردم ناومیش خبر می دهند که شما می توانید بدون شرط و

شروط جنازه‌ی شهید نطق را ببرید بعد از این که جنازه به دست اهالی ناومیش می‌رسد در عین حال که مدت زیادی از تاریخ شهادت گذشته است بوی عطر از جنازه‌ی شهید به مشام می‌رسد.

بنا به گفته‌ی شهود عینی فردای آن روز افغانه مهاجم ۳ کامیون (موتر) جنازه از صحنه جنگ خارج می‌کنند و تعبیر آن‌ها این بوده که دیشب مجاهدین ما را در میان برف سرما زده تعداد کشته شده‌ها آن قدر زیاد بوده که افغان‌ها بخاطر عقده‌ی که داشته‌اند ۱۴ خانوار دهقانان که محب پیامبر (ص) و علی (ع) هزاره و شیعه خود را در ناوه‌گری عموماً قتل عام می‌کنند. به گفته‌ی شاعر:

زر مار هوا بر جگر غمناکم	سودی نکند فزونگر چالاکم
آن یار که عاشق جمالش شده‌ام	هم نزد وی از ادویه و تریاکم

زندگینامه شهید نطق

شهید حجت الاسلام سید ایوب نطق فرزند سید حسین کربلایی (معروف به زنده خور) متولد ۱۳۲۵ در قریه‌ی ورکک «بند نوشور» در خاندان شجاع و دلیر دیده به جهان گشود که در سن ۷ سالگی مادر مهربان را از دست داد و در سن ۱۴ سالگی پدر خود را از دست داد و در روزگاری که فقر و تهیدستی به نهایت به آن‌ها چیره بود، مردانه با مشکلات و محرومیت مبارزه کرد. شهید نطق بعد از فوت پدر به شهر قندهار عزیمت نمود و کار و تلاش برای معیشت بستگان خود را آغاز کرد و در مدرسه‌ی علمیه منتظریه قبیچینی برای تحصیل

درس آمد ایشان فردی تیز هوش و با استعداد بود مخصوصا بعد از ایفای خدمت عسکری شخصی بسیار لایق و نظامی ماهر حساب می شد و در سال ۱۳۵۷ اوایل تسلط خلقی ها در افغانستان ایشان از خدمت سربازی و عسکری مرخص گردید بعد از آمدن در منطقه در صف مقدم جهاد علیه کمونیست ها قرار گرفت و قوماندان عمومی مجاهدین «بند نوشور» گردید و در سال ۱۳۶۱ در غائله ی سلاح های امدادی سنی و سنگان علیه دشمنان جنگید و سرپرستی ۱۵۰ نفر را به عهده داشت که در این راستا تعدادی از مجاهدین مانند سید مهرگل علوی بشهادت رسیدند بعد از این که منطقه ی ناومیش تحت اشغال قرار گرفت با خود زمزمه می کرد:

بدل گفتم زغم خالی کنم دل غمی دیگر بیامد در مقابل

و نیز می گفت:

گر گریزی در خیال راحتی می رسد از هرطرف صد آفتی
وقتی به شهید نطق گفتند که باید به منزل برگردی بعد از استراحت به میدان جنگ و دفع اشغالگران بیایید گفت شهدا بدون غسل و کفن افتاده اند و اسرا منتظراند من خانه و آشیانه ی ندارم، شهید نطق نهنگ دریای گرفتاری ها بودند.

بنا بفرموده ی علامه اقبال لاهوری:

نهنگی بچه ی خود را چه خوش گفت بدین ما حرام آمد کرانه
به موج آویز از ساحل پرهیز همه دریاست ما را آشیانه

میراث اجداد سادات عظام در طول تاریخ شهادت بوده است و سادات باید مثل پدران خود باشند. تاریخ تهاجم به پایان خود نزدیک می شود ببرکت خون شهدا، اسراء آزاد می شوند، مقدار ناچیزی از اموال به تاراج رفته بدست اهالی بر می گردد. در ماه جدی ۱۳۶۱ شیعیان و اهالی ناومیش مورد تهاجم وحشیانه‌ی عمال استکبار واقع گردیدند که در این تهاجم علاوه بر خسارت زیاد مالی، سوزاندن قرآن‌ها، تخریب مساجد، منابر و منازل مسکونی، به اسارت رفتن تعداد کثیری از اهالی آن سامان و شهادت صد تن از اهالی به‌ویژه حجت الاسلام سید ایوب نطاق و سید مهرگل علوی و سید اقبال حسینی حضرت استاد حاج سید مولاداد فاضل «بند نوشور» اشعار زیر را سروده است:

نظر کردم به گل، گل در برم سوخت	کشیدم سوی خود پس پیکرم سوخت
به مغزم پروریدم فکر وی را	به ناگه مغزها مغز سرم سوخت
ز عرفان بشنو از من نکته‌ی نغز	به نعمانی بگو آن دلبرم سوخت
به امیدی که فاضل شعر گوید	زبان اندر دهان و حنجرم سوخت

گزارش مختصر از خسارات جنگی در منطقه شیعه نشین ناومیش مربوط به استان هلمند افغانستان که توسط شهید حاجی غلام رضای ناومیشی (که انسان نیک و خیری بود) و بعداً در یک مسافرت در ناوه گری بدست عمال استکبار به شهادت رسید از قندهار برای طلاب منطقه فرستاده شده بود چنین است:

الف: هجوم از طرف مولوی عبدالواحد باغرانی وابسته به حرکت انقلاب مولوی محمد نبی محمدی.

ب: تعداد افراد مهاجم حدود ۷۰۰۰ هزار مسلح با اسلحه‌ی سبک و نیمه سنگین.

ج: تاریخ هجوم به منطقه‌ی شیعه نشین ناومیش اول جدی ۱۳۶۱ ادامه‌ی جنگ مدت ۴ ماه.

خسارات و پیامدهای اشغال ناومیش: اشغال منطقه‌ی ناومیش به مدت یک ماه که مهاجمین حدود ۸۰۰ باب واحد مسکونی به شمول مساجد و حسینیه‌ها که در این مدت کاملاً تخریب و ویران نموده‌اند.

تعداد شهدا حدود ۱۰۰ نفر اعم از زن، کودک، مجاهدین، پیرمردان. تعدادی کثیری مجروح از اهالی.

تعداد اسرای ناومیش حدود ۴۷۰ نفر اعم از زن کودک جوانان، پیرمردان که بعد از پایان جنگ و بازپس گیری ناومیش اسرا آزاد می‌شوند.

به غارت رفتن اجناس ۹۲ باب دکان در بازار خام قلی ناومیش به غارت رفتن ۲۰۰۰ رأس گاو.

به غارت رفتن ۸۰۰۰ رأس گوسفند، ۱۲۰ رأس مرکب، ۹۰ نفر شتر.

به غارت رفتن هزاران خروار مواد غذایی، گندم، برنج...

به غارت رفتن تمام دارایی اهالی ناومیش به‌شمول پول نقد، فرش، ظرف... آواره

شدن حدود ۵۰۰۰ نفر جمعیت که ۵۰ خانوار از منطقه‌ی ناومیش و اطراف آن به خارج مهاجرت کرده‌اند.

لازم به ذکر است که جنگ خانمانسوز خانگی بین آقایان بهشتی و صادقی نیلی اوضاع مناطق تشیع را شدیداً آشفته کرده و مردم در عین سردرگمی و یاس به نظر تردید به جهاد اسلامی افغانستان می‌نگریستند.

لازم به یادآوری است که بعد از پایان جنگ، افراد صادقی نیلی به همکاری فرد ایرانی بنام شهیدی یا شهید پور به بهانه‌ی خلع سلاح حجت الاسلام شیخ سرور اخلاقی (ره) و حجت الاسلام و المسلمین حاجی فاضل «بند نوشور» و افرادش را در جلسه‌ی طلب می‌کنند اخلاقی کومی در جلسه نمی‌آید، سید فاضل «بند نوشور» بعد از حضور در جلسه دستگیر می‌شود، سید موجه و عالم و فاضل خدمت‌گزار را دست بسته شبانه از ناومیش به مرکزیت نیلی منتقل نموده و در محبس می‌اندازند بنا به گفته‌ی سید فاضل (ره) در مسیر راه چند نوبت قصد کشتن او را می‌کنند بعضی صلاح را بر این می‌دانند که باید زنده به نیلی برده شود و آن‌جا تصمیم بگیرند سید فاضل می‌گوید: یک شبی آب را بر دیوار محبس بسته بود تا این که دیوار خراب شود و سید فاضل در زیر دیوار دفن گردد و بگویند دیوار را آب خراب کرده سید فاضل کشته شده ما تقصیری نداریم. سید فاضل بعد از مدتی شکنجه و آزار و اذیت آزاد می‌شود مجدداً یادآوری می‌گردد در اول روزهای جنگ مردمی علیه مهاجمان و اشغالگران ناومیش عبدالرشیدخان و محمد نادر خان صداقت برادر زاده‌ی وی در حالی که مشغول جنگ و باز پس‌گیری ناومیش بوده توسط افراد صادقی و غفوری نام ایرانی سرکرده سپاه پاسداران افغانستان از سنگر دستگیر گردیده و بطرف نیلی انتقال داده می‌شوند و هر دو نفر بدون اثبات جرم مشخص در مسیر راه نیلی در

داخل بادکش های کوه انداخته می شوند که تا هنوز محل کشته شدن آنها در هاله ای ابهام است و آثاری از آنها معلوم نیست.

اما نور محمد خان ناومیش که مشکلات و تخریبات منطقه ای زیادتری داشت بر اثر پارتی که داشت از دست افراد صادقی نیلی و غفوری ایرانی جان سالم بدر برد. داستان شهدا و مظلومیت اهالی ناومیش آن قدر دلخراش است که در زبان قلم نمی گنجد.

بنا به گفته ی شاعر:

مرا دردی است اندر دل اگر گویم زبان سوزد

اگر پنهان کنم در دل تمام استخوان سوزد

در عین حال، قرن ها است که افغان های بگرانی و شیعیان ناومیشی در کنار همدیگر زندگی نسبتاً مسالمت آمیزی داشته اند متأسفانه بعد از قضیه ی سلاح های سنی و سنگان و خطهای تهدیدآمیز اشغال ولسوالی باغران توسط حزب وحدت و حوادث رقت بار دیگر، دشمنی های لاینحل در میان باغران و ناومیش بوجود آمده که بارها جنگ های سنگینی در پی داشته است و خشونت، راه گیری و تاراج و کشتار مسافرین بی گناه شیعیان تا هنوز ادامه دارد اما سلاح های امدادی سینه ی جوانان شیعه را هدف قرار دادند. و در جنگ های داخلی استفاده گردید.

پیامدهای مخرب سلاح های امدادی و جنگ ناومیش...

۱- اهالی مظلوم و همجوار ناومیش فدای قدرت طلبی دیگران قرار گرفتند در صحنه‌ی سیاسی و اقتصادی نیز مورد سوء استفاده‌ی نامشروع دیگران واقع شدند وقتی گزارش تایید شده از اشغال ناومیش بدست طلاب ولسوالی ناومیش و کجران رسید، تعداد کثیری از روحانیت مقیم قم فعالیت جهت اطلاع رسانی و کمک و مساعدت به اهالی ناومیش را شروع کردند در قدم اول جریان را با گروه‌های هشت‌گانه‌ی جهادی تشیع در میان گذاشتند در قدم دوم با ارگان‌های ایرانی تماس گرفته شد و در قدم سوم با مهاجرین منطقه‌ی ساکن در ایران صحبت شد؛ گروه‌های جهادی ورقه‌ی گزارش خسارات وارده بر ناومیش را امضا کردند و تعهد نمودند که به اهالی ناومیش مساعدت کنند متأسفانه این کار هرگز جنبه‌ی عملی نداشت و بازهم توسط بعضی از طلاب منطقه و دیگران مورد سوء استفاده قرار گرفته است و استفاده‌های کلانی به نام ناومیش نمودند و مهاجرین منطقه خود گرفتار بودند. تنها نهاد کمک دهنده‌ی ایرانی تعداد ۶۰۰ قبضه سلاح و امکانات دیگر جهت دفاع به اهالی ناومیش قول مساعدت دادند، بناگاه خادم‌المجاهدین آقای محمد اکبری از راه رسید و با سید اکبر رضوی معروف به نقوی تبانی کرد و به این نهاد مورد نظر وانمود نمودند که آقایان دیگر اصلاً اهل ناومیش نیستند فقط ما دو نفر وظیفه‌ی کمک رسانی را بر عهده می‌گیریم.

خلاصه: روحانیت منطقه را جواب دادند و طلاب مقیم قم عقب نشینی کردند
اسلحه و کمک مورد نظر در اختیار اکبری و رضوی (نقوی) ناومیشی گذاشته
شد و از مرز ایران به افغانستان وارد گردید و نتیجه آن شد که چهار صد قبضه
سلاح سهم اکبری و دویست قبضه ی دیگر سهم رضوی نقوی ناومیشی گردید.
تعداد زیادی سلاح در مسیر راه فروخته شد و تعدادی اندک در ناومیش
به دست قوم خاص رسید و چهار صد قبضه ی آن در جنگ علیه «سید علی
بهشتی» استفاده شد.

۲- مبالغ کلان پول نقد و کمک های دیگر بنام اهالی ناومیش از بامیان از حزب
وحدت گرفته شد که اهالی بیچاره تا هنوز از آن خبر ندارند.

۳- افراد خاص بنام ناومیش کمک های نقدی و جنسی از احزاب و ارگان ها و
هلال احمر ایران به ارزش ۷۰ میلیون تومان گرفتند که از مرز ایران تجاوز نکرد
و محموله ها در زابل فروخته شده و به مصارف شخصی رسید. در عوض
پول های زیادی تحت نام مالیات، وجوهات شرعی، زکات و غیره از اهالی به
غارث رفته ی ناومیش و همجوار آن گرفته شد و توسط مسئولین محلی استفاده
گردید. در عین حال ولسوالی ناومیش حدود پنجاه نفر روحانی در مشهد، قم و
سمنان و جاهای دیگر دارد، حتی یک جلسه ی فاتحه بنام و یاد شهدای مظلوم
اعم از ناومیش و کجران در حوزات علمیه گرفته نشد، متاسفانه هرکس بفکر
مصالح و معیشت خود بوده اند حتی یک مجله و جریده ی چند صفحه ای بنام
شهدای ناومیش تا بحال به چاپ نرسیده. لازم بود که سالانه جلسه ی شهدای
ناومیش برگزار می گردید و یاد و خاطره ی آن ها زنده نگه داشته می شد.

برادر دلسوز! گذشته‌ها گذشته، دیگر سید بهشتی، صادقی نیلی، افکاری شهرستانی، عالمی کیسوی، مظفری کیتی، اخلاقی، واعظی، احسانی تمرانی، رضوی ناومیشی، مهدوی غیج، محقق ورخانی، حاجی فاضل و شریفی نطق، سید اقبال حسینی و سید انور حسینی «بند نوشور» و خوانین در کار نیستند، روحانی عزیز و هموطن، شجاع باش، فقط از خدا بترس نه از دیگران، مصالح جامعه را فدای منافع شخصی و قومی خود نکنید، داستان غمبار ناومیش و شهدای از مسافرین مسیر موسی قلعه و باگران را بنویسید و خدا را در نظر داشته باشید حق را بگویید حتی علیه نگارنده و در حافظه‌ی تاریخ بسپارید تا شاید نسل‌های آینده عبرت بگیرند و خودشان را فدای هیاهو و منافع نامشروع شیادان و دیگران قرار ندهند که خود کتاب مفصل خواهد شد تلخ‌تر از تلخ.

پیامد ناگوار سلاح‌های امدادی برای شیعیان ناومیش

در سال ۱۳۶۱ که آقایان علیه بهشتی استفاده کردند چنین بوده است: در مورخه‌ی ۱۳۸۷/۸/۱ در مسیر موسی قلعه و ناومیش مسافرین مظلوم خانم کربلایی هاشمی هفتاد ساله و سید امان الله هاشمی، نجیب الله رؤفی، حسین ابراهیمی، همراه ۲ جوان دیگر از ناومیش و منمی، تمران، بدست درخیمان سربریده و قطعه قطعه می‌شوند چنانکه جنازه شهدا از یکدیگر تشخیص داده نمیشود و در نتیجه جنازه سید امان الله هاشمی بند نوشور با جنازه شهیدی از قریه منمی عوض میشود لذا جنازه شهید بند نوشور در قریه منمی دفن و در

مقابل جنازه شهید قریه منمی را فاملین هاشمی در جوزک بند نوشور دفن میکنند علامت تشخیص در وقت دفن نمودن دستمال قرمزی بوده که در کمر شهید منمی به خاطر مریضی بسته بوده است به علت بعد مکانی بعد از تشخیص از انتقال مجدد جنازه شهید صرف نظر میشود و در بند نوشور دفن میکند و تعداد ۱۲ نفر از مسافری شیعیان کجران را بعد از تکه تکه کردن در گونی انداخته و برای بستگان آن‌ها سوغات می‌فرستند. و صدها پیامد دیگر... که تا بحال همه روزه ادامه دارد.

جغرافیای ناومیش

شرقاً متصل است به ولسوالی کیتی از توابع ولایت دایکندی جنوباً متصل است به ولسوالی کجران خاص از توابع ولایت دایکندی یادآوری می‌شود که هر دو ولسوالی فوق قبل از حکومت کرزی جزء ولایت ارزگان به مرکزیت تیرین کوت بود غرباً متصل است به ولسوالی باگران سینی و سنگان از توابع ولایت خحچران (غور) شمالاً متصل است به ولسوالی پسابند شنکوت از توابع ولایت خحچران (غور).

دو مسیر در ارتباطات شهری

۱- ولسوالی کجران خاص ولسوالی ده راود (ده داود) تیرین کوت قندهار که در زمان قدیم با شتر و اسب و الاغ مدت ده روز این فاصله را طی میکردند و

بعد از کودتای کمونیسمها به خاطر حساسیت های نژادی و نا امن بودن مسیر فوق به طور کامل بر روی شیعیان و هزاره ها مسدود است.

۲- ولسوالی باگران موسی قلعه سنگینی کشک نخود قندهار که باز هم مسدود است

۳- ولسوالی باگران موسی قلعه گرشک قندهار هلمند بنا به تعبیری (جاده مرگ شیعیان و هزاره) که بعد از شکست کمونیسمها و تسلط افغانها محلی و جهالتها و دشمنی ها که قبلا تذکر داده شد و دخالت ایادی استکبار... پر خطرترین مسیر به شمار می آید که تا به حال دهها انسان مسافر بیگناه سر بریده شده و تکه تکه گردیده است و اموال آنها به تاراج رفته است و صدها حکایت دیگر.

۴- ولسوالی کیتی ولایت نیلی کابل که مسیر بسیار طولانی و پریچ و خم، سردسیر و پرهزینه و پرخطر است که در طول سال حدود شش ماه قابل استفاده است و مدت شش ماه دیگر بر اثر ریزش برف و سرمای شدید مسدود می شود.

جمعیت ناومیش و توابع آن

غیج، قولی آلو، روتک، ورخان و بند نوشور ناومیش.... حدود سی هزار نفر از اقوام مختلف سادات طاهری و شاه الماسی (نقوی)، سادات موسوی از نسل هارون بن موسی کاظم (ع)، سادات حسینی میر گنگه، میرمی، سید آهو و قوم میر، بندعلی، تاجک، بروتی، خلیلی، هوتکی، میره زار، ممکه و ارزگانی

سکونت دارند که همه اقوام ساکن، شیعه اثنی عشری هستند. به دین مقدس اسلام عقیده مند و هیچ انحراف مکتبی تا هنوز در آنجا وجود ندارد تقریباً یک سوم جمعیت ساکن سادات محترم هستند تعداد قریه جات: حدود یکصد قریه بزرگ و کوچک و حدود یکصد باب مسجد و یکصد باب حسینیه قدیمی و کهنه در مناطق مذکور وجود دارد و قریب پنجاه نفر روحانی و ملاهای محلی امورات دینی از جمله امور اموات، عقود و احکام مسائل اسلامی را زیر نظر دارند که معیشت بسیار سخت و پر مشقتی دارند از طریق ذکواه کمک های مردمی اهالی زندگی می کنند. متأسفانه بعد از انقلاب و عملکرد زشت عده ای از ملاهای همکار با خوانین و ده ها مسائل دیگر روحانیت و ملاها بیچاره جایگاه معنوی و قداست ایشان را در میان جامعه از دست داده اند. ناومیش حدود دوازده هزار نفر حق رأی دادن و کارت رأی گیری دارند.

اداره ناومیش: از اول تشکیل کشور به نام افغانستان تا هنوز حکومت مرکزی در ناومیش تسلط نداشته و در طول تاریخ توسط خوانین محلی به طور دلخواه آنها اداره گردیده از قبل دعاوی، قتل ها، سربازگیری، مالیات، وجوهات شرعیه، حلال و حرام....

اگر قتل در منطقه واقع می شد خوانین حل و فصل می کردند و در سال دو مرتبه در مرکز ولسوالی باغران با هدایا گران قیمت برای ولسوالی، قاضی، سرنگوال... می رفتند هرکاری که آنها انجام داده بودند مورد تأیید مرکز و ولایت قرار می گرفت.

لازم به ذکر است که در طول تاریخ دولت افغانستان به جز یک مورد هیچ زن یا خانم از ناومیش جهت دفاع از حقوق پایمال شده خود در ولسوالی باغران نرفته است.

خوانین و ملاهای همسو هر چیز را حلال می گفت حلال بود و هر چیز را حرام می گفت حرام بود در زمان ظاهرشاه نهر بغرا (جوی بغرا) از رودخانه هلمند کشید شد که مقدار چند ولسوالی و زمینهای بایر زیر کشت رفت و برای هر یک ولسوالی های ولایت هلمند در گرشک نادعلی سهم مشخص داده شد و برای ولسوالی و اهالی ناومیش نیز سهم اندک در نظر گرفته شد که خوانین صاحبان در مرکز ولایت رفته و سهم زمین اهالی را فروختند و گفتند ما نیاز به زمین نداریم در عین حالی که عساکر اهالی مدت دو سال در نهر بغرا کار می کردند و ترخیص خود را می گرفتند عده زیادی در عسکری و کار نهر بغرا فوت نموده اند و دهها مظالم دیگر تا هنوز اهالی ناومیش یک باب درمانگاه و مرکز صحنی و مکتب دولتی ندارند در زمان ظاهرشاه خوانین از اهالی رشوه گرفته به مسئولین میدادند و مکتب دولتی قبول نمی کردند و به مردم القاء می شد اگر فرزندان شما در مکتب دولتی درس بخوانند کافر می شوند فقط سواد قرآن خوانی در حد خط نویسی توسط ملاهای محلی آموزش داده می شد خوانین و ملاها همسو با علم و فرهنگ و تحصیلات حوزوی مخالف بودند تا چشم مردم باز نشود و حکومت مطلقه آنها به خطر نیفتد عجیب تر از همه اینکه سرک و جاده ای که از شهر به ناومیش رسیده بود و بازار خامقل احداث گردیده بود نمی گذاشتند به طرف کیسو که بیست و پنج هزار جمعیت دارد و

ولسوالی کیتی تمران و اوتک ورخان و بند نوشور کشیده... شود که حدود ۴۰ سال در کار خودشان موفق بودند و از احداث بازار در آنجا جلوگیری می کردند.

وقتی که سیلاب طالبان در سال ۱۳۸۰ سرازیر منطقه گردید توسط اهالی جاده و سرک را از ناومیش به طرف کیسو کیتی و نوشور بردند تا سلاحهای ثقیله خودشان را جهت جنگ و تصرف هزاره جات توسط موترهای سنگینی منتقل نمایند که بعد از آن بازار ورخان (خیرآباد ورکک) که حدود سه هزار خانوار جمعیت دارند و از توابع ناومیش هستند احداث گردید لازم به ذکر است که در زمینه احداث و پایه گذاری بازار باید گفت خیری بودکه در ضمن شر است.

بازار ورکک در سال ۱۳۷۰ توسط اهالی وعلماء وحاجی شریفی تاسیس وپایه گذاری گردید متأسفانه طبق دسیسه، حاج سید حسن شریفی ترور و به شهادت رسید تا از احداث بازار جلوگیری کردند

فعلاً در بازار ورکک قریب هشتصد باب دکان، چند باب هتل، چند باب داروخانه و یک باب مسجد جامع به مساحت چهار هزار متر مربع زمین به زیر بنا چهارصد متر مربع وجود دارد که باعث رونق اقتصادی وفرهنگی اهالی گردیده است. عکس بازار و مسجد جامع را در ضمائم ص ۴۴۲ ببینید.

ولسوالی ناومیش

در زمان حکومت کرزی تلاش گردیده که ناومیش نظر به جمعیتی که دارد باید از ولسوالی افغان نشین باغران تفکیک و مستقل گردد تا این همه پیامد سوء در بر نداشته باشند.

به خاطر سوءاستفاده از اهالی ناومیش توسط باغرانها و خوانین محلی باز هم کارشکنی کردند تا کمکهایی که از ولایت هلمند و کابل گرفته می شود کما فی السابق نصفاً نصف مال آنها باشد متذکر می شود که تا تحریر این وجیزه هیچ نوع کمک و مساعده از دولت کابل، موسسات خیریه، نهادهای مستقل، مراجع عظام و... به دست اهالی مظلوم نرسیده است.

در اول کودتای کمونیسمها چند باب مکتب ابتدایی صحرایی دایر و به زودی تعطیل گردید و در اول حکومت کرزی چند باب مکتب ابتدایی صحرایی که در منطقه دایر و به خاطر نبود امکانات تحصیل، استاد و... تعطیل شد و در یک جمله باید گفت ناومیش از سوراخی از آسمان به زمین افغانستان افتاده است در هیچ خیری از کشور شریک نمی باشد و از هر شر درکشور سهمی دارد و در خط مقدم برخورد طالبان و دولت واقع گردیده هیچ حکومتی وجود ندارد و فقط و فقط چهار کلاه سید انور نقوی از قوم سادات، میرمحمد حنیف خان صداقت از قوم میر، محمد شریف خان از قوم بندعلی و محمد اکبرخان انصاری از قوم ملخ امورات اهالی را در دست دارند و طبق میل و خواهش شان حکومت می کنند و باید تذکر داد که در اواخر قوم تاجک نیز کلاه دیگری دارد

اگر عملکردها، اوصاف گوناگون، اخلاقیات و... افراد فوق را در مدت سه دهه تحقیق و بررسی نماییم مثنوی هفتاد من کاغذ شود گندی بازی (پارتی بازی) در ناومیش اهالی به استضعاف کشیده حق نفس کشیدن ندارند اگر بخواهند بمانند باید رعیت یکی از پنج کلاه باشند و به او امتیاز بدهند تا امتیاز بگردد و در منطقه حق حیات داشته باشند

که این عادت ظلم پرستی و گندی بازی متأسفانه در امورات دینی، وجوهات شرعیه، تقلید و عزاداری ها برای امام حسین(ع) نیز سرایت کرده است و می گویند: زندگی گندی بازی است و دیگر هیچ.

حکایتی عینی از داکتر صاحب عنایت مسئول صحت عامه لشکرگاه

در سال ۱۳۸۳ در خدمت داکتر عنایت بودم صحبت از مظلومیت منطقه شیعه نشین ناومیش به میان آمد ایشان گفت: من همراه نماینده ولایت و نمایندگان موسسه خیریه آلمانی در ولسوالی های موسی قلعه بغنی باگران رفته بودیم تا مراکز صحتی آنجا را بررسی کنیم تا مرکز باگران بررسی شد افراد راهنما گفتند کار ماموریت به پایان رسیده من گفتم در منطقه ناومیش نرفتیم آنها گفتند: اولاً سرک و جاده ندارد دوماً یک قریه چند خانواری بیش نیست (به زبان پشتو گفتند: ناومیش خویوه کلیدی) چون می دانستم به نمایندگان موسسه گفتم آنها حق اهالی ناومیش را که در حدود یک ولسوالی جمعیت دارد به خاطر شیعه بودن پایمال می کنند چنانچه در مرکز ولسوالی باگران کلینیک ساخته اند در

گردی باغران که یک قریه است و تا باغران دو ساعت پیاده روی فاصله دارد تقاضای کلینیک کرده اند و شما هزینه در نظر گرفته اید این ظلم فاحش است. نمایندگان به طرف ناومیش حرکت نمودند بعد از اینکه به منطقه رسیدند دریافتند که اهالی بسیار مظلومند هیچ مساعده از جایی دریافت نکرده اند. خلاصه منطقه را سروی بررسی کرده نیازهای لازم و ضروری را یادداشت نموده و به طرف لشکرگاه برگردند اما افغانهای باغران در منطقه پایه سنگ از نواحی آن مرکز کمین زده دو نفر از نمایندگان را به قتل میرسانند و نفر سوم زخمی به لشکرگاه برمی گردد رییس موسسه دستور می دهد دفتر را ببندند تا به آلمان برگردیم از خیر به افغانستان گذشتیم سگش ما را گاز نگیرد.

باز هم با والی صاحب در لشکرگاه می مانیم

نگارنده در سال ۸۳ در لشکرگاه مرکز ولایت هلمند خدمت الحاج ملاشیر محمد آخوندزاده رفتم و چند طرح روی دست داشتم تقاضای یک باب کلینیک در بازار ورکک که موافقه نموده به وزارت صحت عامه کابل معرفی کردند تقاضای زمین کشاورزی برای یک هزار خانوار شیعه از مردم ناومیش که عجالتاً موافقت نکردند و برای یک هزار خوانوار از مهاجرین بدون زمین جای منزل که در زمینه موافقت گردید که بعد از ایجاد شهرک رهایش برای مهاجرین شیعیان ناومیش در محله پنج آب وسط گرشک و لشکرگاه قسمت شرقی

رودخانه هلمند زمین جهت ساخت منزل داده شود ورقه عریضه را امضا نمودند...

مورد سوم تقاضای کمک برای اهالی بود که ایشان می گفتند مرکز ولایت تا به حال چند بار برای ناومیش کمک فرستاده است من خودم چند ماه قبل شش عدد برمه برای حفاری چاه آب برای مردم به چهار کلاه ناومیش فرستادم که در مسیر راه نرسیده به منطقه برمه ها را فروخته اند و به مصرف شخصی خودشان رسانده اند و نیز در قسمت ۱۲ باب مکتب ابتدایی در منطقه کمک صورت گرفته که باز هم کتابهای مکتب برای دانش آموزان فروخته شده و شهریه معلمین به دست آنها نرسیده است نگارنده استدلال کردم که در زمان احداث نهر بغرا زمین زراعتی دولتی برای شیعیان ناومیش داده نشده که باز هم گفتند مدارک در کادستر موجود میباشد (ثبت اسناد و املاک) که زمین سهمیه ناومیش در نهر بغرا را خوانین محل فروخته است و چندین حکایت دیگر قابل ذکر است که والی صاحب پسر برادر مولوی غفار آخوندزاده است یکی از رجال جهادی که در پاکستان ترور شد در سال ۱۳۷۵ وقت به عنوان روحانی مستقر در زابل ایفا وظیفه می کردم مولوی غفار آخوند زاده همراه پانصد نفر مسلح خود را به ایران آمده بودند و پانصد نفر نظامی ایشان در تپه طالب خان از توابع ولایت نیمروز تحت محاصره شدید قرار گرفته و در معرض قتل عام واقع شده بودند که بعد از تلاش اینجانب در زاهدان نظامیان از مرگ حتمی نجات یافتند و مدرک در دست داشتم... لذا والی صاحب لشکرگاه همکاری دوستانه ای داشتند.

هیأت بازگشایی در «بند نوشور»

هیأت بازگشایی در مورخ ۱۳۶۶/۶/۲۷ جهت بررسی مدرسه علمیه منتظریه قبیچینی در «بند نوشور» رسیدند و مورد استقبال گرم اهالی و طلاب مدرسه، اساتید و حجت الاسلام والمسلمین حاجی فاضل قرار گرفتند، فیرها و تیراندازی‌های زیادی صورت گرفت بعضی از اعضای هیأت وحشت نموده و می‌گفت امنیت جانی ما در خطر است، من گفتم برادر همکار تیراندازی برای کشتن تو نیست که شما در ارزگان، شهرستان، نیلی، دایکندی، محمد خواجه، کیان، پشت روق، تمران، کیتی و کیسو... ملاحظه کردید، بلکه تیراندازی شادیانه است و تاکنون در این منطقه جنگ داخلی برای قدرت‌طلبی وجود ندارد منطقه‌ی «بند نوشور» جهت دفاع از اهالی و جان و مال و نوامیس ناومیش تعداد شهید مشخص و سرفرازی داده است.

هیأت بعد از استراحت و رفع خستگی از طلاب مدرسه امتحان گرفته و شهریه ایشان را تقدیم کردند و از کیفیت تدریس و وضعیت شهریه و محیط مدرسه سوال شد طلاب مدرسه نظر خود را بطور مکتوب اعلام نمودند که در اواخر مجله چاپ شده. هیأت نظر دادند که بعد از ولسوالی جاغوری منطقه و مدرسه و طلاب را با این خوبی و منظم ندیده بودیم در همه‌ی مسیر راه جنگ و برادرکشی و تاراج ادامه داشت، آخر چند شبی بدون دغدغه و وحشت

استراحت نمودیم، درود خدا بر این مردم و این طلاب، برادران در آینده نیز وحدت خود را حفظ نمایید.

هیأت از حضرت حجت الاسلام والمسلمین حاج آقای فاضل مؤسس مدرسه تاریخ تاسیس را سوال کردند سید فاضل گفت: در زمان تحصیل در کیسو، نیلی، سنگ تخت و بندر تحصیل نمودم در منازل مؤمنین اتاق داشتم که درس خواندن بسیار مشکل بود و مدتی در قندهار و چند سالی در نجف اشرف بودم بعد از برگشتن به وطن طلاب و محصلین در قبیچینی آمدند برای تحصیل زندگی طلاب در خانه های مردم بسیار مشکل بود لذا تصمیم گرفتم مدرسه ای جامع و عالی در وسط مناطق ناومیش ساخته شود. آقایان سید غلام حسین جوادی و سید موسی موسوی همکار شما را جهت مشورت در قریه ی غیج، ورخان، ناومیش... فرستادم بزرگان موسفیدان حتی خوانین موافق بودند، اما آقا خیل ناومیش قبول نکردند و در سال ۱۳۵۵ مدرسه ی محلی و کوچک در قبیچینی «بند نوشور» به همکاری مؤمنین ساخته شد که فعلا از همه مناطق ناومیش و غیره ۳۵ نفر طلبه در این مدرسه مشغول تحصیل هستند. به امید روزی که مدرسه ی جامع در وسط منطقه ساخته شود و محصلین دینی در آن تحصیل علم نمایند.

قال رسول الله (ص):

«طلب العلم فريضة على كل مسلم و مسلمة»

لازم به ذکر است که علمای محلی قبل از زان حاجی فاضل سواد عربی درست نداشتند و در خواندن صیغه عقد و نکاح و مسائل شرعی مشکل داشتند و بیسوادی در میان عامه مردم بیداد می کرد اگر خط و نامه برای مردم می آمد روزها طول می کشید تا خط خوان و با سواد پیدا شود و خط را بخواند؛ از برکت وجود این مدرسه طلاب و علمای کثیری تربیت شدند و در داخل و خارج کشور مشغول تحصیل سطوح عالی خارج فقه و اصول و ... می باشند.

شاگردان بلا واسطه و با واسطه ایشان در حوزات علمیه مشهخند و سمنان و قم در حدود ۵۰ نفر می رسند.

«انّ لكل شيء زكّات و زكّات العلم ان يعلّمه اهله»

جعفر بن محمد الصادق

مختصری از زندگی نامه‌ی مرحوم مغفور حضرت حجت الاسلام والمسلمین

حاج سید مولاداد فاضل نقوی (ره)

مرحوم مغفور حضرت حجت الاسلام والمسلمین سید مولاداد فاضل نقوی در سال ۱۳۱۸ هجری شمسی در قریه‌ی قبچینی از توابع ولایت هلمند افغانستان، در خانواده‌ی متدین و مذهبی و از سادات مشهور طاهری (نقوی) دیده به جهان گشود. مطابق مرسوم، تحصیلات خود را از الفبای عربی و خواندن قرآن و دیوان حافظ آغاز کرد و به رغم فقدان امکانات، پا به عرصه‌ی دشوار تحصیل علوم دینی نهاد. از این رو، در جستجوی استاد، به قریه‌های همجوار از ولایات هلمند، «دایکندی» و قندهار رنج سفر را به جان خرید و تحصیلات مقدماتی حوزوی را به پایان رسانید و البته همزمان به طلاب زیر دست، درس نیز می‌آموخت. در همین دوران بود که یکی از استادان برجسته‌ی ایشان، به استعداد سرشار و عزم او بر فراگیری علوم اهلبیت پی‌برد و به او لقب «فاضل» را اعطا کرد.

مرحوم استاد فاضل نقوی، در سال ۱۳۴۸ برای ادامه‌ی تحصیل در سطوح عالی‌تر، عازم نجف اشرف شد و سطوح عالی‌ه را نزد استادان بسیاری، از جمله آیات عظام مرحوم صدر، مرحوم لنکرانی، مرحوم محمدهادی معرفت و مرتضوی تلمذ نمود و پس از اتمام دروس سطوح، مدتی را در درس خارج فقه و اصول حضرت امام خمینی (ره) شرکت کرد. سرانجام پس از پنج سال تحصیل در نجف اشرف، دولت بعثی عراق ایشان و عده‌ی دیگر از طلاب افغانستانی، پاکستانی و ایرانی را به خروج از عراق اجبار کرد. ایشان به همراه

جمعی ده نفره برای وداع با حضرت امام خمینی (ره) خدمت ایشان رسیدند و در همین جلسه‌ی تودיעی امام به آنان فرموده بود که «از رفتن از حوزه نجف ناراحت نباشید؛ چون غرض خدمت به اسلام و اهلیت (ع) است و بودن در حوزه برای همین غرض است و برگشتن از حوزه نیز برای خدمت به اسلام است».

این نصیحت امام همیشه در گوش شاگرد او بود. از این رو، پس از ورود به وطن در سال ۱۳۵۳ در حالی که از حضرت امام خمینی و برخی دیگر از حضرات آیات عظام، مکارم شیرازی، صافی و اخیراً از مقام معظم رهبری نیز نمایندگی داشت. کار فرهنگی خود را به صورت جدی آغاز کرد که مهم‌ترین فعالیت‌های فرهنگی ایشان از قرار زیر است:

۱- تبلیغ: مهم‌ترین وظیفه‌ی که استاد برای خود در نظر گرفته بود، تبلیغ دین و رساندن پیام اسلام به گوش شیعیان مستضعف و محروم افغانستان بود. ایشان از همان آغاز کار طب‌نگی، پیش و پس از سفر نجف، به تبلیغ همت می‌گماشت و در هر نقطه‌ی که پا می‌نهاد، یک مبلغ بود. آخرین منبر و نماز جماعت او تنها چند ساعت پیش از رحلتش در مسجد ولی عصر (عج) در خیابان شهید اعلائی نیروگاه قم بود.

۲- تأسیس مدرسه و تدریس: استاد، پس از بازگشت از نجف، در سال ۱۳۵۵ مدرسه‌ی علمیه منتظریه را تأسیس کرد که عالمان و طلاب بسیاری در این مدرسه تحصیل کرده و بسیاری از آنان راهی حوزه‌های عالی‌تر در نجف، قم، مشهد، سمنان و غیر آن‌ها شده‌اند و اکنون اکثریت طلاب و فضلالی بزرگوار

منطقه از شاگردان بلا واسطه و با واسطه مرحوم استاد فاضل نقوی هستند. هرچند که مدرسه علمیه منتظریه به دست بدخواهان و منافقان ویران گردید و مدیر و مدرس آن مدرسه حجت الاسلام سید حسن شریفی که برادر استاد فاضل بودند، به شهادت رسید، اما فعالیت تبلیغی و فرهنگی استاد تعطیل نشد و ایشان در مناطق مختلف، از جمله در قریه‌ی مزرمی از توابع ولایت دایکندی، و در مناطق مختلف از ناومیش، «بند نوشور» و غیره به تبلیغ مکتب اهل بیت پرداخت.

۳- عضویت در شورای علما و امامت نماز جمعه: پس از استقرار دولت اسلامی در افغانستان و تشکیل شورای علما و برگزاری نماز جمعه، ایشان عضو برجسته‌ی شورای علما و امام جمعه ناومیش و ورکگ بودند و ایشان این وظیفه را تا پیش از سفر اخیر شان به ایران بر عهده داشتند.

۴- تأسیس مساجد: استاد فاضل همواره به مساجد اهتمام داشتند و مساجدی را تأسیس کرده یا در تأسیس آنها نقش داشته‌اند. از جمله مسجد محله شابو در قبیچینی را در سال‌های نخست بازگشت از نجف تأسیس کرده و در دهه‌ی اخیر مسجد جامع حضرت علی را در بازار ورکگ تأسیس کرده و از مشوقان اصلی تأسیس مسجد جامع ناومیش بوده‌اند.

استاد فاضل علاوه بر کار فرهنگی و فعالیت در حوزه تدریس و تبلیغ، در امر جهاد نیز فعالیت داشتند و جزو نخستین دسته‌های مجاهد بودند که به همراه دیگر مجاهدان، ساحات ناومیش و کجران را از لوٹ وجود کمونیست‌ها پاک کردند. همچنین در دفاع از شیعیان در برابر هجوم افراطیان وهابی و شبه وهابی

پیش‌گام بودند و در این راه صدمات بسیاری را متحمل شده و از جمله یار صدیق خود، مرحوم شهید سید ایوب نطق را از دست دادند. چنان که در سال ۱۳۶۵ که از جمهوری اسلامی ایران عازم افغانستان بوده و برای مجاهدان سلاح و وسایل دفاعی فراهم می‌کردند، مورد حمله‌ی کمونیست‌ها قرار گرفته و تنی چند از همراهان ایشان، از جمله: حجت الاسلام سید صفدر احسانی، سید انور حسینی، عادل و سید چمن به شهادت رسیدند و تنی چند نیز مجروح شدند.

محرومان و مستضعفان نیز یکی از دغدغه‌های مرحوم حاج آقای فاضل بود و بدین منظور، ایشان با مساعدت برخی دیگر از متنفذان و بزرگان منطقه برای رفع محرومیت زدایی، اقدام به احداث جوی بارهایی چند از رودخانه‌ها کردند که جوی‌های سیدآباد، مستضعفین، انقلاب... از جمله جوی بارهایی است که ایشان احداث کردند و اکنون حدود ۵۰۰ خانوار شیعه از اراضی زیر کشت این جوی‌ها استفاده می‌کنند. ایشان در امر احداث راه‌ها و جاده‌های خاکی نیز فعالیت داشته‌اند. احداث بازار در منطقه‌ی ورکگ یکی دیگر از دغدغه‌های ایشان برای محرومیت زدایی از منطقه‌ی «بند نوشور» بود که هرچند به کرات با کارشکنی ستمکاران مواجه شد و در در زمان احداث بازار برادرش طبق نقشه قبلی ترور و به شهادت رسید اما سرانجام پس از سال ۱۳۸۰ به تحقق پیوست و اکنون یک بازار با بیش از هزار باب دکان احداث گردیده و مورد بهره‌برداری اهالی قرار گرفته.

مرحوم حجت الاسلام فاضل نقوی، مدتی را در قم اقامت داشتند و بنا داشتند به‌زودی به کشور بازگردند و فعالیت‌های خود را از سر بگیرند، اما افسوس که حکم الهی چیزی دیگر بود و بالاخره، ایشان در شب ۲۵ رمضان ۱۴۳۰ مطابق

با ۲۴ شهریور ۱۳۸۸ در اثر حمله‌ی حاد قلبی، دعوت حق را لبیک گفت و جان به جان آفرین تسلیم کرد و ما را به غم فقدان خویش مبتلا ساخت. روحش شاد و یادش گرامی.

گوشه‌ی از زندگی نامه شهید شریفی

«و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل اللّٰه امواتاً بل احیا عند ربهم یرزقون»
سردار رشید اسلام، مجاهد فداکار، اسوه‌ی تلاش و فعالیت، خار چشم دشمنان اسلام الحاج سید حسن شریفی استاد مدرسه علمیه منتظریه «بند نوشور» از توابع ناومیش متولد ۱۳۳۲ در قبچینی «بند نوشور» جزء ولایت هلمند در خانواده‌ی روحانی دیده به جهان گشود.

در سنین کودکی خدمت اخوی خود حضرت حجت الاسلام والمسلمین حاج سید مولاداد فاضل نماینده‌ی حضرت امام (قدسره الشریف) تلمذ نمود و دارای نبوغ فکری بود.

مدتی در دایکندی در محضر یکی از علمای منطقه تحصیل کرد و در سال ۱۳۵۴ بخدمت عسکری رفت. در ولایت تخار ضمن انجام وظیفه به شیعیان آن سامان خدماتی ارائه نمود بعد از پایان خدمت و برگشت به وطن در سال ۱۳۵۸ برای ادامه‌ی تحصیل رهسپار حوزه علمیه قم گردید در تاریخ ۱۳۶۰/۴/۲ از سوی شورای سرپرستی حوزه به عنوان مبلغ و مدرس به افغانستان اعزام شد و وظایف محوله را به‌نحو احسن انجام داد.

در سال ۱۳۶۱ برای گزارش وضع جبهات و مدارس دینی به حوزه قم برگشت و در تاریخ ۱۳۶۲/۳/۱۵ مجدداً به عنوان مبلغ و مدرس به منطقه‌ی خود اعزام شد و خدمات شایان فرهنگی و جهادی نمود. تدریس طلاب مدرسه علمیه منتظریه «بند نوشور» را به عهده گرفت و از رسیدگی به وضع طلاب غافل نبود با این که امکانات قابل توجهی در دست نداشت اکثر کتب طلاب را خطی می‌نوشت و یکی از خططان ممتاز بود چون کتاب به‌حد کافی نبود که هر طلبه یک کتاب در دست داشته باشد همچنین کارهای بهداشتی...

یکی از تشکر نامه‌های طلاب از ایشان: با عرض درود و سلام بر حضرت مهدی منجی انسان‌ها و نائب برحقش خمینی کبیر و کلیه‌ی مسئولین محترم دفتر بازگشایی مدارس در افغانستان مظلوم و بخون نشسته و آرزوی موفقیت به‌اطلاع مبارک رسانیده می‌شود این که حضرت حجت الاسلام مجاهد بزرگوار سید حسن شریفی اعزامی از حوزه علمیه قم مدرس علمیه منتظریه زحمات زیاد تحمل نموده برتدریس و امورات طلاب بنحو احسن رسیده که تمامی تلاش شبانه روزی خود را مصروف مدرسه نموده‌اند از فداکاری‌ها و زحمات ایشان تشکر می‌شود.

امضا کنندگان ۳۸ نفر طلبه (مدارک در بخش اسناد و ضمائم ص ۴۱۸ و ۴۱۹) ایشان در سال ۶۵ به حوزه قم برگشت و مشغول تحصیل گردید و در سال ۱۳۶۶ به مکه‌ی مکرمه مشرف شد همان سالی که حجاج بیت الله الحرام بدست حکومت آل سعود برگبار بسته شدند. در تاریخ ۱۳۶۷/۳/۱ برای کمک به مجاهدین اسلامی افغانستان و تبلیغ بداخل اعزام گردید مدتی در پیشاور

پاکستان توقف نمود چون راه‌های مجاهدین بدست دولت کابل و روس قطع شده بود و عاشورای حسینی آن سال بمنطقه‌ی لوگر برای تبلیغ شیعیان رفتند جائی که شیعیان اولین بار مراسم علنی حسینی برپا می‌کردند چون مردم آن‌جا در تقیه زندگی می‌کردند بعد از پایان ماموریت برای دوستان خود در قم چنین می‌نویسد:

«مدت ده شب و روز در زیر شدیدترین بمباران هواپیماهای روسی با لذت‌ترین اوقات را داشتم چون با مجاهدین فی‌سبیل الله همگام بودم یکطرف بدن عزیزان بدون غسل و کفن افتاده بودند، از طرف دیگر جنگ شدید میان حق و باطل ادامه داشت، میان شیعیان و اهل سنت رابطه‌ی حسنه وجود داشت که در مراسم عزاداری سالار شهیدان شرکت می‌کردند، خلاصه باید انسان تلخی‌های روزگار را چشیده و با مردم همگام و آشنا شد، متأسفانه طلاب و بزرگان روحانی ما کم‌تر درد ملت مظلوم و بیچاره را درک می‌کنند شاید اطلاع ندارند که در منطقه‌ی لوگر شیعیانی وجود دارند که احکام دینی اولیه‌ی شان را بلد نیستند.»

در تاریخ ۱۳۶۷/۷/۵ از ولایت میدان چنین می‌نویسند:

«جلسه‌ی آشتی میان احزاب شیعی در ساحه‌ی ولایت میدان صورت گرفت که بنده نیز در جلسه بودم و جلسه‌ی بعدی به برج عقرب در ولسوالی شهرستان موکول شده است، شاید نتیجه‌ی خوبی بدهد و جنگ‌های داخلی و برادرکشی قطع بشود انشا الله.»

بازهم عهد شکنی و دروغ در سایه‌ی آشتی

گزارشات شهید شریفی از خلع سلاح شدن افراد خودش، شریفی در جلسه‌ی میدان که جهت آشتی احزاب درگیر برگزار شده بود و اعضای جلسه عبارت بودند از صادقی نیلی، صادقی ترکمنی، عرفانی یکاؤلنگی، افکاری شهرستانی... خط عبور برای ۳۰ نفر تفنگ به‌دوشان خود می‌گیرد که آقایان گفته بودند حالا می‌توانند تفنگ به‌دوشان شما به طرف ناومیش از مسیر «دایکندی» بروند، فعلاً آشتی و آرامش است و خط جواز هم دارد، شهید شریفی به‌طرف پاکستان به‌خاطر انتقال امکانات فرهنگی برمی‌گردد و تفنگ به‌دوشان ایشان به سرکردگی سید معصوم حسینی به طرف ناومیش حرکت می‌کنند، در مسیر راه در منطقه‌ی شیخ‌میران به کمین حسین داد بیگ نصری برمی‌خورند که در ضمن دعوت شبانه بر سر تفنگ به‌دوشان می‌ریزند و آن‌ها را خلع سلاح می‌کنند بعد از این که شریفی از پاکستان بر می‌گردد جریان خلع سلاح را به آقایان می‌رساند مگر شما خط ن نوشته و تعهد نکردید؟ پس چرا خلع سلاح؟

آقایان می‌گویند کار شخص حسین داد بیگ بغل کندو است ما کاری نداریم که این هم در واقع نیرنگ دیگری علیه احزاب دیگر و سادات بود.

که بعد از تحمل مشکلات متاسفانه کلیه‌ی امکانات جهادی و فرهنگی ایشان بدست شیعیان به اصطلاح حزب الشیعی در مسیر راه بتاراج می‌رود که خود داستان مفصل دارد و تاریخ ۱۳۶۸/۹/۱۴ از منطقه‌ی کجران و ناومیش چنین گزارش می‌دهند و درد دل می‌کنند:

«حضرات روحانیت معظم منطقه، ساکن قم سلام علیکم اگر جویای احوالات آن سامان باشید وضع بسیار وخیم است چنانچه برادر گرانقدر حضرت حجت الاسلام سید جوادی و برادر آسیب دیده و بلاکشیده جناب حجت الاسلام آقای عالمی تمرانی صحنه را عمیقاً مطالعه و ملاحظه کرده‌اند محضر شما عزیزان بازگو خواهند فرمود که به جرأت می‌توان گفت دست دولت کابل و استکبار جهانی علیه اسلام درکارند با کمال تاسف راه سازش و زندگی وجود ندارد چرا که حق با باطل نمی‌سازد جای آن را دارد که روحانیت اصیل یا دست و پا نماید، یا این که منطقه را ترک کند باز هم متأسفانه راه هجرت مسدود می‌باشد چون شدنی نیست عده‌ی محروم و مظلوم را گذاشت تا زیر پای زورگویان و خوانین نابود شوند باند خوانین می‌خواهند که روحانیت اصیل برکنار شوند به امید این که چاره‌ی سنجیده و بداد مردم برسد.»

گوشه‌ی از خدمات شهید شریفی

- ۱- فعالیت وسیع فرهنگی و بازگشایی مدرسه علمیه منتظریه.
- ۲- شرکت در احداث جوی‌های فراوان برای بیچاره‌گان.
- ۳- ایجاد بازار در منطقه‌ی ورکک.
- ۴- تاسیس کتابخانه.

همین خدمات و فعالیت بودند که باند جنایت کار خوانین طی تهاجم ناجوان مردانه آسیب فراوان بمدرسه و بازار وارد نمودند و نیز شهادت سید معصوم حسینی صورت گرفت و صدها جنایات دیگر. شهید شریفی در تاریخ ۱۳۶۹/۵/۱ برای تحکیم وحدت واقعی میان احزاب تشیع عازم بامیان می شود و کارهای مؤثر انجام می دهد و در ۱۳۶۹/۶/۲۰ به خانه برمی گردد بعد از چهار شب که نزد فرزندان و پدر و مادر خود می ماند در تاریخ ۱۳۶۹/۶/۲۵ برای دیدن اقوام عازم قریه ی قبچینی می شود که در برگشت ساعت چهار بعد از ظهر در سنگ زرد مورد حمله ی کمین گماشته شدگان خوانین و مزدوران باند انحراف تحت نام حزب وحدت قرار می گیرد. پس از مجروح شدن دختر نه ساله ی ایشان خود را روی بدن شریفی می اندازد، مهاجمین و جلادان به ضرب کتک دخترش را از وی جدا می سازند و جلو چشم کودک خردسال پدرش را مظلومانه بشهادت می رساند و هفتاد گلوله به بدن پاکش شلیک می کنند شش اولاد او را یتیم می کنند.

روحش شاد و راهش پر رهرو باد.

کیفیت شهادت: گلوله ی اول بیای چپ او اصابت می کند، دختر ۹ ساله ایشان خود را به پدر می رساند و روی بدن بابا می اندازد بعد از این که دختر خردسال را از پدر جدا می سازد دست چپ و راست و پای چپ را هدف قرار می دهند تا شهید شریفی را با کیفیت دلخراش به شهادت می رسانند. به گفته شاعر:

بی زخم تیغ عشق زعالم نمی رویم

بیرون شدن زمهره بی زخم عار ماست

خاطره‌ی حاجی شریفی در اول انقلاب از سازمان نصر افغانستان

بررسی کوتاه از فعالیت حزبی به نام نصر افغانستان در مناطق مرکزی، خصوصاً ولسوالی «دایکندی»، کجران، باگران و پسابند: از آغاز انقلاب در منطقه بعد از روی کار آمدن خلقی‌ها ناگهان سازمانی به نام نصر اظهار وجود کرد که اولاً مردم از دیدن افراد این گروه گفتند شاید خوب باشد زیرا که همون بچه طلبه‌های منطقه‌ی ماست، چون سطح آگاهی مردم خیلی پایین بود سکوت را بر سوال ترجیح دادند تا یک مدتی حرف نمی‌زدند نه جانب‌داری و نه علیه آن تبلیغ می‌کردند و اما کم کم دانستند چهره‌ی آن گروه از تحت نقاب که بر رخ زده بود ظاهر می‌شد که پدر ایشان مائوتسه تونگ را بر پیامبر اسلام (ص) ترجیح می‌داد و می‌گفت: مائو از پیامبر اسلام بیشتر به بشریت خدمت نموده است که این جمله به نوع خود «سب النبی» می‌باشد.

چنانچه مرحوم شیخ انصاری در کتاب مکاسب محرمة می‌گوید: اگر کسی بگوید فلان شخص از پیامبر بیشتر برای بشر خدمت کرده است این جملات نوعی سب النبی می‌باشد. و اجرای حد نیاز به حکم قاضی ندارد هر مؤمنی که توان دارد باید گوینده‌ی این جملات را مجازات کند.

لازم به ذکر است که عبدالعلی مزاری رهبر آن‌ها که در ابتدای تحصیل در سن بزرگسالی در مدرسه‌ی باغ رضوان مشهد ساکن بود، استعداد درسی نداشت، درس نمی‌خواند، بنابراین سواد عربی پیدا نکرد، ظاهر نمایی می‌کرد لذا از این جا شناختی از مقام معظم رهبری پیدا کرد و خود را هر روز به ایشان نزدیک

می‌کرد و مدافع سرسخت حضرت امام خمینی (ره) نشان می‌داد که تا حدی هم تلاش کرد، بعد از پیروزی انقلاب در حوزه علمیه قم در جلسات تمرینی که طلاب افغانستان در مدرسه‌ی مبارکه‌ی حجتیه همراه مزاری داشته‌اند او بارها اظهار کرد که جد من مائوتسه تونگ بسیار بیش‌تر از جد شما سیدها به بشریت خدمت کرده است و با این مفکوره‌ی انحرافی تعدادی از طلاب جوان و عقده‌ای هزاره را گمراه کرد که تا هنوز آثار شوم آن باقی است. مزاری بعد از انقلاب از اعتماد خالصانه‌ی مقام معظم رهبری سوء استفاده نمود و کرد آن چه که می‌خواست.

و این چند طلبه که به اصطلاح عضو سازمان نصر بودند دعوت خود را در همه‌ی مناطق هزاره جات آغاز کردند کار بجایی رسید که از افراد چوپان و دهقان و مالک و فیودال و خان و ارباب و آخوند دعوت می‌نمودند و هم موفق شدند چند نفر از این افراد را به خودشان جلب و جذب نمایند و بعد از مدتی از این دعوت‌ها کار و قوانین خاصی را بنیاد کردند که هر یک نفر که در سازمان نصر جذب می‌شود مبلغ ۱۵۰۰ افغانی می‌گرفتند که حق عضویت بود و می‌گفتند برای شما هر نفر یک میل کلاشکف آورده می‌شود و اکثر افراد خود را از همین لطف پدرانه و برادرانه فروگذار نکردند و لکن یک عده افرادی که از قبائل خان و ارباب بودند از این مورد استفاده‌های شخصی نمودند چون عنوان حزبی بودند و مردم بیچاره اصلاً از حزب اطلاعی نداشتند لذا به حزب افتخار می‌کردند و آن را باعث نجات خود می‌دانستند و از جمله‌ی خوانین حاجی قربان چکک بود که سوء استفاده‌های کلانی کرد.

اما جریان حزبی در میان مردم خصوصا بعد از اندک آگاهی، مردم از ماهیت سازمان نصر اطلاع پیدا کردند که اینها مائوئیست هستند لذا به اندازه‌ی نفرت‌انگیز بود که اگر فلان نفر خیلی زشت و بد اخلاق بود مردم آن را به‌عنوان نصری یاد می‌کردند و یک نفر در منطقه‌ی ناومیش بود و سگی داشت که او را نصری نام کرده بود در عین حالی که صاحبش نصری بود و باید یادآور شوم که این عکس‌العمل مردم بود از جریان جنگ شورای اتفاق با نصر زیرا که رفتار وحشیانه‌ی آنها با مردم در منطقه چنان نفرت‌آور بود که در طول تاریخ حکومت استبدادی ظاهرشاهی و داوود شاهی کسی ندیده بود، مثلا اگر کسی برای آنها سلام نمی‌کرد چنان کتک می‌زدند که صورتش قرمز می‌شد بنده به خاطر دارم که یک نفر برای سازمانی‌ها سلام نکرده بود چنان سیلی به صورت آن زده بود که چند دندان وی افتاده بود شکسته و جای دیگر اطلاع داد که چند نفر از اهل حوزه متعلق به نصری‌ها رفته بودند و مثل این که شنیده بودند فلان شخص میوه‌ی شفتالو دارد، نفر مذکور را طلب می‌کند و می‌گوید وقتی که شنیدی ما آمدیم چرا هرچه سریع‌تر از آن میوه‌ها برای ما نیاوردی؟ لذا به این جرم به زیر چوب انداخته بود که شخص مذکور در زیر چوب زمزمه می‌کرده که بعد از این تأدیب انسان متوجه می‌شود که باید بزرگان را احترام کرد و باید همه عبرت بگیرند.

دیگر از کارهای سازمان نصر این بود که در میان مردم ایجاد اختلاف می‌کرد که حتما بیا و از طرف فلان نفر مخالف خود شکایت کن و دعوای زیادی در میان مردم ایجاد کردند با این که از فیصله‌ی دعاوی سال‌ها در رژیم سابق

گذشته بود جای تعجب این جاست که این‌ها به نام طلبه بودند و در هنگام رویت زنی که شاکی بود بدن او را لمس کرده و می‌دیدند و معاینه می‌کردند آن هم در خلوت خانه... و اگر کدام نفری مقداری کمک و یا اسلحه برای جهاد از خارج می‌آوردند فوراً و اجباراً بدون کدام منطق از نزدش می‌گرفتند و خودش را هم تهدید می‌کردند و هریک از قضات آن‌ها که در منطقه مسلط بودند پول‌های هنگفت را از محل کار خودشان اخاذی می‌کردند مثل ولسوال سنگ تخت که صدها هزار افغانی را از حوزه‌ی فعالیت خود برداشته و در مشهد منزل شخصی خرید، اگر کسی اعتراض می‌کرد او را متهم به ضد ولایت فقیه می‌کردند و تعداد زیادی از سلاح‌های امدادی را حاجی قربان چکک در وقت فرار به طرف ایران در بین ایماق‌های چخچران فروخته بود و صدها مورد سوء استفاده بنام اسلام و مقدسات...

استغاثه و تقاضای عفو از خلق و خالق توسط فقید سعید حضرت حجت الاسلام والمسلمین حاج سید مولاداد فاضل، «بند نوشور» ولایت هلمند: بعد از شهادت برادرش حضرت حجت الاسلام والمسلمین حاج سید حسن شریفی استاد مدرسه علمیه منتظریه «بند نوشور» و «سید کاظم جلالی» برادرزاده اش که به‌دست دژخیمان و خونخواران در سال ۱۳۶۹ جام شهادت سرکشیدند درود خداوند بر شهدای مظلوم و لعنت ابدی خداوند بر قاتلان آن‌ها (یاقوت و عباس) بنا بفرموده‌ی قرآن کریم: «بای ذنب قتلت»

تقاضای عفو از خلق و خالق از اشعار حاج سید فاضل (ره)

اگر محکوم هر ده و دیارم	اگر در پیش یاران شرمسارم
اگر نومید از اغیار و یارم	اگر امیدم از هر جا بریدم
اگر غمخوار و همدردی ندارم	اگر غم ها فراوان تر بدیدم
اگر گویند من بی ننگ و عارم	اگر سنگ ملامت می زنندم
اگر مردود در هر روزگارم	اگر خدمت نشد مقبول ایندم
اگر بیگانگان دارند و خوارم	اگر لطفی زیاران من ندیدم
اگر در نزدشان بی اعتبارم	اگر بر اقربا خدمت نکردم
اگر از کارها اندر فرارم	اگر از کارها سودی نبردم
اگر عفووم کنند امیدوارم	اگر عذرم پذیرند خلق و خالق

هیأت بازگشایی در شکر دره

از طریق «بند نوشور» بطرف شکر دره خدیر حرکت کردیم و در مورخ ۱۳۶۶/۶/۳۰ جهت بررسی مدرسه علمیه توحیدیه در منطقه‌ی یاد شده رسیدیم قبل از رسیدن هیأت تعداد ۴۰ نفر از افراد جوان را در مدرسه جمع آوری کرده بودند، بدور از چشم مدیر و مسئول امتحان از طلاب شروع گردید و در نتیجه معلوم شد که اکثر آنها کارگرند که جهت سیاهی لشکر جمع آوری گردیده‌اند یکی از آنها گفت من چوپان گله هستم ما را اجبارا آورده‌اند و فردی که اصرار

به طلبگی داشت هرگز الفبای عربی بلد نبود. جناب آقای افضل‌ی یکی از اعضای هیأت کتاب دیوان حافظ را بدست ایشان داد و گفت بخوان حتی سواد خواندن دیوان حافظ را نداشت و دیگری گفت ما در حال جنگیم علیه سپاه پاسداران قرار داریم، گزینه‌ی اول جنگ است و پول‌های شهریه‌ی سابق در جنگ داخلی مصرف شده و یا خود آقایان قند و قروت کرده مصرف نموده‌اند، لذا هیأت شهریه برای مدرسه توحیدیه نداد، پول بدست کسی امانت سپره شد که در صورتی که شرایط مساعدت شود برای طلاب واقعی بدهند. اهالی شکر دره شکایت از جنگ‌های مخرب داخلی و لشکر نان خور صادقی نیلی داشتند و به آنها لعن و نفرین میکردند و میگفتند هر لشکری را دیدم و یا شنیدم اما لشکر نان خور بدعت جدید و دسیسه شیطان است.

داستان مدرسه علمیه توحیدیه برغض از توابع خدیر

حول و حوش سال ۱۳۴۹ حجت الاسلام والمسلمین سید اسد الله علوی محصل حوزه علمیه نجف اشرف بوطن برگشت و در منطقه‌ی پشتروق طلاب کثیری بدور ایشان جمع شدند و ایشان برای طلاب تدریس را شروع کردند در سطوح مختلف از ابتدای مقدمات تا شرح لمعه چنانچه بیاد دارم از اول صبح تا غروب کلاس در تاوه خانه (اتاق گرم) حاج سید موسی شینه عموی آقای علوی ادامه داشت و شبانه طلاب به اطاق‌های شان که منازل اهالی پشتروق بود برمی‌گشتند وضعیت سکونت شبانه بسیار رقت‌آور بود مناسب حال طلاب و

تحصیل نبود حدود سال ۱۳۵۱ استاد علوی مدرسه و حوزه علمیه را در قریه‌ی مرغص از توابع اودمه (حودمه) خدیر تاسیس می‌کند که وجود یک چنین مکان فرهنگی آقای شیخ محسن واعظی که در شهوترانی زبان زد خاص و عام است، فرزند حاجی عیسی را که خود و پدرش هم از خوانین و هم در کسوت روحانیت مرتبط به مراجع عظام نجف اشرف بودند و در قسمت وجوهات شرعیه بطور تام الاختیار عمل می‌کردند اگر چیزی را به نجف فرستاده‌اند ما نمی‌دانیم و برای احیای مکتب اهلبیت عصمت (ع) و ایجاد حوزه و سواد آموزی فرزندان اهالی سنگ را روی سنگ نگذاشته بودند، بچالش می‌کشاند مردم می‌گویند سال‌های متمادی وجوهات ما را گرفتند حتی مکانی برای سواد آموزی فرزندان ما نساخته است دیدید که یک سید چه مدرسه و حوزه علمیه‌ی ایجاد کرد که خود افتخار ولسوالی ماست.

خلاصه، حسادت‌ها گل کرد و در اول حکومت خلقی‌ها سید علوی بنا به تحریک عده‌ی از شاگردان خود بعنوان فرد خائن و عمال دست خارج به حکومت خلقی معرفی شد ولی سید علوی جان سالم بدر برد و شاگران خودشان به چاهی که برای استاد کنده بودند افتادند در نتیجه مدرسه توحیدیه مرغص را ویران کردند و برای همیشه تعطیل شد چون نام مدرسه توحیدیه «دایکندی» به رسمیت شناخته شده بود و به همین نام مدرسه‌ی در شکر دره احداث نمودند که اهداف اولیه‌ی آن دین‌جدایی و سید زدایی بنحو کامل بود.

افسوس که سادات محترم تا هنوز غافلند... و باور ندارند که نوک تیز شمشیر در زیر گلوی آن‌ها قرار دارد؛ دشمنان سادات بیدارند و هدفمندانه برای حذف

کامل سادات کار می‌کنند، لکن خود سادات غافل از همه جا و همه‌ی خطرات،
غرق خوش خیالی اند!

هیأت بازگشایی در خدیر - مرکز ولسوالی «دایکندی»

مورخ ۱۳۶۶/۷/۴ در مرکزیت ولسوالی خدیر هیأت پایان ماموریت خودشان
را اعلام نموده و با همدیگر خدا حافظی و تودیع کردند به امید دیدار دیگر.

عزیزان همسفر اشعار زیبایی از دیوان حافظ شیرازی بدرقه‌ی راهتان باد:

روز وصل دوستداران یاد باد	یاد باد آن روزگاران یاد باد
کامم از تلخی غم چون زهر گشت	بانک نوش شاد خواران یاد باد
گرچه یاران فارغند از یاد ما	یاد ایشان را هزاران یاد باد
مبتلا گشتم در این بند بلا	کوشش آن حق گزاران یاد باد
گرچه صد رود است درچشم روان	زنده رود باغ کاران یاد باد
راز حافظ بعد از این ناگفته ماند	ای دریغا راز داران یاد باد

نتیجه‌ی فداکاری‌های هیأت بازگشایی مدارس در افغانستان

۱- تبلیغات بسیار مفید و مؤثر از مکتب نورانی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام.

۲- قطع جنگ‌های خونین داخلی و برادرکشی در سرتاسر محل ماموریت هیأت به مدت ۶ ماه که متأسفانه شعله‌های جنگ قدرت‌طلبی و جنون‌آمیز دوباره زبانه کشیده و انسان‌های زیادی را به کام مرگ فروبردند اگر در ولسوالی شهرستان کشته شدگان داخلی ۱۵۳ نفر بودند نزدیک به ۱۰۰۰ نفر رسیدند و در ولسوالی ناومیش و کجران تعداد شهدا ۳۵ نفر در جنگ با شوروی و ۱۰۰ نفر در دفاع مقدس از سرزمین و ناومیش اشغال شده بودند تعداد کشته شدگان جنگی و جنون قدرت نزدیک ۱۰۰۰ نفر است و صدها جنایت دیگر که قلم از بیان آن عاجز است و ولسوالی‌های دیگر هزاره‌جات هم در آن جنگ‌های داخلی بوده از این قاعده مستثنی نمی‌باشد.

۳- مبلغ ۱۵ هزار دلار بدست طلاب و محصلین حوزات علمیه رسید به امید روزی که دولت مستقل و منصف در کابل بوجود بیاید و موارد ظلم و کشتار و ترور و وحشت را در مراکز و ولایات افغانستان بررسی نمایند و جنگ افروزان را محاکمه نموده و قلوب مظلومین و فرزندان یتیم را شاد کرده صدق گفتار ما را دریابند.

قتلگاه شیعیان اثنی عشری در مسیر اعظم ورسک پاکستان

سفری دیگر به افغانستان و گزارش مستند و قدم به قدم از قتل عام شیعیان در سال ۱۳۶۹، در مسیر اعظم ورسک و انگور آده توسط حزب اسلامی حکمتیار: سید موسی نام که خود را از ولایت تخار معرفی می کرد زن و عائله ی او در اعظم ورسک پاکستان بود کاروان های سلاح را برای مجاهدین از پاکستان در هر نقطه ی افغانستان به طور ضمانت می برد، آدمی جا افتاده و موجهی بود، شبی در اعظم ورسک نگارنده و همراهان را در منزل خود دعوت کرد و خودش در مسجد اهل سنت برای ادای نماز رفت و مهرهای نماز برای ما آورد و گفت نماز بخوانید در واقع ندانستیم او شیعه بود یا اهل سنت در کاروان ایشان بطرف افغانستان حرکت کردیم در سیت موتر باری باهم نشسته بودیم صحبت ها ادامه داشت و می گفت مسافرین هزاره ها نباید از این راه بیایند خیلی خطرناک است در بین راه قتل عام می شوند صحنه های زیادی را به چشم سر دیدم گروه های مشخصی گذاشته شده که کارش قتل عام است.

مهرهایی که در منزل به شما جهت ادای نماز دادم از مسافرین کشته شده ی هزاره و شیعه بودند که از ایران می آمدند. موسوی گفت فرق نمی کند چه به طرف ایران بروند یا از ایران برگردند بیچاره فامیل آن ها می گوید به طرف ایران رفته، اما نمی داند که در مسیر راه از بین رفته است بعد از مدتی متوجه می شود که به ایران نرسیده است.

نزدیک چشمه ای بود موتر و کامیون اسلحه متوقف شد آب خوردیم و به نظرم رسید گله ای گوسفند بسیار و سفیدی را مشاهده می کنم؛ گفتم آن ها رمه ی گوسفند است؟

موسوی گفت: خیر آن ها مرغ های لاشخور است از بس که جنازه ی مسافرین شما را خورده بسیار بزرگ شده می بینی منقار و نوک دارند.

قبول کردم، سوار بر موتر کامیون شدیم و مسافتی را طی کردیم به زنجیری که در مسیر راه بسته بود رسیدیم صدای گلوله دوشکا بود موتروان توقف کرد و گفت پایگاه حزب اسلامی حکمتیار است بزرگ تر آن ها از پایگاه آمدند موسوی تخاری را می شناخت و با هم حال و احوال کردند و مبلغی پول گرفته و زنجیر را باز کرد، موسوی گفت چرا تیراندازی کردید گفت: مهم نیست روال کار ما همین است مخصوصا در شب، از آن جا حرکت کرده ادامه ی مسیر دادیم تا منطقه ی بهسود، به چلیم جای پایگاه سازمان نصر و در چند قدمی پایگاه حرکت اسلامی بود آن جا توقف کردیم و بارهای خود را پایین نموده و از کاروان سید تخاری جدا شدیم خوشحال بودیم که به وطن خود و هزاره جات به سلامت رسیده ایم دیگر خطری در کار نیست، شیعیان از خودمان و وطن داران ما هستند.

حکایت غم‌انگیز دیگر از موسوی هلمندی در سال ۱۳۶۹ هـ.ش

تعداد افراد همراه ۱۲ نفر، امکانات ۲۰ قبضه کلاش همراه فشنگ‌های مربوطه و تعداد ۲۰ عدد نارنجک مبلغ ۲۰ هزار دلار پول شهریه‌ی طلاب کجران ناومیش پسبند «دایکندی»... و از قوماندان اعلا‌ی حزب وحدت اسلامی سید حسن جگرن از پیشاور پاکستان خط همکاری و عبوری داشتیم تا حزب وحدت مزاحم نشود و ما امکانات را برای اهالی مظلوم منطقه‌ی ناومیش که بارها مورد تهاجم و قتل عام و تاراج واقع شده بودند جهت دفاع آن‌ها می‌بردیم از دهن آب دله کسی را همراه خط سید حسن جگرن به بامیان فرستادیم تا هماهنگی شود بعد از اطمینان کامل پای پیاده از دهن آب دله حرکت نمودیم در واقع به حسن نیت افراد حزب وحدت شک داشتیم چون بارها تعهد خودشان را شکسته بودند لذا با موتر و از مسیر سرک نرفتیم از مسیر کوه بیرون، پشتی‌ی غرغری، اغضرات، پیازو، سگدیز، قولبتو و مرغک حرکت کردیم.

داستان پیرزن سرگزگ بغل کندو از توابع «دایکندی»

در قریه‌ی "سرگزگ" پیر زنی که نسل بود اول صبح بود صبحانه نخورده بودیم برای چای خوردن تقسیم شدیم من در منزل پیر زن رفتم و سلام کردم گفتم مادر ما مسافریم چای نخورده‌ایم پیرزن به زودترین وقت چای حاضر کرد مقداری نان بی‌نمک در سفره بود مشغول چای خوردن شدم گفتم مادر نمک

نداری چون عادتشان نان بی نمک با چای نمیتوانم بخورم گفت نه به خدا قسم.

تقریباً چایی خورده بودم دیدم پیرزن در میان ظرفی مقداری نمک کوبیده آورد و به صدای لرزان و هراسان گفت آقا این را داریم گفتم مادر دستت درد نکند همین را می خواستم پیرزن شروع کرد و گفت تعداد افراد مسلح مثل شما یکروزی این جا آمدند چایی خواستند آوردیم گفت مادر نمک نداری گفتم چرا، رفتم نمک آوردم نظامی سازمان نصر با قنداق پشت شانهم به شدت زد و گفت مادر ما را مسخره کردی مگر کسی نمک را با نان و چایی می خورد منظور آن ها بوره (شکر) بود که متاسفانه نداشتیم گفتند پسرت کجاست؟ گفتم چکار داری؟ گفتند باید عسکری کند.

گفتم: آقا، مدتی در عسکری شورای اتفاق بوده و خط پایان عسکری گرفته. گفتند: ما کاری به شوری نداریم، فعلاً سازمان نصر عسکر می خواهد. گفتم: اگر حزب دیگری در منطقه بیاید باز هم عسکر می خواهد، یک نفر جوان زن و بچه دارد باید چند نوبت عسکری کند؟

پیرزن گفت: سید! مردم از افراد مسلح هرکه باشند به شدت وحشت دارند. گفتم: مادر ما مسافریم کار به عسکری نداریم.

گفت: خدا را شکر از جنگ داخلی و برادرکشی بسیار خسته ایم.

گفتم: حزب وحدتی بوجود آمده گروه های شیعه همه یکی شده اند.

گفت: آقای سید قربان جدت شوم خر همان خر سابق است فقط پالانش عوض شده شما این ها را نمی شناسید... واقعا پیرزن روستایی که از نزدیک به عملکرد

آنها آشنا بود خیلی عاقل و داناتر از من بود که در داستان سید و مسافركشی در ناوه کرگه مشخص گردید. به گفته‌ی شاعر:

به هررنگی که خواهی جامه می‌پوش من از طرز خرامت می‌شناسم

تا تحریر حکایت غم‌انگیز پالان الاغ عوض شده و الاغ همان الاغ سابق است. شبی در قریه‌ی لورو ماندیم بعد از صرف صبحانه کوتل را طی کردیم و سر کوتل نشستیم. گفتم: بچه‌ها به طرف غرب نگاه کنید و «بند نوشور» را تماشا نمایید انشاءالله رسیدیم حداکثر یک شب در میان است همراهان خوشحال شدند اما من دغدغه و نگرانی در قلب داشتم نکند جوان مشکوکی که در شیخ میران دیدیم گزارش داده باشد خیلی خسته بودیم مسافرت طولانی داشتیم اکثر افراد پاهایشان تاول زده بودند آنها را دعوت به صبر نمودم گفتم با نظم و با فاصله از همدیگر حرکت کنید ضرب المثل است: مرگ در باریکی و گرگ در تاریکی.

نیونازیست‌ها و جنگ افروزان از منطقه‌ی شیخ میران ما را شناسایی کرده بودند و برای حاجی واعظ «دره‌خودی» و آقای صادقی نیلی خبر داده بودند که عده‌ی از سادات «بند نوشور» ولسوالی ناومیش به سرکردگی سید موسی موسوی مسلح به طرف منطقه‌ی خود در حرکت‌اند، باید نیرو فرستاده و کمین بزنید بعد از ۱۵ روز پیاده روی در محل بسیار پر پیچ و خم که در کمین کردن در جنگ سازمان نصر و سپاه از آن محل استفاده می‌کردند رسیدیم. ساعت ۱۲:۱۵ بعد از ظهر مورخ ۱۳۶۹/۷/۱ افراد ما در قریه‌ی کرگه محل قلعه‌ی بیرو

به کمین هفتاد نفری حزب وحدت برخوردند. افراد من حق تیراندازی نداشتند چون قبلاً گفته بودم اگر اتفاقی افتاد جنگ نکنید سلاح های خود را تحویل دهید آن ها برادران شیعه ای شما هستند بگذارید تا از نوامیس تشیع دفاع نمایند. سلاح از بیت المال است شما که نخریده اید. من قول می دهم هر طور که شده برای شما سلاح تهیه می کنم درست است که بخاطر آوردن اسلحه زحمات زیادی را تحمل نموده اید، مدت زیادی را در پیشاور پاکستان گرمای طاقت فرسایی را تجربه کرده اید. دیگر کسی بعد از خلع سلاح به جان و مال شما کاری ندارد و در شهر وانه ای پاکستان مشاهده کردید که ایادی استکبار و دشمنان تشیع نوامیس شیعیان و هزاره های ارزگان خاص و خاکریز را در معرض فروش و دید اغیار گذاشته بودند و نیز قتل گاه شیعیان را در مسیر اعظم ورسک مشاهده کردید بعد از اینکه بچه ها در کمین نظامیان حزب وحدت افتاده بودند و تیراندازی به شکل جنون آمیز از طرف آنها صورت میگرفته است یکی از بچه ها می خواسته در پشت دیوار مخروبه سنگر بگیرد و طرف مقابل را هدف قرار بدهد اما شهید «سید کاظم جلالی» سرگروه بچه ها دستور داده بود که سلاح های خود را تحویل بدهید آقای موسوی چنین دستور داده است مشکل انشاءالله حل میشود متأسفانه بعد از خلع سلاح ناجوانمردانه «سید کاظم جلالی» را اشتباهاً به جای من به شهادت رسانیده بود. چون سران آنها از من وحشت داشتند.

باز هم سادات کشی و مسافرکشی در ناوه کرگه

این بار سخن از مسافر کشی و سادات کشی توسط حزب وحدت در قریه‌ی کرگه از توابع «دایکندی» است: نگارنده همراه دو نفر و اسب که محموله‌ی آن پول و امکانات بود در داخل قلعه بودیم که جوی آب از وسط آن می‌گذشت برای حیوان علوفه ریخته بودیم و برای ما پیرزنی که در قلعه بود چای درست می‌کرد سوال کردم مادر، مردان شما کجا هستند؟

پیرزن گفت: پسر بچه‌ی فوت کرده مردان بر سر قبرستان‌اند. گفتم: رفت و آمد مشکوک توسط زنان زیاد است. شاید ما را کنترل میکنند که در واقع چنین است.

پیرزن گفت: دو گروه هیأت جزو وحدت در ناوه کرگه است: گروه مالیات گیرنده و گروه دیگر. زبان پیرزن در دهان خشک شد و به شدت نگران بود که صدای رگبار گلوله‌ها فضای منطقه را پر کرد و از هر طرف ناوه گرگه رگبار می‌شد همراهان و بچه‌ها از من حدود یک ربع ساعت پیاده‌روی جلوتر رفته بودند تا نان و چایی بخورند که در کمین جلادان خونخوار بر خورده بودند دو نفر که همراه من بودند گفتند اسب و بار آن را داخل قلعه می‌کنیم و در قلعه را می‌بندیم آب و مواد غذایی که هست امکانات زیاد داریم رفقای ما زیر رگبار گلوله‌اند، خدا می‌داند چه کرده‌اند پیرزن را گروگان می‌گیریم و ما سه نفر می‌توانیم مدت یکماه در قلعه از خود دفاع نماییم و چند برابر خود را بکشیم تا درس و عبرتی باشد برای دیگران ما یک زمان می‌میریم باشد که در جنگ

نامردان و منافقان حزب وحدت بمیریم مقداری وسوسه شدم، باز گفتم جنگ به صلاح ما نیست، افراد غیر نظامی کشته می شوند، شما دو نفر با سه قبضه سلاح از مسیر رودخانه خود را از منطقه خارج نمایید و تیراندازی نکنید توکل بر خدا من می روم بچه ها را نجات می دهم، سلاح که ارزش ندارد، همه ی اهالی و صادقی نیلی و حاجی واعظ «دره خودی» و حزب وحدت مرا می شناسند کار به کشتار نمی رسد، لذا افسار اسب را به دست گرفته به طرف محل کمین و تیراندازی حرکت کردم، دیدم زنی از طرف کمین گاه به سرعت می آید و به شدت گریه می کند، متحیر ماندم، تنهای تنها بودم باز هم وسوسه شدم که امکانات را از پشت اسب پایین کنم و در زیر بار نارنجک ها را تله بگذارم و در کمین بنشینم تا آن ها اسب را دیده و برای تاراج و غارت بار اسب بیایند، اختیار دارم بعد از انفجار آن قدر از مهاجمین بکشم، چند برابر نفرات خودم، من که در تله گذاشتن و جنگ های چریکی واردم، خداوند می داند که می توانستم خیلی کشتار کنم، باز هم نکشتم و منصرف شدم و خود را به خدا واگذار کردم افسار اسب را کشیدم بعد از یک ربع ساعت پیاده روی خود را به محل حادثه رساندم اولین کسی که خود را به من رساند عظیمی کور بود افسار اسب را از دست من گرفت، پرخاش کرد می خواست با قنداق تفنگ مرا بزند و گفت سید های جعلی و خرابکار باید کشته شود و گفتم عظیمی کور تو را میشناسم مسیر مسافری تو از ناومیش و بند نوشور است دیدم جنازه ی پر خون «سید کاظم جلالی» افتاده است و می خواهند بچه های بدون سلاح را قتل عام کنند، با روحیه ی بالایی که داشتم خداوند کمکم کرد، فریاد زدم و گفتم مسافر که

کشتن ندارد اگر شما مردانگی دارید از نوامیس و اسرای ارزگان خاکریز
ناومیش دفاع کنید... سلاح آن‌ها را گرفتید چرا کشتید؟
چشم آن‌ها به محموله‌ی اسب افتاد که خود کمک برای نجات ما بود همه‌ی
تفنگ به دوشان جهت غارت، خود را با اسب رسانیدند و مشغول غارت شدند؛
من به آن‌ها گفتم خودتان را شیعه می‌دانید و در چند قدمی شما پرچم
سیدالشهدا در اهتزاز است، سید مسافر را بدون که جرمی داشته باشد به شهادت
می‌رسانید؟ آن‌ها گفتند ما تابع مرکز خدیر و نیلی هستیم دستور مقامات بالا
چنین بود.

بی‌رحمی مضاعف در کرگه

بچه‌ها گفتند هنگامی که سید کاظم مجروح و مشرف به مرگ بود، آب
می‌خواست و داد می‌زد یا رسول الله، یا زهرا، ما که گناهی نداریم، مسافر
بودیم و به محل خود می‌رفتیم، چرا با ما چنین کردند؟
بچه‌ها گفتند خانه‌هایی نزدیک محل حادثه بود، زنی ترحم کرد، برای زخمی
آب آورد، ولی تفنگ به دوشان بی‌رحم آب را بر زمین ریختند و گفتند بگذارید
تشنه بمیرد، سید است، مکار است و جنایت کار است، اگر راست می‌گویید
بگذار بمیرد و در آن دنیا از دست جدش آب بخورد! بگذارید که جدش به آن
آب بدهد! از همه بدتر این که از تفنگ به دوشان حرکت اسلامی است. شیخ
آصف وحدت ملی هزاره را قبول ندارد.

خلاصه: تفنگ به دوشان به همدیگر تبریک و خسته نباشید می گفتند سرگروه نظامیان فردی به نام عظیمی کور و یعقوبی بودند که مشغول غارت محموله‌ی اسب و لباس‌های تن بچه‌ها شدند، حتی کمر بند خونین و خالی از خشاب جلالی را غارت کردند و کفش‌هایش را درآوردند و کفش‌های کهنه خود را با کفش‌های بچه‌ها عوض می کردند پول‌ها و وسایل شخصی را تاراج کردند اهالی از زن و مرد گرد آمده بودند و تماشاچی بودند که چه اتفاقی افتاده است تعدادی از مؤمنین شیون و گریه می کردند و می گفتند محل این‌ها در ۴ فرسخی ما است سادات «بند نوشور» از قوم آقای سید فاضل‌اند، این‌ها مسافر بودند، در عوضی که به آن‌ها آب و نان بدهید جوانان آن‌ها را کشتید؟

داستان بی شباهت به جریان ورود اسرای اهل بیت (ع) به کوفه نبود و بعضی‌ها به مایان فحش می دادند، بعضی‌ها به شدت گریه می کردند، بعضی‌ها ترحما و مخفیانه نان به بچه‌ها می دادند... روزگار آن روز، انسان را به یاد مظلومیت امام حسین (ع) می انداخت و در جلسه‌ی بعدی که ما را در زیر باغی منتقل کرده بودند تا در باره‌ی ما تصمیم بگیرند، به مایان گفتند چند روز قبل سید حسین شریفی «بند نوشور» (عضو حرکت اسلامی) به دست مجاهدین حزب وحدت ترور شده است. در زمان اسارت چشم من به خانمی افتاد که در میان جمعیت به شدت ناله می کرد و کلاه پر از خون سید کاظم را در دست داشت و به طرف ما می آمد و می گفت این کلاه برای این سید وفا نکرده است و برای جوان ما نیز وفا نمی کند معلوم شد که از بستگان زن کلاه را تاراج کرده است و توان گریه کردن و ناله زدن از بچه‌ها سلب شده بود وضعیت بسیار رقت آور

بود... متأسفانه دستور از طرف علمای مرکز نیلی و خدیر صادر شده بود. به گفته‌ی حافظ:

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین حائل
کجا دانند حال ما سبک باران ساحل‌ها
همه کارم (کارش) زخود کامی به بدنامی کشید آخر
نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفل‌ها

سردمداران جنگ وقتی متوجه شدند کشته شده کسی دیگر است و سید موسی هلمندی زنده است، با شدت ناراحت شدند، چندبار قصد کردند همه‌ی مایان را قتل عام کنند، اهالی و زن‌ها و پیر مردان و مؤمنین جان خودشان را جلوی تفنگ‌های آن‌ها گرفتند و جان ما را نجات دادند مدت چند ساعت در محدوده‌ی قلعه بیرو (که انشالله همیشه ویران باشد) اسیر بودیم مختصر تیراندازی جهت تقسیم غنائم در میان خونخواران واقع شد بچه‌ها در معیت جنازه‌ی سید کاظم در قلعه‌ی حاجی میرزا منتقل شدند بعد از چند ساعت مهاجمین اسب را آوردند که حتی جل آن را با چاقو ریز ریز کرده بودند به امید آن که شاید پول‌ها و دلارها در داخل آن قایم شده باشد بقیه‌ی امکانات قابل پنهان بود و اسب را کسی نمی‌توانست پنهان کند؛ لذا آوردند. خاندان مرحوم حاجی میرزا که در کابل فوت شده بود و جنازه وی را درون تابوت به محل منتقل کرده بود برای سادات گرسنه و شهید داده و تاراج شده غذا تهیه کردند، بسیار گرسنه بودیم اما حادثه‌ی هولناک و دلخراش گلوی ما را به شدت فشار

می داد غذا گلوگیر بود. نزدیک غروب جنازه ی سید کاظم را در تابوت مرحوم حاجی میرزا گذاشته بر اسب بار کردیم ریسمان برای بستن جنازه نداشتیم حتی عمامه های بچه ها را گرفته بودند آقای شیخ جان محمد سخنور کالو که از رفقای قم بود و سال قبل ایشان را از ایران به مکه فرستاده بودم مسئول جمع کردن مالیات بود یک دانه ریسمان برای بسته کردن تابوت به ما داد و هیچ گونه توان دفاع از ما نداشت حتی ایشان را تهدید به قتل کردند. طلب رحمت برای حاجی میرزا انشا الله در آخرت سر سفره ی اهل بیت عصمت و طهارت باشد و تقدیر و تشکر از حاج آقای سخنور و چمن علی فرزند حاجی میرزا.

جنازه ی شهید سید کاظم را حرکت دادیم و نظامیان از من خیلی وحشت داشتند چون بزرگان آنها مرا می شناختند. من به حیث هیأت بازگشایی مدارس شهریه ی طلاب را در سال های قبل ۱۳۶۶ به مدارس آنها داده بودم. حدود ساعت ۴ بود از قلعه ی حاجی میرزا حرکت کردیم همه ی اهالی از حادثه مطلع بودند، نظامیان خون خوار مشغول جلسه و طوطئه دیگر بودند زنی به طرف ما آمد و گریه می کرد، گرده نانی در دست داشت و نان را به دست یکی از بچه ها داد و گفت آن را به فرمانده خود بدهید، نان را به دست من داد، دیدم در لای نان کاغذی نوشته است و اسامی قاتلان را یاد داشت کرده: صفری، حسینی، شفق، زمان، سرور، عوض علی، میرزایی، کریمی، عظیمی کور، یعقوبی... و نیز توصیه شده بود که در شب حرکت نکنید نظامیان در چند ساعت توقف شما بعد از جلسات که پسر من در میان آنها بوده تصمیم گرفته اند که فرمانده شما را شبانه به قتل برسانند. گفته اند اگر دست او به صادقی برسد و اسرار قتل و

تاراج امکانات و پول‌ها و وسایل شخصی مشخص می‌شود که نتیجه کار بر ضرر ما است. از چند پیچ دیگر گذشتیم، دیدم پسر بچه‌ی دیگری نان آورد و گفت: نان را به دست بزرگ‌تر خود بدهید، وقتی نان را به دستم دادند مشابه خط قبلی در میان نان جاسازی شده بود و نان دومی را گرفتم، بچه‌ها سوال کردند من چیزی نگفتم، نزدیک مغرب بود، هوا تاریک شد به آخرین نقطه‌ی سر کرگه رسیدیم، خانه‌ی در آن جا بود، خود را به آن جا رساندیم و جنازه‌ی پر خون را از اسب پایین کردیم، زن و مرد دور ما جمع شده و گریه می‌کردند، گفتند ما آقای سید را می‌شناسیم قوم «حاجی سید فاضل» «بند نوشور» است. مدتی صبر کردیم، لیتی گندم درست کردند و روغن زیادی بالای آن ریختند، می‌گفتند این‌ها سادات‌اند، مظلوم و گرسنه‌اند، بعد از خوردن ناچیزی غذا گفتم: ما بسیار خسته‌ایم باید استراحت کنیم چراغی آوردند زیر سر میت روشن کردند بعد از این که بچه‌ها نیمه خواب شدند به سید غلام گفتم من باید امشب از بیراهه فرار کنم، داستان نان و خط را شرح دادم و گفتم به بچه‌ها نگوئید و توصیه کردم فردا صبح زود حرکت کنید در صورت امکان اگر اسب را از شما نگرفت جنازه را ببرید و جا نگذارید که برای ما و شما عیب و ننگ است. اگر من در میان شما نباشم شما را کسی نمی‌کشد.

گریه ی بی صدا

من و حسینی از رفقا جدا شدیم، از طریق کوه حرکت کردیم در هر چشمه آبی که می رسیدیم آن قدر آب می خوردیم که توان از جا بلند شدن نداشتیم، چون بسیار خسته بودیم، در عین حال که منطقه را بلد بودیم از اول شب تا صبح به دور یک کوه چرخیدیم و صبح آن روز خود را به خانه ی رساندیم تقاضای چایی و صبحانه کردیم، دیدم صاحب منزل می گوید وضع شما بسیار منقلب و خراب است و لباس های شما پر از خون؛ نشود که کسی را کشته باشید!

گفتم: مریضم و خون بینی شده ام.

گفت: لباس هایت چرا پاره است؟

گفتم: بیهوش شده و افتاده ام.

سوال های زیادی از ما کردند، ما هم در اضطراب بودیم، شاید برای ما درد سری ایجاد کند. با زحمت تمام صبحانه خوردیم و خود را به سنگ سه شاخ رساندیم که تقریباً متصل به «بند نوشور» است. پشته ی خطرناک پر زحمت، ادامه ی مسیر دادیم، شب در وسط راه ماندیم و مقداری آب خوردن بود، مقدار نانی که از کرگه همراه داشتیم که زن و پسر ترحماً به ما داده بودند خوردیم، نزدیک ما خانه ی بود لباس خواب طلب کردیم به مشکل یک مقداری وسایل برای خوابیدن دادند، ما دراز کشیده بودیم آن ها صحبت می کردند که چند روز قبل سید حسن شریفی برادر حاجی فاضل را نیروهای حزب وحدت در منطقه نوشور ترور کردند و داستان را از قول بچه ی ملادلبر پوزه بند نوشور حکایت می کردند می گفت دیروز در این جا کشته ی زردآلو آورده و می فروخته که در این جا برای من صد درصد محقق شد که داستان شهادت حاجی شریفی که در

کرگه برای ما می گفتند حتماً راست است. در قلبم گفتم خداوندا ما امیدوار بودیم که حاجی شریفی داستان غم بار کرگه را بشنود هر لحظه امکان دارد همراه فاملین و مسلمین به کمک ما بیاید پس ناامید شدیم... خدا می داند که من چه حالی پیدا کردم در زیر لحاف بودم به شدت گریه می کردم بدون صدا و بدون این که کسی بفهمد. فردای آن روز حرکت کردیم و تا نصف روز خود را در قریه‌ی جوزک به جای اقوام رساندیم بزرگان همه رفته بودند در تشیع جنازه‌ی «سید کاظم جلالی». بعد از اطلاع اقوام آمدند و همه مسلح بودند. ما را به وحشت انداخت. گفتم شاید قضیه‌ی دیگر و کسان دیگری باشند، نزدیک شد، آن‌ها را شناختم مقداری راحت شدیم و آن‌ها ما را همراه خود بردند وقتی در قبچینی رسیدیم جنازه‌ی «سید کاظم جلالی» را دفن کرده بودند.

گریه‌ی با صدا در قبچینی منطقه «بند نوشور»

زمانی در قبچینی رسیدیم که ۷ روز قبل از آن عمال درخیمان سید ستیز و دین گریز، «حاجی سید حسن شریفی» استاد مدرسه علمیه منتظریه قبچینی را جلوی چشم دختر ۹ ساله‌اش در روز روشن به شهادت رسانیده بودند و به خاطر اطمینان که زنده نماند ۷۰ گلوله و تیر به بدن ایشان زده بودند. قبل از شهادت وقتی دختر خردسال ایشان خود را به پدر رسانیده و روی بدن او انداخته بودند آن قدر سیلی به آن دختر زده بود که صورتش کبود شده بود تا او را از بدن شهید شریفی جدا کرده و کار را یکسره کرده بودند و به دخترک گفته بودند که باید به طرف قبچینی برگردی و حق برگشتن به شنیه را نداری.

دخترک خود را نفس سوز و وحشت زده در قبحچینی رسانده بود و داستان را شرح داده بود، هوا تاریک شده بود و شب بود، هیچ کس از فامیلین نمی دانستند که چکار کنند و خود را در سنگ زرد به بدن پاره پاره حاجی شریفی رسانده بودند که دیگر رمق حیاتی نداشت.

در آن شب تعدادی از قاتلین طبق طرح قبلی خود را در قریه ی شانی رسانیده بودند برادر و فامیلین مرا خلع سلاح کرده و طرح ترور شهید شریفی از قبل و با پشتیبانی کامل ریخته شده بود. حکایت شاهد موثق عینی از نیلی مدتی بعد از قضیه در منزل نگارنده در قم گفت: سید فاضل در زمان شهادت شریفی در مرکز نیلی در قسمت قضا ایفاء وظیفه میکرد سید اکبر نام از بند نوشور آمد داستان ترور را تعریف کرد بسیار ناراحت و متأثر شدم چون یک روحانی فوق العاده، فعال و خدمت گزار بود همه طلبه ها جمع شدیم، رفتیم قضیه را برای صادقی گفتیم و اظهار تأسف نمودیم که چطوری سید فاضل را به نوشور برگردانیم اما با کمال ناباوری و دور از انتظار آقای صادق نیلی گفت ناراحت نباشید از این قبیل سادات مفسد هر روز ترور میشود شاهد عینی گفت خدا میداند که عرق از زیر بغل هایم شروع به ریختن کرد و با خودم گفتم عجب قساوت قلبی آخر آن روحانی فعال... به شما که ضرر نزده است لذا عقیده ام سلب شد و از نگارنده قول شرف گرفت که نام ایشان را فاش نکنم یا احکم الحاکمین احکم بینه و بینه بالحق.

حکایتی دیگر از مرحوم سید خدا داد عالمی

گفت بعد از واقعه کشته شدن صادقی نیلی در مرکز بازار خدیر جهت خرید رفته بودم ناگهان پیر مرد موجهی از پشت سرم صدا کرد گفت سید ایستاد شو گمانم از سادات بند نوشور هستی گفتم بله، پیرمرد دستم را گرفته بوسید و داستان را شروع کرد و گفت:

من از کرگه قلعه ی بیرو هستم در محل شهادت سید کاظم جلالی هر شب چراغ میسوزد و تبدیل به یک زیارتگاه بسیار مقدس شده است یک شب بعد از ساعت ۱۲ در عالم خواب دیدم که سید کاظم بر اسبی که جنازه ی او را بردند سوار بود بسیار شاد و سر حال دم اسبش گره کرده بود از او سوال کردم سید مگر شما را نکشتند گفت دوباره زنده شده ام گفتم به کجا میروی سید کاظم گفت به طرف نیلی گفتم در آنجا چه کار داری گفت باید انتقام خودم را از صادقی بگیرم و از عالم خواب بیدار شدم وحشت بسیاری کرده بودم مجددا خوابیدم بعد از نماز صبح مشغول خوردن چای بودم که از مقابل قلعه بیرو صدا میزنند آهای اهای دیشب آقای صادقی نیلی و فرزندش ترور شده و قاتلان فراری هستند راه ها و کوه ها را زیر نظر بگیرید و قاتلان را دستگیر کنید. بنا بر این واقعه بی شک شما سید و اولاد پیامبرید و شروع به گریه نمود گفت کشتن سید کاظم بسیار مظلومانه بود و من در آنجا حضور داشتم.

«والله العالم بحقایق الامور»

ارسال قوهی ضربه از حزب وحدت نیلی به بهانه‌ی دستگیری قاتل حاجی شریفی، این گروه به سرکردگی آقایان سید اعتمادی بیری و حاجی موسی «دره‌خودی» از نیلی همراه ۷۰ نفر مسلح بودند که جهت رسیدگی به کیفیت شهادت حاجی شریفی آمده بودند. این آقایان در عوض که قاتلان را بگیرند شروع کرده بودند به خلع سلاح طرفداران حاجی فاضل و شریفی تا این که بنده خودم را به آن‌ها رسانیدم و مرا از نزدیک می‌شناختند، حاجی موسی از وطنداران از نزدیک نوشور بود و در سال ۱۳۶۶ که با هیأت بازگشایی که در کیسو بودند در جنگ سازمان نصر و سپاه که سید اعتمادی بیری یکی از سران جنگ بود به دور از چشم ما سازمانش طرح ترور ایشان را در جلسه‌ی هیأت ریخته بود که بعد از اطلاع جان ایشان را نجات داده بودم. قضیه‌ی کرگه را مفصلاً برای آن‌ها شرح دادم و گفتم ما مسافر بودیم و گناهی نداشتیم، سلاح مال شما در حزب وحدت ببرید و پول‌های به غارت رفته‌ی مدارس را به مدارس مشخص بدهید و پول‌های شخصی که از افراد گرفته‌اند، بگیرید و به صاحبانش برگردانید و قاتلان مشخص و معلوم «سید کاظم جلالی» را محاکمه کنید، بنا به گفته‌ی شما حزب وحدت برای تأمین وحدت ملی تشکیل شده، ما هم جزء از این ملتیم، حزب وحدت می‌خواهد در منطقه امنیت باشد و جلو ترور و کشتار را بگیرد، دو قضیه‌ی دلخراش در وسط دو تا مرکزیت حزب وحدت (نیلی و خدیر) در طول چند روز واقع شده: اول شهادت «حاجی سید حسن شریفی»؛ دوم شهادت «سید کاظم جلالی»؛ اگر رسیدگی

نشود و قاتلان محاکمه نگردند، سنگ روی سنگ بند نخواهد شد. تروریست‌ها جرأت ترور پیدا می‌کنند و افراد کلان و علما را ترور خواهند کرد. گزارشات را مفصل نوشتند و در دو تا مرکز فوق فرستادند بناچار قاتلان حاجی شریفی عباس و یاقوت را دستگیر کردند که متأسفانه بعد از اعتراف به قتل مدتی حبس در کیسو، آن‌ها را آزاد نمودند و جایزه هم دادند!

به‌گفته‌ی شاعر:

داد مزن عزیز من گوش جهان کر است و کر
داد مزن عزیز من که هیزمش تر است و تر

پیامد کشتن سادات مظلوم در کرگه کشته شدن ۳۵ هزاره را به دنبال داشت

بعد از مدتی نظامیان خونخوار کرگه برای تقسیم غنائم و سلاح و امکانات و پول و وسایل شخصی بچه‌ها با هم اختلاف کردند و جنگ‌های پیاپی میان آن‌ها صورت گرفت. طبق روایت شهود عینی، افراد بی‌طرف گفتند سلاح‌های به غارت رفته‌ی شما ۳۵ نفر از جوانان را به کشتن داد و پیامد بسیار مخرب ظاهری و معنوی در پی‌داشت و گفتند که در هر شبی صدای «سید کاظم جلالی» در منطقه‌ی قلعه‌ی بیرو طنین‌انداز می‌شود که کمک می‌خواهد و الان محل شهادت «سید کاظم جلالی» مبدل به زیارتگاه شده است. به فرموده‌ی قرآن کریم: «ذلک جزائهم فی الدنیا و لهم فی الآخرة عذاب عظیم»

داستان مفصل است ۴۰ روز در «بند نوشور» منتظر ماندیم، از جلب و محاکمه‌ی قاتلان خبری نشد و قضیه‌ی اشغال ناومیش به تشویق برخی از افراد حزب وحدت توسط عبدالواحد باغرانی را آقای امیری آب توگگ بعد از این که مرا به قرآن قسم داد افشاء نمود مشروط بر این که برای کسی نگویم که خطر جانی در پی دارد و در تاریخ معین افغان‌ها وارد ناومیش می‌شوند نقوی و باند نقوی را از سر راه بر می‌دارند و نیز به نگارنده پیشنهاد کرد که قاتلان را عفو نموده آزار نمائید تا قاتلان با آن تفنگ که شریفی را کشته اند سید انور نقوی را بکشند که باز هم نقشه برخی از حزب وحدت است ما در وسط دو محذور گیر افتاده بودیم اگر در منطقه می‌ماندیم متهم به همکاری با افغان‌های بغرانی می‌شدیم و اگر در نیلی برای شکایت و محاکمه‌ی قاتلان شریفی و جلالی می‌رفتیم، هیچ اعتمادی به حزب وحدت نداشتیم چون به دستور آن‌ها افراد ما را در کرگه و نوشور کشته بودند و ما را حرکتی می‌دانستند و جرم دیگر ما سید بودن ما بود.

بنا به دلایل فوق، این جانب و حجت الاسلام حاجی فاضل «بند نوشور» همراه تعداد ۱۲ نفر از نظامیان منطقه را ترک نموده و به سوی خارج حرکت کردیم تا در منطقه‌ی سید آباد ولایت هلمند رسیدیم، دقیقاً بعد از ۴۵ روز بعد از شهادت حاجی شریفی و سید کاظم، تروریست‌ها به جان آقای صادقی نیلی و فرزند خردسالش زدند که خود داستان مفصل دارد و قاتلان واقعی اصلاً معلوم و مشخص نشد که خود در پرده‌ی ابهام است.

دیدي که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب را سحر کند

طرح رذیلانه‌ی دیگر شیطانی در «بند نوشور»

سادات ستیزان در «بند نوشور» طبق طرح خود می‌خواستند سید اعتمادی را بکشند و خون او را به‌گردن سید فاضل انداخته به قضیه‌ی شهادت «حاجی سید حسن شریفی» و سید کاظم مرتبط نمایند. در قبحینی برسید اعتمادی حمله می‌شود و سید بدون کفش از مهلکه فرار می‌کند! در اصل، بنا بوده که بعد از کشتن اعتمادی سید فاضل هم کشته شود و بعد از آن سید انور نقوی نامیشی به دست قاتلان حاجی شریفی کشته شود و این سیدکشی بطور تسلسل وار ادامه یابد... و الا قاتلان شریفی را خود آن‌ها می‌شناختند، اصل داستان برای همان برنامه‌ی سیدکشی طراحی شده بود.

طرح رذیلانه دیگر شیطانی برای دعوت مجدد افغان‌های بغرانی در سال

۱۳۶۹ در ناومیش

همچنین و در همین راستا، دعوت افغان‌های بغرانی به ناومیش توسط بخشی از حزب وحدت قبلا طراحی شده بود که بعد از آن قضیه، سید انور نقوی ناومیشی هدف سوء قصد قرار گرفت و جان سالم بدر برد و مرحوم اسدی به قتل رسید، اگر از نگارنده سوال شود: شما که ادعای دلسوزی نسبت به اهالی ناومیش و دیگران دارید چرا راز اشغال مجدد ناومیش را فاش نکردید؟

چند جواب دارم-اول: کسی نبود که حرف ما را قبول کند همه ی بزرگان ناومیش اعم از سادات و خوانین و غیره مست و لایعقل بودند که تا هنوز هم طرح اشغال را که توسط برخی از شاخه های حزب وحدت انجام گرفته، باور ندارند، اگر راز اشغال ناومیش از زبان من فاش می شد همه ی فامیلین «بند نوشور» قتل عام می شدند یا توسط حزب وحدت که می گفتند بعد از شکست و شهید دادن و تاراج شدن در کرگه و نوشور خود موسوی شریک جرم است یا توسط عبدالواحد باغرانی و همکاران وی، فامیلین این جانب قتل عام می شدند و اجرای نقشه ی ترور صادقی نیلی وقتی صورت گرفت که سید حسن شریفی و «سید کاظم جلالی» شهید شده بودند، تشنگان قدرت می خواستند که ترور صادقی نیلی را به سید فاضل و نگارنده مرتبط کنند، بعداً سید فاضل را از سر راه بردارند.

همچنان که قبلا سید قریه ی سیوک را به بهانه های واهی کشتند و جسدش را روی برف انداختند. بعد از این که گفتند سید مرده است، گفتند حيله می کند، مکار است... چوب بیاورید بعد از کشتن سید را شلاق و چوب می زنند تا مطمئن شوند که سید واقعاً مرده است، یاخیر.

ماجرای کشته شدن سید وکیل نیلی توسط...

لازم به ذکر است که سید وکیل یکی از علمای متقدم سادات و مرتبط با مراجع عراق بود و وکالت در امور حسبه طبق موازین شرعی فقه جعفری

داشت و در منطقه‌ی خود خدماتی انجام داده بود؛ لکن به بهانه‌های پیچ در پیچ مورد آزاد قرار گرفت. به‌عنوان فرد خائن به اقتصاد ملی برای خلقی‌ها معرفی گردید، مدت زمانی از منطقه فراری بود، وقتی به ایران آمد تعدادی از طلاب محلی هزارگی ساکن در حوزه علمیه قم بر علیه او شکایت نمودند و در نتیجه به آزار واذیت سید راضی نبودند هدف آنها اعدام سید بود که در تیزی‌های اول انقلاب کار را یکسره کنند بعضی از نئونازیسم از نگارنده خواست که در دادگاه رفته بر علیه سید شهادت دهم که من قبول نکردم دادگاه بدون شاهد و دلیل سید را اعلام نکردند بعد از شکست کمونیست‌ها در قسمت هزاره‌جات، اموال منقول و غیر منقول سید وکیل توسط صادقی نیلی مصادره گردید و گفته شد که سید از بیت المال سوء استفاده کرده است، گفتند چرا بهترین زمین‌های نیلی مال یک خانوار سید باشد؟

لذا دستهایی ناپاک سید را به قتل رسانیدند وقتی نگارنده در مسافرت به منطقه‌ی بهسود بودم، نوار ضبط صوتی را از نیلی فرستاده بودند که جریان قتل سید وکیل را در آن شرح داده بود. صداهای ناهنجاری ضبط شده بود که فحاشی‌های شکنجه‌گران و فریادهای سید را ضبط کرده بود و از آن چنین مفهوم می‌شد که آقای صادقی نیلی (شخصاً) در حال خفه کردن سید وکیل می‌باشد و او را با لگد می‌کوبد و خفه می‌کند تا بمیرد و سید داد می‌کشید که مرا نکشید، من گناهی ندارم، همه‌ی اموال و املاک مرا بگیرید مرا زنده بگذارید و اجازه بدهید که از منطقه خارج شوم، هرچه دارم مال شما...

اصل واقعه را غیر خدا کسی نمی داند، شاید ظاهر سازی شده بود که خود مقدمه ی کشتن صادقی باشد... علی الظاهر قضیه ی قتل سید وکیل را به گردن صادقی نیلی انداختند و تبلیغات زیادی شد که در حدود ۱۳۶۹/۸/۱۰ قضیه ی ترور آقای صادقی نیلی و فرزند معصوم و خردسال ایشان به طور سازماندهی شده اتفاق افتاد و بازهم نسبت ترور و قتل را به گردن دیگران انداختند و دراین راستا کلیه ی انسان های را که موانع پیشبرد اهداف مورد نظر بودند، به بهانه ی ترور آقای صادقی نیلی از دم شمشیرگذرانیدند و صدها پیامد ناگوار و ناهنجار دیگر...

لازم به ذکر است: افراد عادی و بدون پشتوانه ی محکم نمی توانستند فکر ترور صادقی نیلی را در سر پیروارند. به نظر من اگر قاضی حکم قتل صادقی نیلی را صادر می کرد و دست و پای صادقی را به زنجیر می بست در منطقه کسی جرأت اجرای حکم قاضی را هم نداشت، چه رسد که یک عده ی قلیل بتوانند نقشه ی ترور صادقی را طراحی و اجراء نمایند.

طرح شکار یک سید و همراهانش در حسینه ی لعل

متن اعلامیه: «و لاتحسبن الذین قتلوا فی سبیل اللّٰه امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون» - (قرآن کریم)

بار دیگر دست امپریالیسم شرق از آستین منافقین کوردل (ستون پنجم) به درآمد و فرزندی از تبار حسین بن علی (ع) خطیب اسلام، مجاهد نستوه

حجت الاسلام سید شهاب الدین حسینی را در حالی که قرآن بدست داشت در حسینیه‌ی لعل افغانستان همراه چندتن از یارانش مظلومانه به شهادت رسانیدند و قلب ملت مظلوم ما را جریحه دار نمودند. قاسطین، ناکثین، مارقین و پیروان مکتب مارکس، مائو بدانند که با به‌شهادت رسانیدن مثل حسینی‌ها نمی‌توانند ملت و روحانیت ما را از صحنه‌ی انقلاب اسلامی خارج نمایند بلکه انسجام ملت و روحانیت ما را در راه برقراری حکومت اسلامی در افغانستان بیش‌تر می‌نمایند. لذا به مناسبت شهادت مظلومانه‌ی سرباز رشید اسلام حسینی و همسنگران‌ش، مجلس بزرگداشت روز جمعه ۶۳/۵/۵ از ساعت ۴ الی ۶ بعد از ظهر از طرف بازماندگان و جمعی از روحانیون و طلاب افغانستان برگزار می‌گردد.

مکان: مسجد نو قم-مقابل بازار شیخان سخنران: حضرت حجت الاسلام المسلمین حاج آقای عمرانی

ملاقات‌های نگارنده با صادقی نیلی

۱- یکبار در اول تأسیس شورای اتفاق به رهبری آیت الله سید علی بهشتی در ورس که صادقی یکی از اعضای بلند پایه‌ی شوری بود و به نمایندگی از شوری اتفاق به ایران فرستاده شد و برادر بهشتی برای برادر خمینی (ره) نامه نوشتند که خود داستان مفصل دارد.

۲- بعد از وقوع جنگ در میان شورای اتفاق و صادقی در ناوه‌ی تمران با هم بودیم که شوخی می‌کرد و به من می‌گفت سید تو حزب بزنجو تشکیل داده‌ای. گفتم: حزب بزنجو چه طور است گفت متشکل از حرکت اسلامی، نهضت اسلامی، جبهه متحد یا موتلنگ.

۳- بعد از این که لشکر شوری به طرف ناومیش و ناوه‌گری متواری شد که در راس آن‌ها محمدحکیم خان سیوک قرار داشت و تا ناومیش او را تعقیب کردیم تعدادی از افراد وی دستگیر و چند قبضه سلاح و چند راس اسب و تعداد چند دوربین صحرایی به غنیمت گرفته شد جلسه‌ی بزرگ سخنرانی در زیر باغ چچر عبدالرشید خان ناومیش برگزار شد که سخنران آقای صادقی نیلی بود و شعارهای آن روز که توسط ناطقی کیانی تهیه شده بود بدین قرار بود:

تا خان کفن نشود این وطن و وطن نشود

در واقع چنین بود که جای خوانین بیسواد و با سواد سابق را خوانین تحصیل کرده‌ی دینی اشغال کردند که غیر از روسیاهی، تباهی و دربدری چیزی دیگر برای گفتن ندارند. خوانین عالم روی خوانین ظالم سابق را سفید کردند.

صادقی از خوانین ناومیش که قبلاً آن‌ها را اول انقلاب و جهاد به جرم خان بودن زندانی و سپس آزاد کرده بود وحشت داشت از نگارنده مشورت خواست که شب در کجا بمانیم؟

من گفتم: در جای رشید خان، عبدالرشیدخان ناومیش قبلاً از من خواسته بود تا صادقی مهمان او شود.

صادقی گفت: مشکل امنیتی ندارد؟

گفتم: خیر بنده در کنار شما هستم، آخر سر چنین شد، صادقی از من لحظه‌ی جدا نمی‌شد حتی در غذا خوردن شک داشت که شاید سم و زهری در کاسه‌ی او ریخته باشد در موقع خوابیدن به من گفت دم در اتاق مسجد بخوابید و خود در کنج اتاق خوابیده بود و فکر می‌کرد اگر کسی قصد جان او را داشته باشد حتما مرا (نگارنده را) از مهلکه خارج می‌کند بخاطر این که خانواده‌ی عبدالرشید خان نسبت به این جانب احترام ویژه‌ی قائل بودند در واقع هیچ کس قصد جان صادقی و هیچ عالمی را نداشت و اهالی و شیعیان نسبت به روحانیت و علما احترامی خاصی قائل بودند و می‌گفتند در مورد دین هرچه داریم از علما داریم و قبل از زمان بسته شدن نطفه، عالم باید عقد بخواند و در آخرین مراحل دنیا وقتی میت را در قبر می‌گذارند باز هم عالم باید تلقین بخواند. و العفو بگویند، در نتیجه راه گریز از عالم دینی وجود ندارد.

ملاقات در بیری و برمنی از توابع ولسوالی گیزاب- ارزگان

در تاریخ ۱۳۶۰ ه.ش

جنگی با خوانین خلع واقع شد، نگارنده همراه ۹ نفر مسلح طبق خواست صادقی به آن جا رفته و از بیری به طرف برمنی حرکت کردیم، اهالی استقبال عجیبی نمودند نونهالان و شاگران در میدان آمدند و سرود خواندند بعد از جلسه و تصمیم‌گیری سادات و ملا و روحانی را با قرآن برای قادر خان فرستادند تا بیاید و تسلیم شود عید محمد خان و دین محمد خان از فامیلین

ایشان همراه ما بود شب را در برمنی ماندیم که بازهم صادقی از من جدا نبود با اصرار ایشان شب در یک اتاق خوابیدیم شاید بازهم خیال می کرد اگر از طرف عید محمد خان خطری متوجه او شود سید را از مهلکه خارج می کند تا صادقی خبر شود چون عید محمد خان نسبت به نگارنده احترام ویژه ای داشت بخاطر این که از ناومیش بودم و پلنگ خان شهید برادر ایشان در ناومیش در حال جنگ برعلیه خلقی ها شهید شده بود لذا ناومیش برای او یک خاطره بود صبح وقت چایی خوردن قادر خان همراه عده ای از ملاهای محلی آمدند و خود را تسلیم کردند بعد از تسلیمی صادقی به او فحش ناموسی داد و گفت دیشب تفنگ به دوشان ما قلعه ای تو را محاصره و تصرف نموده و در این وسط زنی مجروح گردیده است وضعیت بحرانی به وجود آمد، همه مات و مبهوت شده بودند که چه اتفاقی پیش خواهد آمد. خوانین به قرآن، سید، و ملا معتقد بودند و عهد و پیمان را نمی شکستند بر عکس آقایان روحانی...

قادر خان در حالی که وحشت در چهره ای او پیدا بود شروع به سخن گفتن کرد و گفت حاج آقای صادقی شما عالم و روحانی مردم هستید فحش دادن ناموس در شان شما نیست و درست نیست که از یک طرف آخوند و قرآن وسید بفرستید و از طرف دیگر مخفیانه نظامی بفرستید اگر مرد بودی مرا خبر می کردی بعد با من می جنگیدی... گفت آقای صادقی اختیار مرا دارید که بکشید اما حق فحش دادن ندارید اگر عالم دینی نبود من از سر خودم می گزاشتم... بازهم گفت آقای صادقی خلقی ها را معلمین شکست دادند و در هر جا میتینگ و جلسه کردند و اهداف شخصی خود را روی دست گرفتند و

مردم را وادار به شورش کردند در اطراف شما کسانی هستند که اهداف شخصی دارند مثل سید اعتمادی بیری سلاح‌هایی که از اتحادیه از پاکستان آورده بودند فروختند و چند قبضه تفنگ به بلبل دادند و در عوض دخترش را به عقد خود در آوردند در عین حال که زن دیگری داشت بعد از کشته شدن بلبل قماری به دست قماربازان نمی‌توانستند خسته‌بازی بیاید، لذا داد می‌زند و می‌گوید که آقای بلبل پدرزنم را قادر خان کشته است باید گفت بلبل را قماربازان در برد و باخت قمار کشته است و از من در پیش شما خبرکشی می‌کند و می‌گوید اولاد غلام رضا بیک خلیج در زمان عبد الرحمن خان به اهالی هزاره‌های ارزگان خیانت کرده است باید گفت که هزاره‌ها خودشان به خودشان خیانت کرده‌اند.

در ادامه گفت: آقای صادقی ما آن قدر امکانات داریم که سال‌ها در مقابل خلقی‌ها و کمونیست‌ها استقامت کنیم نیازی نیست از مردم مالیات بگیریم تمام هزینه‌ی لشکر با ما (اولاد غلام رضا بیگ) پایگاهی در خلیج در مقابل خلقی‌های ولسوالی گیزاب ایجاد کنید تا پایان جان از اسلام و عقیده‌ی خود دفاع می‌کنیم. یادآوری می‌شود که حسن وکیل از اولاد غلام رضا بیگ از خوانین خلیج به دست خلقی‌ها به شهادت رسیده بود خلاصه کار به خیر تمام شد وضعیت نسبتاً آرام شد و همه‌ی ما به طرف بیری برگشتیم، جلسه بزرگی در اتاق عید محمد خان برقرار شد صادقی قهر کرد و به یکی از روحانیت اهانت کرده فحش مادری داد جلسه کاملاً ملتهب شد بعد از خارج شدن از جلسه مهدوی قوخورری در قلای محمد صادق خان که مصادره شده بود و پایگاه نظامیان بود

گفت به خدا اگر چنین فحشی را صادقی به من می داد جوابش گلوله بود و بس... باید متفرق می شدیم کفش روسی ناکار در پای صادقی بود من کفش فوتبالی بزرگی در پای خود داشتم به صادقی پیشنهاد تعویض کفش نمودم گفت مرا صادقی کته پا می گویند، گفتم کفشم را بپوش اگر به اندازه ی پای شما بود کفش ها را عوض می کنیم، چون من در خانه کفش فوتبالی خوبی دارم و این کفش مناسب حال شما نیست اگر تحت تعقیب قرار بگیری با این کفش که نمی شود فرار کرد. به شوخی گفتم در یک فراری گفته بود چیلی های شما هر یک، یک عدد تیر موتر تیز رفتار بوده از پای کته شما برون شده و پا برهنه فرار میکردید همه حضار قه قه خندیدند و گفتند خیلی سید شجاعی هستی... اطرافیان صادقی پیشنهاد خلع سلاح من و همراهانم را داده بودند که صادقی قبول نکرده بود.

آخرین ملاقات من با صادقی تحت عنوان هیأت بررسی مدارس در سال ۱۳۶۶ بود. که مفصلاً شرح آن گذشته است.

حکایت غم بار دیگر در مرکز نیلی محل اقتدار حکومت صادقی

بعد از شهرستان در سال ۱۳۸۴ همراه کتابهای کمکی و امدادی برای مردم و بار سنگین وارد بازار نیلی شدم بعد از جابجایی کارتون های کتاب در قهوه خانه و هتل سجادی در قسمت بالای بازار رفتم نزدیک مغرب بود نماز

خواندیم دستر خان را جهت صرف غذا پهن کردند و هماهنگ با آن تلویزیون بزرگ که بلندگوی بیرونی داشت (لاسیکر بزرگ) روشن کرد و فیلم سکس هندی را گذاشت که از فیلم شهرستان بسیار وقیح تر بود غذا را کوفت جان کردم بعداً پتویی را پهن کردند و هماهنگ با فیلم پربازی شروع شدند قمار بازی محلی حدود پنجاه نفر مسافر بودند هر یک به طرفی نظر میکردند مسئول قضاوت کننده قمار شخصی به نام کربلایی از کیسو بود و نیز پیرمردی هفتاد ساله کیسوی که جهت ثبت نام برای حج آمده بود به دقت فیلم سکس هندی را تماشا میکرد بنده تعجب کردم پیرمرد و حاجی است از آن طرف چهار چشمه فیلم را نگاه میکند گفتم پدر جان اینجا دور است نزدیک تلویزیون بروید چشمهای شما ضعیف است گفت برادر خیر ببینی نگارنده از آنجا بلند شدم در آخر تاریکی برنده (سالن) رفتم رادیو کوچک داشتم روشن کردم اخبار گوش میدادم ناگهان پیرمرد افغان آمد و گفت رادیو چه میگوید و گفت از ولسوالی گیزو آمدم و صندوق های رای گیری نمایندگان ولایتی و پارلمانی را در نیلی آوردم از من سوال کرد که شما از کجا هستید گفتم مسافرم از ناومیش پیرمرد افغان گفت میدانستم از مردم هزاره نیستید چون از تلویزیون و جلسه قمار خوشت نیامد اینجا آمدید مرد افغان اضافه کرد گفت آقا صاحب وطن داران هزاره شما در پخش فیلم های سکس از اروپا جلو زده شاید چنین فیلم ها در آنجا ممنوع باشد و گفت در تمام بازارهای مناطق اهل سنت کسی جرات ندارد که چنین فیلم هایی را برای مردم پخش کند مولویها و طالبان فوراً دستور میدهند گردن صاحب هتل

را بزنند نگارنده سخت متاثر شدم انگار قلبم خون گریه میکرد صدای دو عدد بلندگو قوی (لاسیپکر) فضای عمومی بازار را تا کوه کوتل کافر گردد پر کرده بود انگار زلزله میکرد تمام خاطرات دوران جهاد و جنگ، هیئتی، ملاقات با صادقی، در نیلی، وگیر، تمران، برمنی، بیری ناومیش، یکی بعد از دیگری از قلبم میگذشت و به خودم می گفتم یک روز اینجا حکومت صادقی برقرار بود به زعم خودش می خواست حکومت اسلامی خالص و زلال را برقرار کند به خاطر ظلم ستیزی با خوانین بیری و خلع و سید علی بهشتی و سازمان نصر می جنگید شورا بدتر از نصر و نصر را بدتر از شوروی می دانست یک روز خوانین دایکندی، کجران، شهرستان ناومیش دست بسته در نیلی می آمدند و خود را تسلیم صادقی می کردند تا آنها را بکشد و یا ببخشد و یا حبس نماید که در این راستا عده ای از خوانین مدتی در زندان نیلی بودند و تعداد از خوانین را افراد خود سر بعد از دستگیری به طرف نیلی آوردند و در مسیر راه نزدیکی نیلی بدون محاکمه و جرم مشخص کشتند و یا در بادکش ها انداختند استخوانهای آنها تا هنوز در اطرافی نیلی پراکنده اند و نیز جوانان زیادی در جنگ های نامقدس داخلی کشته شدند اموال زیادی تحت عناوین مختلف مصادره گردیدند و مبالغ کلان از پول های کمکی ایران برای فقرا در اینجا آب شده زیر زمین رفتند و ... قبر صادقی در مقابل مسجد پای بازار مدفون است حتی به آن احترام ندارند نتیجه کار این بود شاید در پیشگاه خداوند حساب و کتاب در کار باشد و...

بعد از یک سکوت طولانی رو کردم به طرف قبر صادقی و گفتم به زبان پشتو (صادقیه کته پای را وخیژه د علی داد دنبوره غوش ونسه) صادقی برخیز صدای دنبوره و ساز و آواز هتل سجادی را بشنو و گروهایی از اینجو های خارجی را بنگر که در مرکز قدرت مشغول فسادند ... تو چه کردی و قصدت چه بود اینها چه می کنند و بقیه هتل های نیلی وضع بدتری داشت. مرد افغان بعد از اینکه دانست که من پشتو می توانم صحبت کنم کاملاً خوشحال گردید و تقدیر و تشکر کرد ...

حکایت داستان دنبوره علی داد در هزاره جات چنین است

کسی که فرزندان بی لیاقت داشته که بعد از فوت متوفی یکی از آنها به نام علی داد از هنرهای عالم فقط دنبوره زدن را بلد بوده (نوع ساز زدن محلی) چون در هزاره جات مرسوم است که بعد از اعیاد نوروز و عید فطر و قربان مومنین سر قبرستان اموات خودشان میروند نذر می برند فاتحه میخوانند قرآن تلاوت می کنند ... در یکی از عیدها فرزندان متوفی همراه اهالی سر قبرستان می روند دیگران نذر داشته اند و قرآن می خوانند اما آنها دست شان از همه چیز خالی بوده اند لذا برادر بزرگتر دنبوره علی داد برادر کوچکتر را همراه خود برده بوده تا در مقابل اهالی کم نیاورند و به علی داد می گوید دنبوره ات را بگیر و بنواز و به قبر پدر خطاب میکند پدر جان ناراحت نباش و صدای

علی داد را بشنو چقدر دلنواز است... فرق نمیکند وطن دار انسان مثل فرزند است خاطره خودم را بیان کردم تا عبرت برای خودم و دیگران باشد بنابه فرموده قرآن کریم: فاعتبروا یا اولی الابصار شب بسیار تلخی بود و گذشت لازم به یادآوری است که بقیه آقایان روحانی قدرت طلب از این قاعده مستثنی نمی باشند.

دیگر موارد از طرح های «سادات زدایی» در هزاره جات

کشته شدن حاجی سید ایوب شاه کجرائی یکی از مهره های تعیین کننده در ولسوالی کجران و ناومیش، بنابه روایت خط تهدید اشغال باگران توسط سپاه به دستخط حاجی سید ایوب شاه بوده و امضای صادقی نیلی؛ سید بعد از فجایع ناومیش اظهار انزجار می کرده و در حد امکان افشاگری. بعید نیست که قاتلین از نیلی دستور گرفته باشد. ناگفته نماند که نقش محمد علی خلقی کیسوی را نیز نادیده نگیرید. کشته شدن تعداد ۷ نفر از خوانین متنفذ بیری از اولاد غلام رضا بیک خلیج به نام سید اعتمادی بیری و خراب کردن وجهه و آبروی سادات در منطقه تا آن حد که اکنون سید اعتمادی در وطن خود جای زندگی ندارد... و سید انور نقوی ناومیشی را با هم وطنانش چنان درگیر جنگ داخلی و برادرکشی نمودند که اکنون جای برای زندگی ندارد و شبانه از منطقه همراه عائله ی خود فرار کرد... ناپود کردن پایگاه های تبلیغی و فرهنگی و مردمی سادات در مناطق مختلف هزاره جات، ورس، یکاولنگ، بامیان، بندر، نیلی،

برغص، خدیر، سنگینک، تمران «بند نوشور» ناومیش لعل که بعد از کشته شدن حاجی سید حسن شریفی استاد مدرسه منتظریه و «سید کاظم جلالی» و سیدمعصوم حسینی و... فشار مضاعف بر حجت الاسلام «حاجی سید فاضل» «بند نوشور» وارد می‌شود که دست از خدمت کشیده به ناچار منطقه را ترک نموده و در رمضان ۱۳۸۸ در شهر قم در اثر حمله قلبی داعی حق را لیک گفت.

سروده‌ی از استاد فاضل «بند نوشور» در محکومیت جنگ‌های داخلی:
در میان موج فتنه پا و سر گم کرده‌ام
هم زن و فرزند را با چند پسر گم کرده‌ام
موج و گردابی و تاریکی هراس اندر هراس
فتنه‌ی آخر زمان و فتنه‌ی خناس ناس
کس کجاند زما در ساحل امن و امان
الحذر صدر الحذر از فتنه‌ی آخر زمان
نعره‌ی یا قائم آل محمد سر کنم
تا زن و فرزند و جان خویشان را در کنم

سوء استفاده نیونازیسیم از موقعیت سادات معظم

۱- گروه های نیونازیستی در ابتدای کار از نام مقدس و آثار شهید علامه سید اسماعیل بلخی سوء استفاده ها کردند و چنان وانمود می ساختند که گویا از شاگردان خاص ایشان اند و برای خونخواهی شهید بلخی حزب تشکیل داده اند... بخاطر این که نیونازیسم در ابتدا از خودشان کسی را نداشتند که علم کنند لذا در مقابل علما و سادات مکرم و در میادین سیاسی باید از نام بلخی استفاده می کردند این مصداق بارز «کلمه حق یراد به الباطل» بود.

۲- جهت تخریب شورای اتفاق و رهبری آن (سید علی بهشتی) از آیت الله سید عالمی بلخابی سوء استفاده کردند. و بذر نفاق را در میان شیعیان پاشیدند... برای نجات سازمان نصر که در میان مردم شدیداً مفتضح و رسوا شده بود و مقاصد ضد دینی آن در میان مؤمنین هزاره آشکار گردیده و باعث نفرت و انزجار عمومی گردیده بود، به جای سازمان نصر نام حزب وحدت را جایگزین کردند و از عنوان آیت الله سید ابوالحسن فاضل سوء استفاده کردند و بقیه ی گروه های مستقل جهادی را تحت فشار مضاعف قرار داده و از هم متلاشی کردند. بعد از این که کمی احساس قدرت نمودند به سید ابوالحسن فاضل لقب قاضی شریح دادند و صدها عناوین موهن دیگر...

۳- برای سخن گفتن و سخنرانی از حجج اسلام آقایان سید جوادی غزنوی، سید غلامحسین موسوی، موحدی بلخی... سوء استفاده کردند. در میدان جنگ و نبرد از شجاعت و درایت سید حسن جگرن، سید مصطفی کاظمی، سید

اعتمادی بیری، سید حسینی مزاری، سوء استفاده نمودند و شایع است که حزب وحدت در قتل حسینی و کاظمی دست داشته است و برای درهم کوبیدن مخالفین در ولسوالی کجران و ناومیش از سید انور نقوی ناومیش بهره‌ها بردند. ۴- در میدان قلم و فرهنگ نیز از سادات استفاده‌ها کردند.

سوغات نیونازیسیم برای قوم هزاره، آن‌ها را سلطان نتوانست، بلکه طناب جوالی را هم از آن‌ها گرفت؛ حکایت پیر مردی سالخورده‌ی هزاره که پشته‌ی هیزم در پشت خود کرده بود، مات و مبهوت و حیران برای تهیه‌ی نان خالی عائله‌ی خود و با خود چنین زمزمه می کرد:

به‌پشت خود کدم پشته‌ی خار	به شهر ببرم زر موشه نموشه
پیرس ای اشعری از شاه مردان	هزاره معتبر موشه نموشه

نگارنده در سال ۱۳۸۸ مسافرتی در جلریز افغانستان داشتم، عمله‌هایی که سرک کار می‌کردند حتی یک نفر از قوم هزاره در میان آن‌ها نبود. و آن‌ها را در عمله‌گری قبول نداشتند. کارگر از پاکستان آورده بودند و وضع سرک کاری بامیان نیز چنین بود. ضرب المثلی است در هزاره‌جات که روزی و روزگاری سیدی براسب سوار و در حال حرکت بود، بناگاه صدای شنید که: او سید! او نرجد! او فرزند عایشه! ایستاد شو! سید مات و مبهوت ماند که چه خبر است؟ پیر مرد هزاره کشان خود را به سید رساند، بعد از سلام دست او را بوسید و از در محبت و احترام گفت: سید می‌خواهم تو را دو شقه کنم (دو

لنگ) نصفست را پشت راه و نصفست را زیر راه بیندازم، سید با کمال متانت و تعجب گفت: یا الهی چرا؟ نمیدانم تو خر کی باشی؟
 پیرمرد هزاره گفت: سید مگر نمی دانی که من کی هستم؟
 سید گفت: بگو. گفت: زن من کنیز زن خان شده!
 سید گفت: حق با شما است، هرکاری می توانی بکنی خیلی قدرتمند شدی، فقط بدان که قدرت ظرفیت می خواهد، اگر سلطان شدی حتما سگت را طلا نعل می کنی، اما متوجه باش، صاحب مملکت خبر نشود، و الا گوش تو را می برد!

سوء استفاده اقتصادی از هزاره ی مخلص و ساده دل

۱- آقای مزاری فریب دوستم را خورد و پول های جعلی را که دوستم در مقابل دولت ربانی چاپ نموده بود، به خورد قوم هزاره داد که این پول ملی شما است، از آن استفاده کنید و در مقابل، خود آقایان در سرمایه گذاری ها خارجی خود از پول آمریکا استفاده می کردند که بعد از رواج پول دولت کززی، نصف سرمایه ی هزاره ها دود شد و به هوا رفت و هیچ کس جرأت سوال کردن نداشت که چرا پول جعلی را در میان ما رایج نمودید که هیچ کس او را قبول ندارد.

۲- کسانی زمین های زیادی را به نام پشمکه در سرحدات جوین نزدیک پاسگاه مرزن مسجدک ایران و صدها وعده های ناشدنی و کاذب به هزاره ها دادند: استقلال هزارستان، دروازه هزارستان به خلیج فارس و جهان و... از توابع ولایت فراه افغانستان که در واقع مال دولت بود، به هزاره ها فروختند و سرمایه های

عظیمی برای خودشان جمع کردند و فروشندگان جوینی در خلیج فارس برای خود شرکت کشتی‌رانی دایر کردند... و در پاکستان از بیت المال و کمک‌های خارجی برای خودشان بنگله‌ها ساختند و نیز در خارج برای خودشان تحصیل تابعیت نموده و مردم هزاره را به حال خودش واگذاشتند...

۳- زمین‌های زیادی را در کابل، ده سبز، مزار شریف و هرات به هزاره‌ها فروختند که به غیر از وهم و خیال چیز دیگری نبود و سود آن را حاجی نبی برادر آقای خلیلی برد.

۴- شرکت‌های جعلی را در خارج افغانستان برای قوم هزاره معرفی کردند و گفتند شرکت‌های معرفی شده زیر نظر بابه مزاری فعالیت می‌کنند و کاملاً قابل اعتماداند که سرمایه‌ی عظیمی از این قشر مظلوم به باد رفت و اکنون هیچ کسی جواب‌گو نیست...

طی ۳۰ سال وحشت، ترور، برادرکشی، قوم‌کشی، هم‌حزب‌کشی، فامیل‌کشی، طایفه‌کشی و هموطن‌کشی در مرکز هزاره‌جات قبرستان و مساجد و حسینیه‌ها و قریه‌های اقوام مختلف هزاره که سال‌ها با همدیگر زندگی مسالمت‌آمیز و برادرانه داشتند، دو شقه کردند هزاره‌ی در حسینیه‌ی هزاره مخالف خود نمی‌رود و میت خود را در قبرستان مخالف دفن نمی‌کند و قوم روحانی و طلبه‌ی قوم هزاره دیگر را قبول ندارد در مجموع هزاره‌جات هیچ کس به کسی دیگر اعتمادی ندارد و به همدیگر به‌دیده‌ی شک و تردید و قاتل بودن می‌نگرند...

بنا به گفته شاعر:

هر جا رسید سم اسپ قطغن نه زنده چپند یافت و نه مرده کفنی

دیگر از کارهای حساب شده ی گروه های نئونازیسم محو آثار اهل بیت عصمت، مزارات، امامزاده ها و شکستن لوحه سنگها است این برنامه ها از زمان جهاد علیه شوروی طراحی و اجرا می شده است. به عنوان نمونه:

۱- سنگ مدور بسیار قیمتی و سیاه رنگ شبیه حدید و سنگین که در قسمت شرقی زیارت امام زاده عبدالله در قریه ی نوگند از توابع ولایت فعلی دایکندی (ارزگان سابق) سر مزار سید جلیل القدر از فرزندان سید طاهر (معروف به سادات طاهری) و سید محمد تاجدار گر شک... از فرزندان امام علی النقی (ع) قرار داشت که مؤمنین بعد از زیارت اموات و فاتحه خواندن به آن سنگ فال می گرفتند، سنگ مدور روی دو سنگ دیگر قرار داشت و زیر آن خالی بود زائر دست راست خود را به زیر سنگ می برد و به تمام قوت حرکت می داد اگر سنگ را می توانست از جا بلند نماید معتقد می شد که فال او نیک و حاجتش رواست که خداوند برآورده می نماید، و اگر سنگ را نمی توانست از جا بلند کند نتیجه می گرفت که فال او بسیار سنگین است و به آن کار مقصود نباید دست زد که متأسفانه این سنگ بسیار نفیس و زیبا توسط باند معلوم الحال و ضد سادات و ضد آثار اهل بیت (ع) شبانه دزدیده شده و بنام حدیدگران قیمت به خارج منتقل شد. که سرنوشت آن معلوم نیست.

۲- لوحه سنگ امام زاده عبدالله در مکان فوق که شجره نامه‌ی مبارکه‌ی ایشان تا امام معصوم (ع) در آن با خط بسیار عالی حک گردیده بود به طور بسیار مرموزی شکسته و تکه تکه گردید که فعلا شکستگی سنگ موجود است و امامزاده هدیره‌ی عادی دارد، لازم به ذکر است که مزار سید نوگنبد در سابق دارای گنبد و بارگاه بسیار عالی بوده و زمین‌های وقفی داشته است که در طول تاریخ زائرین زیادی به آنجا مشرف می‌گردیدند و شب‌ها در محدوده‌ی زیارت می‌ماندند و نذر و نیاز می‌کردند و مریض‌های صعب‌العلاج شفا می‌گرفتند و دعا‌های مؤمنین اجابت می‌شده و مردم حاجت‌روا می‌شدند که تا هنوز به شکل کمرنگ‌تری ادامه دارد.

شجره‌نامه‌ی امام زاده عبدالله، قریه‌ی نوگنبد ولسوالی کیتی از توابع ولایت اورزگان بدین قرار است

هذا قبر المرحوم سید عبدالله بن سید بلوچ بن سید نور الله بن سید دولت محمد بن سید قدم بن سید کریم بن سید رضا بن سید اعلا بن سید یادگار بن سید میر حسین بن سید طاهر مدفون در کجران بن سید نعمت الله بن سید کریم بن سید نور بن سید میر حسین بن ابوسعید سید محمد تاجدار ولی مدفون در گرشک بن سید محمد شاه ولی بن سید ناصرالدین بن سید محمد شاه عالم بخاری بن سید جلال الدین محمد اوسط بخاری ملقب به مخدوم

جهانیان (جهانگشت) مدفون در ملتان (پاکستان) بن سلطان سید احمد کبیر
مدفون در هرات.^۱

۱- بن سید محمد جلال الدین و شمس الدین مشهور به میر سلطان بخاری
مدفون در روم (شهر بوسرا) بن سید علی بن سید محمد بن سید حسین بن
سید محمد بن سید علی بن سید محمد الملقب به ابوالفضل الثانی المدفون بین
السامراء و الکاظمین بن امام علی الهادی النقی (ع) بن امام محمد تقی بن امام بن
موسی الرضا (ع).^۲

۲- بن سید جلال الدین محمد اعظم بخاری ابوالموأید بن کمال الدین مدفون
در بخارای شریف^۳ بن جعفر بن محمد ابوالفتح بن محمود بن احمد بن عبدالله
بن علی الاصغر بن جعفر الثواب العسکری بن الامام علی الهادی النقی (ع)^۴
به سلسله ای امامت: بن امام امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) و فاطمه الزهرا
(ع) بنت محمد. (ص) و نیز لوحه سنگ در دهن قول منطقه ورکک موجود
است از سادات حسینی که قدمت دارد و بقیه نوشتار لوحه سنگ از بین رفته
است فقط دو شعر قابل خواندن است:

^۱ - مزارات هرات، ص: ۲۷۰

^۲ - «تحفة الازهار» لسید ضامن النسابة، ص: ۴۶۵

^۳ - ثمرات القدس، ص: ۶۷۸

^۴ - کتاب مناهل، صفحه: ۴۲۰

پدرش احمد کربلایی می خواند از خون شاه برهنه اش می داند

که این لوحه سنگ حدود دویست سال قدمت دارد.

۳- لوحه سنگ و شجره نامه‌ی سید رضا بخش موسوی معروف به «شاه ناطق» نیلی از فرزندان امام موسی الکاظم (ع) یکی از شعرای زبردست قرن ۱۳ از روی قبر مزار ایشان در سال ۱۳۸۸ شبانه به سرقت برده و طبق اخبار رادیو نیلی سنگ مذکور در مزار شریف شناسایی می‌شود که بعد از آن از سرنوشت لوحه سنگ خبر موثقی در دست نیست.

۴- در ولسوالی لعل و سرجنگل مزار امام زاده‌ی شبانه نبش گردیده و آثار باستانی آن را به سرقت برده‌اند بنابه گفته‌ی شهود عینی در قسمت مزار شریف، بلخاب، بدخشان، بغلان... حدود ۲۵ مزار مقدس امام زاده و سادات شبانه مورد دست برد قرار گرفته و نبش قبر شده و آثار قدیمی و لوحه سنگ و شجره نامه‌های آن‌ها به سرقت رفته است و از جای جای هزاره‌جات اتفاق مشابهی گزارش شده است بنا به گفته‌ی اهالی و مؤمنین حاجی نبی برادر آقای عبدالکریم خلیلی در رأس آن باند قرار دارد.

در خاتمه لازم به ذکر است که نگارنده از سال ۱۳۵۴ (ه.ش) و در زمان جهاد مقدس علیه شوروی تا تاریخ ۱۳۸۸ بیست ماموریت تبلیغی، جهادی، و اصلاحی در داخل افغانستان انجام داده‌ام و اکثر شهرها و برو بیابان افغانستان را پیاده‌روی نموده‌ام و بالاخره به تجربه و به چشم سر دیده‌ام که دیگر اقوام ساکن افغانستان نیز با همدیگر مثل هزاره‌ها جنگ‌های داخلی داشته‌اند؛ و

قتل و جنایتی علیه همدیگر مرتکب شده اند و جان هزاران مسلم را گرفته اند از باب نمونه جنگهای حزب اسلامی با جمعیت اسلامی در کابل اما فرق قضیه در این است که آنها برای حکومت و ریاست با همدیگر می جنگیدند، ولی متأسفانه هزاره ها برای مزدوری دیگران با همدیگر می جنگیدند. همین و تمام؛ قضاوت از شما.

و ما توفیق الا بالله العلی العظیم علیه توکلت و الیه انیب

سید موسی موسوی (هلمندی)

تابستان ۱۳۸۹ حوزه علمیه قم

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.